توانا

حسین محمودی

[illegible]



شرح بیست باب ملا مظفر علیه الرحمة و الغفران معروف به تقویم

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بی ریب و ریا قدیری را سزاست که کلک صنعت او اوراق افلاک را بمقتضای انا زینا السماء
بزینة الکواکب بارقام ثوابت و دراری سیاره مرقوم و مصور ساخت و شکر و سپاس بی حد و
قیاس حکیمی را رواست که دست قدرت او صفحه عالم خاک را بموجب و الارض فرشناها فنعم الماهدون
بجداول انهار و علایم اشجار محلی و مزین گردانید مبدعی که بسبب ظهور صنایع بدایع و
وضوح دقایق حقایق از مواد عناصر مختلف نوع انسان را در احسن تقویم ترکیب نمود و
بدرجه علیای و لقد کرمنا بنی آدم رسانید و بجهة حصول مقاصد امم و مصالح بنی آدم بحکم
کریمه و الشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم گوی زرین آفتاب را در دیدگاه سماء
رویت رخصت صعود و هبوط فرمود و بجهة مواسم عبادات و مراسم طاعات لهو له و القمر قدرناه
منازل حتی عاد کالعرجون القدیم مسرع سپهر اولین را در قطع منازل و طی مراحل از دیاد و انتقاص
نور بتقدیر نمود الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین **بیت** فلک در قبضه کلک تقدیر او
زمین نقطه ملک تسخیر اوست نهفته در او برگشاده است لب سفیدی روز و سیاهی شب تحیرت
فی وصف الائه و قصرت عن شکر نعمائه و صلوات صلوات نامیات و تحف تحیات زاکیات بعدد
ادوار فلک دوار و بعدد کواکب ثوابت و سیارها نثار روح منور و تربت معطر سلطان سریر رسالت
صاحبقران جهان جلالت قطب معدل مسیر دایره شریعت و فوت نقطه محاذات خط استوای
عالم حقیقت و طریقت ماه فلک مستقیم کو دو جو مهر سپهر ظهور و رو جو آفتاب روشن تاب و ضحی

مدخل منظوم خواجه نصیر الله علیه الرحمه در معرفت تقویم

مرد دانا سخن آغاز کند | تا بنام حق ابتدا بکند | مالک لم یزل قدیم و کریم | صانع عدل حکیم و علیم

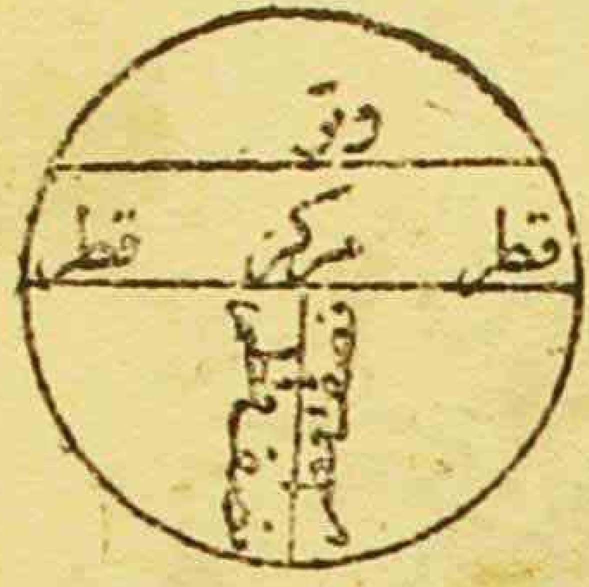
نظم انجم انجمن افروز والنجم اذا هوی مسافر سفر سبحان الذی اسری بعبده محرم حرم فکان قاب قوسین او ادنی
انجم خواجه که شد فلک غلامش آرایش عرش گشت نامش آن محرم سر ذو الجلالی خورشید سپهر لایزالی
مهری که نبود سایه اورا عرش است کمینه پایه اورا بر فرق فلک قدم زد بر ذروهٔ لامکان علم زد
والشمس حکایتی ز رویش واللیل روایتی ز مویش مقصود زمین و آسمان اوست پیغمبر آخر الزمان
اوست دیر کشته زد و لتش مخلد ختم همه انبیا محمد صلی الله علیه و آله الاتقیا لاسیما کاشف مضمون
لو کشف الغطا صاحب لوای انا مدینة العلم و علی بابها والمنصوص بنص انما والمخصوص بحدیث انت
منی بمنزلة هرون من موسی اعنی علی المرتضی و اولاده الاخیار و عترته الابرار الذین اذهب الله عنهم
الرجس و طهرهم تطهیرا **اما بعد** بر ارباب فهم و فطرت و اصحاب ذکا و فطنت محجوب و مستور
نماند که علم هیئت که هر آینه مشتملست بر معرفت اوضاع اجرام علوی و محتویست بر حقیقت احوال
اجسام سفلی از جملهٔ اشرف علوم حقیقیه و اکمل صنایع حکمیه است و عالم این علم شریف و ناظر این فن لطیف
در زمرهٔ الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض
داخل و لاحق هذا اکثر علمای نامدار و اغلب فضلاء عالیمقدار این صنعت رفیع المنزلة را بمرقات معارج
سمو اعلا و منهاج مدارک ما اودع الله فیها تعریف و توصیف فرموده و در این فن تالیفات و
تصنیفات پرداخته بنا بر هذا باعث انجماعت بزرگوار بندهٔ خاکسار ذرهٔ بیمقدار المحتاج الی رحمة
الله الاحد مظفر منجم جنابذی با قلت بضاعت و عدم استطاعت از کتب و رسائل اکابر و افاضل
این فن محظوظ و بهره مند میبود تا در خلال احوال بمطالعهٔ رسالهٔ بیست باب نامدار در معرفت تقویم
نام که مرقوم بقلم افضل المتأخرین و اکمل المتبحرین قدوهٔ افاضل العلما صفوهٔ اماثل الاذکیا مولانا نظام الدین
عبد العلی البرجندی کرده بود مشرف گشته و چون از غایت اختصار و نهایت اقتصار غرر فوائد و درر
فوائد آن در کسوت رمز و ایما در نظر ارباب معنی جلوهٔ ظهور مینمود بخاطر فاتر خطور میکرد که جهت
تفصیل مجملات و تبیین معضلات ابواب آن شرحی بزبان فارسی نظم و ترتیب نماید که منتهی و
مبتدی از فوائد مضامین آن مستفید و مستفیض گردند تا آنکه درین اوان با وجود تراکم علایق
و تلاطم عوائق و تسلط هموم و استیلای غموم تایید الهی شفیع این عزیمت مقرون گشته و مقاصد این کتاب
بر وجه مسطور و طریق مزبور بسر انجام یافت و در اکثر الفاظ مصطلحه اینجا محتاج بشرح توضیح بیش از شروع

[illegible]

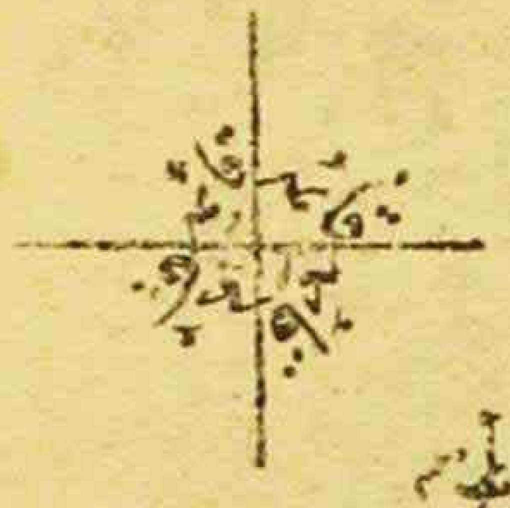
اکنون از بهر نشر دین هدی | آسمان گرد جهان پیدا | کیست آن آسمان محمد ما
آخر اسش صحابه عرش ما را | باد بر جان هر یکی از ما | هر زمان صد هزاران درود و ثنا

مرکب تعریف آن شد و از مباحث هیئت و سایر فنون نیز آنچه بهر مقام منوط و مربوط بود ایراد آن
لازم داشت و آنچه موقوف بر براهین هندسه و اکرات بود حواله بکتب اصول کرده از تطویل و اطناب
اجتناب نمود و موشح بالقاب همایون و دعای دولت روز افزون حجاب بارگاه عرش اشتباه سپهر
خلافت شهریاری ماه برج سلطنت و کامکاری خسرو ممالک عرب و عجم نایب حجة الله فی العالم عامر
بلاد اهل الاسلام و الایمان ماحی آثار الظلم و الطغیان واضع میزان العدل و الانصاف قامع بنیان
الجبر و الاعتساف مالک ممالک ملوک المشارق و المغارب هادم اساس الخوارج و النواصب ناصر الشریعة
القویمة المصطفویة سالک الطریقة المرضیة المرتضویة بیت شاهی که آسمان فر و خورشید
منظر است در بیشهٔ جلالت و صولت غضنفر است از هیبتش که نایب صور قیامت است و ز لشکرش
که ثانی سد سکندر است هم اضطراب و غلغله در هفت طارم است هم انقلاب و زلزله در هفت
کشور است عباس شاه که در فضل و در کرم هم مصطفی جناب و هم مرتضی فر است خلد الله
ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه ما دامت الافلاک التسعة دوارة و النجوم السبعة
سیارة اللهم ارفع اعلام دولته کالشمس فی وسط النهار و امدد ظلال معدلته علی مفارق
الصغار و الکبار بالنبی و آله الاخیار ملتمس و مامول از اهالی و موالی خصوصا جمعی که بزیور علم و حلیه
فضل آراسته و پیراسته ملازم رکاب همایونند آنکه اگر بر سهو و خطائی که از لوازم ذات انسانیست
مطلع گردند بذیل عفو ملبوس و مستور دارند تا در دایرهٔ و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس
داخل گردند فمن عفی و اصلح فاجره علی الله **مقدمه** در بیان بعضی از الفاظ مصطلحه که
پیش از شروع در این شرح محتاج الیه است قابل اشاره حسیه از اعراض مقدار به اگر در هیچ جهت از جهات
و بهیچ نوع از انواع منقسم نشود آنرا نقطه خوانند و اگر منقسم شود و لیکن در یک جهت یعنی در طول
فقط آنرا خط خوانند و نهایت خط اگر متناهی الوضع بود نقطه باشد و اگر در دو جهت قبول قسمت کند یعنی
در طول و عرض فقط آنرا سطح بسیط و نهایت سطح متناهی الوضع هم بخط تواند بود و هم
بنقطه و اگر در سه جهت که طول و عرض و عمق باشد ممکن الانقسام باشد آنرا جسم تعلیمی خوانند
و نهایات او بغیر از نقطه و خط و سطح تواند بود و خط دو قسم بود مستقیم و منحنی مستقیم آن بود که طرف
او ساتر ما عدای او شود هرگاه واقع شود در امتداد شعاع بصر یا آنکه اقصر خطی باشد میانه دو نقطه معینه

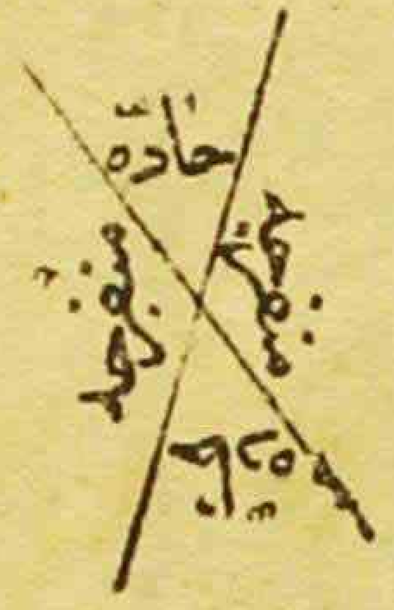
چون بدیدم که بهیچ زمینا — اوستا دانش زبعد دانش این — هست از دانش کوهی به
که اندر او گنج حکمت نیز فرود — کردم آغاز بر خلق و منطق م — یاد کردم در او بسی زعلوم



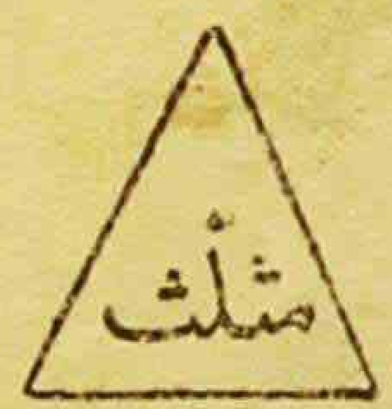
ودر کتب مبسوطه دیگر تعریفات مثبت است ومنحنی ان بود که معرف هیچیک از تعریفات نشود وچون خط
اطلاق کنند ونگویند که منحنی یا مستقیم مراد خط مستقیم باشد وسطح نیز مستوی بود وغیر مستوی مستوی
ان بود که اخراج خطوط مستقیمه درجهة طول وعرض ان سطح ممکن ومیسر باشد یا انکه خط
مستقیم واصل ما بین هر دو نقطه مفروضه بران سطح از ان سطح بهیچ جهه بیرون نیفتد وچون سطح مستوی
محاط باشد بخط منحنی وا بشرط انکه نقطه در ان سطح تعیین نمایند که جمیع خطوط واصله میان
ان نقطه وان خط متساوی بود ان سطح را حقیقة وان خط را مجازا دایره نامند وقومی عکس این گفته اند
بعضی از محققین محاکمه کرده اند وتصدیق هر دو قول نموده اند وان نقطه معینه را مرکز گویند



هر یک از ان خطوط واصله را نصف قطر دایره وهر خط مستقیم که دایره را منقسم بدو قسم کند انرا وتر خوانند
وپاره که از محیط جدا کنند قوس واگر ان خط بمرکز گذرد انرا قطر نیز خوانند وتصور این مذکورات
ازین شکل توان نمود وبجهة ضبط حرکات ومقادیر ابعاد محیط هر دایره را بسیصد وشصت جزو متساوی
تقسیم کنند وقطر انرا بسیصد وبیست وهر یکجزو را درجه گویند وانحدابی که از احاطه دو خط



بسطحی پیدا شود انرا زاویه مسطحه خوانند پس اگر ان دو خط بر وجهی باشند که بعد از اخراج هر یک
چهار زاویه متساویه حادث گردد انرا زاویه قائمه خوانند وهر یک از ان دو خط را عمود بر ان دیگر
بدینصورت والا بزرگتر را منفرجه وخوردتر را حاده براینصورت ومقدار زاویه مستقیمة الضلعین
قوسی بود از دایره که مرکز ان راس زاویه باشد وهر سطح که محاط یک خط یا زیاده باشد انرا سطح



مشکل خوانند پس اگر محاط سه خط باشد انرا مثلث خوانند براین صورت واین باعتبار
تساوی واختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی الاضلاع ومتساوی الساقین ومختلف



الاضلاع واگر محاط چهار خط باشد انرا ذوات اربعة اضلاع خوانند واین منقسم بر پنج قسم بود اول
انکه اضلاع او متساوی وزوایای او قائمه باشد انرا مربع خوانند براینصورت دوم انکه
با قیام زوایا اضلاع متساوی نباشد انرا مربع مستطیل خوانند براینشکل سیم انکه با تساوی
اضلاع زوایا قائمه نباشد انرا معین خوانند براینشکل چهارم انکه نه اضلاع متساوی بود ونه
زوایا قائمه لیکن هر دو ضلع متقابل او برابر باشد انرا شبیه معین خوانند براینشکل پنجم انکه
بر خلاف اقسام چهارگانه باشد انرا منحرف خوانند براین شکل وهر جسم که محاط یک سطح یا زیاده

مستطیل

معین

شبیه معین

منحرف

بتحریک نقطة حول نقطة حرکة یکون البعد بینهما فی جمیع الجهات متساویة فالدائرة حقیقة هو المحیط منه

بهر تشریف خویش اول این — کردم از مدحت جلال الدین
بر محمد محمد واحمد — که بقدر است برتر از فرقد

بود از اجسام مشکل خوانند پس اگر یک سطح محیط باشد بخیر انچه در اندرون این نقطه فرض توان کرد که
خطوط مستقیمه واصله میان نقطه وآن سطح متساوی المقدار بود ان جسم را کره وان سطح را محیط کره
وسطح مستدیر نیز خوانند وان نقطه را مرکز وهر یک از ان خطوط را نصف قطر کره و دایره که از قطع سطح مستوی
مر کره را حادث شود اگر قطع بر مرکز واقع شود از اعظم خوانند والا اصغر وهر جسم که محاط سطحی بود
که یک نهایة او نقطه بود ویک نهایة او نقطه بود دیگر محیط دایره بر وجهی که جمیع خطوط مستقیمه واصله میانهما
از ان سطح بیرون نیفتد از امخروط مستدیر خوانند وان دایره را قاعده مخروط وخط واصل میان مرکز این
دایره وراس مخروط را سهم مخروط وهر خطی که بر سطحی قائم شود بحیثیتی که اگر خطوط مستقیمه از موضع
قیام در آن سطح اخراج کنند هر یک با ان خط قائم بزاویه قائمه محیط شود ان خط عمود باشد بر ان سطح
والا فلا وچون دو خط بر وجهی باشد که بعد جمیع نقاط مفروضه بر احد الخطین از ان خط دیگر برابر بود
ان دو خط را متوازیان گویند ومراد ببعد نقطه از خط امتداد یست بینهما که اقصر از ان ممکن نباشد
وبعضی دو خط متوازی را چنین تعریف کرده اند که ایشان اگر هر چند از جهتی الی غیر النهایه اخراج کنند ملاقی
نشوند وشک نیست که این تعریف مخصوص است بخطوط مستقیمه وتعریف اول شامل خطوط منحنیه نیز
هست ودو سطح نیز که بدین صفت باشند هم متوازیان گویند وچون کره بر نفس خود متحرک باشد هر نقطه
که بر محیط ان کره فرض کنند بعد از اتمام دوره دایره رسم کنند سوای دو نقطه متقابل که ان را دو قطب کره
ودو نقطه حرکت نیز گویند وان دوایر را مدارات ان نقاط خوانند واز این جمله یکی را که بعد او از بین
القطبین متساوی بود منطقه گویند وان را بمجاز فلک نیز گویند وهر کره مستقله که انفکاک اجزاء او
مستحیل بود اگر فی الجمله منیر بود از اکوکب گویند والا فلک وان دو قسم بود مصمت ومجوف مصمت فلک
تدویر باشد ومجوف که هر اینه بر وجهی است که دو سطح متوازی باو محیط است سایر افلاک وحرکت فلک
نیز دو قسم است بسیطه ومختلفه بسیطه که ان را متشابهه نیز گویند انستکه در ازمنه متساویه از محیط
ان فلک قسمی متساوی قطع کند وزوایای متساویه در مرکز احداث نماید ومختلفه بخلاف این قسم باشد
وباز منقسم است بمفرده ومرکبه مفرده انستکه از یک فلک صادر شود ومرکبه انستکه زیاده از یک فلک
صادر شود وهر مفرده بسیطه است چه از جسم بسیط واحد حرکات مختلفه ممتنع است کما ثبت فی
الطبیعیات وهر مختلفه مرکبه است چه علت اختلاف حرکت بسایط غیر از ترکیب او با دیگری نتواند بود و

اول از جهات فلک گوییم | پس با حکم اختران پوییم | از ... چون ... فلک
آنکه نه از ... چرخ فلک | بر ... برجایم ... است | باز ... برسیم ... است

صدور الحرکت از افلاک مختلفة المراکز یا متحدة المراکز متقاطعة المناطق باشد اما هر بسیطه مفرده نیست
وهر مرکبه مختلفه نه چه حرکت از افلاک متحدة المراکز منطبقة المناطق با آنکه مفرده نیست بسیطه است صادره م
با آنکه مرکبه است مختلفه نیست و هر کمیت که او را بر واحد وما یتألف منه اطلاق کنند آنرا عدد گویند
وچون واحد را باجزای متساویه تجزیه کنند بعضی از آن اجزا را کسر گویند و مجموع آنرا مخرج آنست
آنچه مقدم بر کتاب این را واجب بود وباقی مصطلحات در هر محلی که تقریر اقتضا کند بتحریر در آید
این هنگام شروع در مقصود اولی باشد فقال المصنف رحمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم واعتصمت بفضلک یا کریم

اما بعد این مختصریست در معرفت تقویم تام مشتمل بر بیست باب تقویم در لغت بمعنی تصحیح مستقیم
یقال قوّمه تقویما اذا ازال اعوجاجه و در اصطلاح قوم چون تقویم کوکب اطلاق کنند مراد بعد موضع
او باشد از اول حمل بر توالی لیکن مقصود مصنف اینجا معرفت دفتر تقویم است و آن دفتریست
که مشتمل بود بر تقاویم و بعضی از اوضاع کواکب سبعه سیاره در مدت یکسال شمسی که از زیج و کتب
استخراج شده باشد پس اگر با تقاویم کواکب جمیع اوضاع و متعلقات مخصوصه بدفتر تقویم با اکثر مثبت
باشد آنرا تقویم تام گویند و اگر اکثری از آن متروک باشد آنرا تقویم ناقص و تقویم شمسی گویند و
اگر تقاویم کواکب متروک باشد و بر بعضی از متعلقات اقتصار کنند آنرا روزنامچه و تقویم قمری
گویند و سنبیّن جمیع ذلک فی ضمن الابواب ان شاء الله و بعضی صحان بجهت بعضی مردم بر ایام اسابیع
و عربیه هلالیه و انتقالات قمر و سعد و نحس نظرات او با کواکب و قلیلی از متعلقات اکتفا نمایند
در جدول مصحح ثبت کنند و او را تقویم فارسی خوانند و نظر آنرا تقویم ابلهی تعبیر کنند **باب اول**
در معرفت حساب جمل حروف بیست و هشتگانه مشهوره را چون مقطع باشد حروف تهجی و حروف هجا
خوانند یقال الهجو والهجاء والتهجاء التعداد و حروف معجم نیز گویند یعنی منقط از جهة اختصاص اکثر
اینحروف بنقطه نسبت بحروف خطوط سایر امم و اگر مرکب باشد ثلاثی یا رباعی آنرا حروف جمل گویند جمع جمله که
بمعنی مجموع است و این بحسب ترتیب و ترکیب منقسم میشود بانحاء مختلفه و اشهر از همه جمل ابجد و ابتثی و ایقع
و اهطبیست و افضل از همه ابجد چون بنای زیجات و تقاویم بر آنست و نیز در بعض کتب جفر از امام ناطق
جعفر بن محمد الصادق ع منقولست که حروف الابجد بترتیبها مرسومة فی اللوح المحفوظ و لهذا مصنف اطلاق

یا هشتم در ثابتات برادرست / نه روا او نم در جمله در ادهست
او همی بود بر دنیا بماند / چو چرخ در انجم بگشت ای شیار
عمر برجا به نه معلوم که حکم پیش ازین بگیرد / شمر مر ایزدی بروج و نجوم غیر ازین را کم شد او بود

جمل بر جمل ابجدی کرده اهل حساب و نجوم اعداد را بجهة سهولت و اختصار بارقام حروف بیست و هشتگانه لغت عرب که بترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است وضع کرده‌اند و در نخاب الاسماء فی الجفر مذکور است که وضع این ترکیب از پیش حکیمی از حکماء یونان بوده است که او را هشت پسر بوده که هر یک را مسمّی باسمی ساخته که حروف دیگران در اسم دیگری مندرج نبوده و بلغت سریانی بر این معانی اسما اطلاق کنند اما وضع ترتیب این حروف بعضی گویند از پیش آدم صفی علیه السلام است بتعلیم ملک علام و بعضی دیگر آنرا با دریس نبی علیه السلام نسبت کنند و گویند که بیست و هشت صورت حرف را از صور بیست و هشتگانه منازل قمر نقل نموده و اشاره بعضی از مفسرین مصدق این قولست اما سبب اینکه حروف مذکوره را بلغت عرب مخصوص ساخته آنستکه در الفاظ بعضی از آنها بعضی از این حروف در آمد خلل نیست چنانچه هشت حرف از اینها را در کلام فارسی نیافته اند الا نادراً و آن اینست ثاء مثلثه و حاء مهمله و صاد و ضاد و طا و ظا و عین مهمله و قاف و شاعر این حروف را در سلک این نظم کشیده است

هشت حرفست آنکه اندر فارسی ناید همی ... تا بیاموزی نباشی اندرین معنی معاف
بشنو از من تا کدامست این حروف یاد گیر ... ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا عین و قاف

و بعضی حروف فا را در اینمعنی داخل دانند و طریق وضع اینچنان است که از الف تا طا را بترتیب ارقام احاد کرده‌اند یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوع است از برای عقد احاد و عدد دیگران از یکی است تا نه بتزاید یک یک یعنی آ یکی ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت ط نه و از ی تا صاد را بترتیب ارقام عشرات کرده‌اند یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوعست از برای عقد عشرات و عدد دیگران از ده است تا نود بتزاید ده ده پس رقم ی ده باشد ک بیست ل سی م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود و از ق تا ظ را بترتیب رقم مات کرده‌اند یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوعست از برای عقد مات و عدد دیگران از صد است تا نهصد بتزاید صد صد پس رقم ق صد باشد ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد و غ را رقم الف کرده‌اند و توضیح این اینمقال بر وجه کمال آنستکه هر یک از این عقود ثلثه با الف که اینها را اصول اعداد کرده‌اند مشتمل اند بر افراد متناهیه که آن نه است سوای اصل رابع که الف افراد غیر متناهیه است پس افراد اصول

ثلثه

باشد و بیست استاره است چهار — ثابتات نام دیگرها — از کرده نه زیر حکمت
هفت از ایشان کواکب سیاره — در ایشان کنند پیکرها — هشتمین چرخ را نوشتی قسمت

ثلثه اولی با نفس اصل رابع بیست و هشت باشند که آنرا اعداد مفرده خوانند و چون حروف
جمل نیز بیست و هشت است پس هر یک از ارقام این حروف را بترتیب وضع کرده اند از برای هر یک
از این اعداد مفرده بترتیب و ارقام باقی اعداد یعنی اعداد مرکبه را از این ارقام که موضوع است
از برای اعداد مفرده ترکیب کنند باین طریق که رقم عدد اکثر را بر رقم عدد اقل مقدم
دارند چه ترکیب اغلب اعداد در الفاظ فارسی هم بر این نهج است مثلا عدد صد و چهل
و پنج را چنین نویسند قمه چه قاف که رقم صد است و اکثر از میم که رقم چهل است مقدم است
بر او و همچنین میم بر ها اما این طریق گاهی منظور است که الف مضاعف نگردد و اگر گردد مرة
او اکثر رقم تضاعیف الف را چنانکه در الفاظ فارسی متداول است بر الف مقدم دارند هر چند
کمتر از الف باشد دفعا للاشتباه مثلا دو هزار و صد و چهل و پنج را چنین نویسند بغ قمه چه
اگر رقم با موخر از غین باشد مشتبه گردد بهزار و دو و مخفی نماناد که مثال اخیر استطرادیست
زیرا که اعداد مرقومه در تقویم هرگز از نود تجاوز نکند و در زیج نیز از سیصد و شصت زیاده نشود
مگر در یک موضع که بششصد و کسری رسد و در موضع دیگر بهزار و دویست و عادت
اهل نجوم باین جاری شده است که جیم را ابتر نویسند باینصورت ح تا فرق تام باشد
میانه آن و ها و خا و دال را باینصورت د نویسند زیرا که اگر بصورت اصلی نوشته شود
مشتبه گردد بواو و همچنین ذال و را و زا همیشه منقوط سازند و ها را بصورت دایره صغیر
نویسند چنانکه در خط متداول است و کاف مفرده را مسطح نویسند باینصورت ک که اگر غیر مسطح
باشد باینصورت ک مشتبه بلام شود اگر کاتب سرکش او را کند یا بیک اگر مرکزی زیاده کند و مرکبه را
غیر مسطح زیرا که اخف و اقصر است از مسطح و یاء مفرده را معکوس نویسند باین صورت ے
و اگر مستوی نویسند مشتبه شود بدال یا بنون هرگاه نقطه بقرب او واقع شود و نون مفرده را
بجهت تمیز تام بدینصورت ں نویسند و آنرا اعم از آنکه مفرده باشد یا مرکبه همیشه منقوط
سازند و با و جیم و زا و یا را نقطه ننهند اما با را بجهت آن نقطه ننهند که اخوات او که تاء فوقانیه
و ثاء مثلثه است معروفست بنقطه مگر وقتیکه علامت تضعیف الف واقع شود که آنرا نیز
نقطه باید گذاشت تا مشتبه بیا نشود که بعدم نقطه مخصوص ساخته اند هرگاه علامت

فراموش شده



واکنه از اختران رخشان | چون تمامی نهاده شد بتمام | هر یکی زان موازی برجی
صورت بکشیده هشت و چهار | بس کردند مرکبی نام | شتری راز دست فیروزی

تضاعیف الف باشد امّا جیم را چون ابتر است مستغنی است از نقطه مگر وقتیکه علامت تضاعیف الف واقع شود آنوقت از انجهت انکه برای مهمله که اختراع است در تقاویم و زیجات در موضعی ثبت میشود که بمقایسه معلوم است و اگر احیاناً قیاس مقتضی باشد علامتی بر فوق او نصب کنند باین صورت ر امّا ها چون مفرد باشد ظاهر است که از نقطه مستغنی است و چون مرکب باشد بنون و تا و ثای مرکبه مشتبه گردد امّا چون مخصوص بنقطه اند او را نقطه گذاشتن عبث است و در اکثری از تقاویم و زیجات سین و شین و صاد و ضاد و قاف را چون مفرد باشد ابتر نویسند بدین صورت س ش ص ض ق تا گاهی که باز امرکب شوند مشتبه نگردند و باقی حروف را بطریق مشهور یعنی چنانکه در خط متداول و معروفست ثبت کنند و بعد هذا مخفی نماند که این ارقام داله بر اعداد در تقویم بجهة کمیت بروج و ساعات و درجات و اجزای هر یک در برابر یکدیگر بازاء هر روزی وضع کنند مثلاً در جدول تقویم کوکب رقم اول بجهة مرتبه برج باشد دوم بجهة درجه سیم بجهة دقیقه و رقم هر مرتبه کسر مرتبه ما قبل خود باشد چنانکه در باب سیم مشروح گردد و چون گاهی چنان اتفاق افتد که بعضی از این مراتب بعدد در نیاید بسبب انکه مرتبه ما قبل او در این مرتبه کسر نباشد یا مرتبه اول که نسبت بهمه مراتب صحاح است معدی نشود پس مصنف بصدد بیان این حکم بر آمده میفرماید که چون هر مرتبه از مراتب اعداد که موضوعست بجهة آنچه ذکر کردیم خالی باشد آن عدد را در آن مرتبه صفری نویسند بجهة حفظ آن مرتبه بر اینصورت ٥ چرا اگر صفر مرقوم نشود مراتب بیکدیگر مشتبه شوند مثلاً اگر مرتبه برج بی آنکه صفر حافظ او بود از عدد خالی باشد ناظر رقم درجه را برج اعتقاد کند و رقم دقیقه را درجه و صفر در لغت مکانی را گویند که از شاغل خالی باشد

باب دوم در معرفت ایام اسابیع و تواریخ مشهوره و چون اشهر اجرام سماوی آفتاب و ماه اند سال گردش بر دور آفتاب گذاشته اند و مدت یکدور آفتاب را یعنی از هنگام مفارقت او از یک نقطه معینه مثلاً اول حمل تا معاودت بان نقطه یکسال اعتبار کرده اند و ماه گردش بر دور ماه گذاشته اند یعنی از هنگام مفارقت او از یک وضع معین با آفتاب مثل هلال تا معاودت بهمان وضع یک ماه اعتبار کرده اند و چون دوازده دور ماه نزدیک است بیکدور آفتاب بعضی دوازده دور ماه را یکسال اعتبار کرده اند و اینسال را قمری گویند و آن دیگر را شمسی و چون دو رقا نزدیکست

جدی و دلو است و حوت از پی آن
زاختران صاحبان شناس مدام

مر درخانهای کواکب
اولین از بروج تا هشتم

پس مراین جمله را که بردم نام
نام این بره دکر کسر دم

بسیر افتاب در یکبرج یکماه اعتبار کرده اند و آنرا ماه شمسی کویند و آن دیکر را ماه قمری پس هریک
از سال و ماه شمسی باشد و قمری و هر یکی از این دو حقیقی باشد که بسیر حقیقی نیرین در او معتبر
باشد نه عدد ایام و شهور و اصطلاحی که عدد در او معتبر باشد نه سیر پس اقسام هشت قسم میشود و
هر یک را در ضمن تواریخ بیان خواهیم کرد انشاء الله تعالی اما لفظ تاریخ مصنف در شرح زیج سلطانی
آورده که بعضی کفته اند عربی است ماخوذ از ارخ بضم همزه و سکون را که بچه کاو دشتی را
کویند و چون باب تفعیل کاهی بمعنی ازالة الشیء باشد پس معنی تاریخ وقت ازاله کردن کاو وحشی است
و جهالت آن وقت بود و بعضی کفته اند که قلب تاخیر است چه این نسبت کردن اخر وقت است باول
آن و بعضی کفته اند که لفظ تاریخ عربی نیست بلکه معربست و اصلش انکه در وقت وضع تاریخ
عرب هرمزان که یکی از ملوک عجم بوده است که در زمان عمر بن الخطاب بشرف اسلام مشرف شده
در میان صحابه کفت که در عجم ما را حسابی است که انرا ماه روز کویند و چون کیفیت استعمال آن
شرح کرد صحابه را پسند آمد و ماه روز را معرب ساخته مورخ ساختند و کفتند و تاریخ مصدر انست
و هم چنین توریخ و تاریخ بهمزه اما در اصطلاح کوشیار کوید که تاریخ روز معین است که ازمنه که
بعد از آن بود باو نسبت کنند که تعریف وقت حاضر است باشنا کردن آن بوقوع حادثه از حوادث و بالجمله
اول سالی بود که در ان سال حادثه عظیمی شده باشد چون ظهور دولتی یا ملتی یا طوفان یا زلزله یا امثال
اینها را مبدا سازند تا چون ضبط حوادث دیکر خواهند کنند بان مبدا نسبت کنند و انرا تاریخ
خوانند و آن نزدیک هر قومی چیزی دیکر باشد چنانکه بعد از این معلوم کردد اما ایام اسابیع
اسابیع جمع اسبوع است که بفارسی هفته کویند در میان خاص و عام مشهور است و از اینجهة مصنف اشد
بان کرده و ارقام آن با اسامی اینست آ یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و
جمعه ز شنبه و چون در دفتر تقویم علامت اشیا متعدده ارقام اعداد آن میباشد و بمذهب جمهور
اول هفته روز یکشنبه باشد چون ابتدای خلق اسمان در روز یکشنبه شده است چنانچه اسد الله الغالب
امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در اختیارات ایام اسابیع فرموده و فی الاحد البناء لان فیه بنی الله
تعالی اطباق السماء پس لابد است که الف علامت یکشنبه باشد مع هذا که مصنف باجدیت است و
ز علامت شنبه که اخر هفته است و بعضی که شنبه را اول هفته مبدا نند علامت شنبه را صفر نهند

هر دو مریخ را شد بیوت — همچو برجیس را کمان و حوت — زهره را خانه ثور و هم میزان
شمس را شیر ماه را سرطان — تیر را خانه خوشه و جوزا — مر زحل راست جدی و دلو عطا

چه صفر بی الف که باتفاق علامت یکشنبه است مقدم است اما تواریخ مشهوره چهار است اول تاریخ
عرب که اشرف و اشهر تواریخست چون مبدا آن از هجرت جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله است و قصد
مصنف ابتدا بآن کرده است و سال ایشان دوازده ماه قمری است و مراد از کلام رب العزة که ان عدة
الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله این شهور است و بنابر آنچه سبق ذکر یافت سالها و ماهها
این تاریخ باین اصطلاح قمری حقیقی باشد و اصلا در آن کسر نباشد و اسامی شهور ایشان اینست
محرم و این ماه اولست از سال ایشان و وجه تسمیه بمحرم آنست که در اینماه قتال از محرمات بوده
صفر ماه دویم بود ماخوذ از صفر یعنی مکان خالی چون در اینماه مکه معظمه از حجاج خالی باشد که
بایران عزیمت اوطان خود کردند مسمی باین اسم شد ربیع الاول ماه سیم بود ربیع الآخر ماه چهارم بود
و این دو ماه را بجهة آن ربیع گویند که در وقت تسمیه این شهور این دو ماه در فصل ربیع افتاده جمادی
الاول ماه پنجم بود جمادی الآخر ماه ششم بود و وجه تسمیه آنستکه در این دو ماه انجماد انهار محسوس
پیوسته رجب ماه هفتم بود ماخوذ است از ترجیب و تعظیم بسبب آنکه اینماه را ترجیب و تعظیم کردندی یقال
رجبه و رجبته ای عظمته یا آنکه چون از شهور حرم است که محاربه و مقاتله در اینماه نیز حرام بوده یقال
رجل ارجب اذا کان مقطوع الید و روایتست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که رجب نام جوئیست در بهشت
از شکر شیرین تر و از برف سفید تر هر که در اینماه روزه بگیرد از ان جوی آب دهند باین سبب اینماه را
رجب نام نهاده اند و اهل جاهلیت او را شهر الله الاصم خواندندی برای آنکه در اینماه منع منکرات زیاده
زیاده از شهور دیگر بودی و صدای ساز و آلات غنا بگوش نرسیدی و بعضی گفته اند که چون قتال حرام بود
قعقعه سلاح بر نیامدی شعبان ماه هشتم بود چه در اینماه ارزاق عباد منشعب گردد و فیها یفرق کل
امر حکیم رمضان ماه نهم بود ماخوذ از رمض لانه یرمض الذنوب ای یحرقها شوال ماه دهم بود و
گویند سبب تسمیه آن بود که در اینماه عرب صید کردندی یقال اشال الکلب ذنبه اذا ارسله للصید
یا آنکه در اینماه شتران مست شدندی یقال اشالت الناقة ذنبها لطلب الفحل ذیقعده ماه یازدهم بود
وجه تسمیه آنکه در اینماه از محاربه و مقاتله قعود کردندی چون از جمله اشهر حرم است ذیحجة الحرام ماه
دوازدهم بود و سبب تسمیه آنکه در اینماه حج نمایند و اول ماه را از رؤیت هلال گیرند بجهة
آنکه مبدا سایر اشکال قمر است و او در اینوضع بمنزله موجودیست بعد از عدم و ایام هر ماهی که آن

درادغام بروج | مرد دانا دل ستاره شناس | چون مر این علم را نهاد اساس

رقم برجا که گردد ادغام | از حساب جمل گرفته نهاد | از حمل صفر الف ز ثور نشان

عبارتست از ابتدای غروب تمام جرم آفتاب که قریب برؤیت هلال بود تا غروب جرم او که قریب بود برؤیت هلال بعد از آن بیست و نه باشد و کمتر نباشد یا سی بود و بیشتر نباشد و هم چنین تا چهار ماه متوالی سی سی باشد و زیاده نه و تا سه ماه بیست و نه بیست و نه باشد و کمتر نه و اینها همه باستقرا و امتحان معلوم شده است و سبب این اختلاف اختلاف مسیرات قمر است و سایر اوضاع او منضم باختلاف آفاق و بیان اینها موجب اطناب است هلال در لغت عرب مستنیر چیزی از جرم ماه را گویند در شب اول و دوم و سیم و در عرف اهل نجوم همین در شب اول هلال گویند و نیز در روز اول هر ماهی را غره گویند که ماخوذ است بر وجه استعاره از بیاض پیشانی اسب و روز سیم را سلخ گویند که مستعار است از بر دن آوردن گوسفند از پوست چه در آن روز ماه البته از زیر شعاع آفتاب بیرون میاید و چون وضع هلال مختلف و نامضبوط است اهل حساب یعنی منجمان اول ماه را در این تاریخ از اجتماع وسطی شمس و قمر گیرند بر طالب تحقیق مخفی نماند که خط خارج از مرکز عالم چون بمرکز تدویر قمر بگذرد و بفلک اعلی منتهی گردد آنرا خط وسطی قمری خوانند و خطی که هم از مرکز عالم بهمان فلک منتهی شود بموازات خطی که از مرکز فلک خارج مرکز شمس بمرکز جرم او واصل گردد خط وسطی شمس خوانند و برای تصور این بیان هیئت افلاک در باب آینده تفصیل نموده شود انشاء الله تعالی و این هر دو خط حول مرکز عالم متشابه الحرکة باشند کما ثبت فی علم الهیأة و چون طرف هر دو خط در یک موضع از فلک البروج جمع آیند آنرا اجتماع وسطی گویند و مخفی نماند که مصنف ذکر شمس و قمر بجهت توضیح نموده و الا اطلاق اجتماع وسطی کافیست و ما بین هر دو اجتماع یعنی از هنگام افتراق خطین تا هنگام اجتماع ایشان بعد از آن بیست و نه روز است و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و ذکر کیفیت حساب اینمدت مفضی بتطویل است پس سال قمری که دوازده اینمقدار است سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد و محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست و نه روز و هم چنین بترتیب یکماه را سی روز گیرند و یک ماه را بیست و نه روز تا آخر سال و عادت اهل حساب چنانست که چون کسر بنصف رسد یا زیاده از نصف شود آنرا واحد گیرند پس چون کسر بیست و نه روز که دوازده ساعت است و چهل و چهار دقیقه زیاده از نصف شبانه روز است محرم را سی روز گرفتند و در ماه دوم کسر زاید از نقصان کسر ماه مقدم حساب نموده جزوی از کسر او باقی ماند کمتر از نصف پس ماه دوم را بیست و نه روز گرفتند و باز در دو ماه



مردم نادان ستاره شناس — چون بر این علم سو نهاد اساس — از خمس صفر الف نور نشان

رقم بر جا که کرد اعداد — از حساب جمل کرفت و نهد — ب ز جوزا و ج از سرطان

ذکر ارقام بروج

سیم کسر از نصف زیاده بود از آن یک روز گرفتند و در ماه چهارم آن کسر زاید را بنقصان ما تقدم
حساب نموده و آنچه باقی ماند کمتر از نصف بود آن ماه را بیست و نه روز گرفتند و تا آخر سال بدین
قیاس یک ماه را سی و یک ماه را بیست و نه گرفتند و اگر کسر زاید نصف شبانه روز بودی یعنی همین
دوازده ساعت پس شش ماه را سی میگرفتند و شش ماه را بیست و نه و در آخر سال هیچ کسر نماندی
لیکن چون چهل و چهار دقیقه از دوازده ساعت زیاده است اینست که در آخر سال هشت
ساعت و چهل و هشت دقیقه که حاصل الضرب باقی مذکور است در عدد شهور بر سر آید و آن را
فضل السنه خوانند لا محاله آن خمس و سدس شبانه روز نیست و ما طریق این حساب را در جدول
آورده ایم تا معلوم شود که در اول هر ماهی کسر چه مقدار است و چند بجهت نقصان ما تقدم حساب
شده و چند مانده و جدول اینست که در برابر صفحه کشیده شده است و در سی سال یازده سال
آن است که ذوالحجه را سی روز گیرند و آن روز سی ام را کبیسه خوانند و در سال دوم
و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هیجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم
و بیست و نهم بود و اینها در لفظ بهز یجح کادوط جمع‌اند و بعضی بجای پانزدهم شانزدهم را کبیسه
دارند و آن بترتیب بهز یجوح کادوط باشد پس باعتبار منجمان سالها فقط قمری اصطلاحی
باشد و قبل از این مذکور شد که از کسور زایده ماهها بعد از جبر نقصانات در آخر سال کسری
زاید میماند چنانکه گفتیم آن کسر خمس و سدس یک شبانه روز است و اقل عددی که آن را خمس و سدس
باشد عدد سی است خمس آن شش است و سدس آن پنج است که مجموع یازده بود پس در مدت
سی سال آن کسور یازده روز تمام شود که هیچ کسر نماند و در این یازده سال ذوالحجه را سی گیرند
باضافه این روز نماید با ایام اصل او که بیست و نه روز است اما تعیین سالها که در آن این
روز را زیاد کنند بر این وجه است که در سال اول که آن کسر را از نصف کمتر بود چیزی زیاد
نکنند و در سال دوم چون از نصف زیاده میشود آن را یک روز گیرند و زیاد کنند و در سال
سیم آن کسر زاید را بجهت جبر نقصان آن روز حساب کنند و آنچه باقی بماند با کسر سال چهارم و کسر
سال پنجم جمع کنند چون زیاده از نصف میشود در سال پنجم یک روز زیاد کنند بر این قیاس تا آخر و منجمان
را در رفع کسور دو طریقت یکی آنکه چون کسر بنصف رسد آن را واحد گیرند و دیگری آنکه تا از نصف

بدانکه روز سی ام ماه را که کبیسه گویند
که مستعار است از بیرون آوردن
گوسفند از کوسفند چه در آن روز
ماه از زیر شعاع آفتاب بیرون
آید فی الجمله ... نسخه
در روز ۲۹ گاهی بیشتر ماه از زیر
شعاع آفتاب بیرون آید ماه را
بخلاف روزی که ...

زیاده

چند سه ره دالی کرد سپهر را   که زمیزان نهاد عقرب را   گو شرها جانب ... بهار
دلوی با الف بای باد   چون بهشتی از بروج رسم   رقم اختران بیا به اسم

ذکر ارقام کواکب

زیاده نشود از یکی نگیرند مشطر بقا اول اسهل است و دوم بحقیقت نزدیکتر بنا بر قاعده که اکثر حکم کل
دارد بنا بر این بعضی سال یازدهم را کبیسه کنند چه کسر در آن سال نصف است و بعضی دو سال شانزدهم
کبیسه کنند چه کسر در آن سال از نصف زیاده است و ما اینجا جدولی اول دوم و در آنجا بازاء هر سالی
از این سی سال کسور ایام را ثبت کردیم بعد از حذف شبانه روز چون آن کسور شبانه روز شود
یا بیشتر و رقم عدد سالی که روز زاید دارد بسواد نوشته شده و باقی بحمرت اما کبیسه مشهور
است که ماخوذ از کبس است بمعنی پر کردن چاه از خاک چه این روزیست که از کسور جمع کرده اند و بعضی
گفته اند که کبس در آوردن سر است از گریبان چه آن روزیست که محاسب در میان ایام سال در
آورده است چنانکه سر در گریبان در آورند و کبیسه بمعنی مکبوس است و صفت روز است
و تا علامه نقل است از وصفیت باسمیت و بعضی آن سال را که کبیسه در او واقع شود بمجاز
کبیسه گویند و مبداء این تاریخ زمان هجرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از مکه معظمه بمدینه طیبه
زادها الله شرفا یعنی روز اول محرم آن سالی که هجرت فرموده اند و هجرت در لغت ترک وطن است
و مفارقت از آن بموضع دیگر و مقام ساختن در آن و بحسب عرف مخصوص است بترک وطن خالصا
لله تعم و بجهت آنکه قیام توان نمود بامتثال اوامر شریعت بیا نعی و بدانکه عرب پیش از اسلام
تواریخ مختلفه بوده است چون تاریخ بنای کعبه و تاریخ ریاست عمرو بن ربیعه که وضع عبادت
اصنام در عرب از پیش او بود و تا عام الفیل این تاریخ مستعمل بوده و بعد از آن تاریخ عام الفیل
مستعمل شده و در زمان حضرت مصطفی تاریخ عادت نبوده لیکن بعد از هجرت هر سالی را
نامی نهاده اند اول را سنة الاذن دوم سنة الامر سیم سنة التمحیص چهارم سنة الترفئة پنجم سنة
الزلزال ششم سنة الاستیناس هفتم سنة الاستغلاب هشتم سنة الاستواء نهم سنة البراءة دهم
سنة الوداع و بعد از وفات جناب رسالت هیچ تاریخی منظور نداشتند تا در زمان خلافت
عمر بن خطاب اشتباهی واقع شد و امتحان بود که ابو موسی اشعری که از قبل او حاکم یمن بود باو
نوشت که از جانب شما بعضی صکوک آمده که محل آنها شعبانست نمیدانم که شعبان کدام سال است
اگر من بعد تاریخی اختیار نمایند در نیست پس اتفاق و اجماع عرب بر آن شد که تاریخی وضع کنند
بعضی از یهود که بشرف اسلام مشرف شده بودند گفتند که ما را مثل این تاریخی هست و اشاره



ثور خاکی و جدی و خوشه همان | طبع جوزا و دلو دبله هوا | وان خرچنگ حوت و عقرب و ماه
هر دو طبایع کواکب سبعه | زحل انکو بد شمس نر است | روزی سرد خشک و نحس شر است

بتاریخ رومی کردند مرضی قوم نیفتاد که حساب آن و نگاه داشتن کبیسه آن طولی دارد و بعضی اشاره بتاریخ
فرس کردند انهم بدین سبب مرضی نیفتاد پس رای ایشان بر این قرار گرفت که روزی از ایام حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را مبدا سازند و از اوقات منسوبه بآنحضرت را چهار وقت مذکور ساختند زمان
ولادت و زمان بعثت و زمان هجرت و زمان وفات و در زمان ولادت اختلاف بسیار بود چون سال
ولادت میان چهلم و چهل و دوم و چهل و سیم از سلطنت انوشیروان و در ایام آن نیز اختلاف بود چه
مردد بود میان شب دوم و شب هشتم و شب سیزدهم و شب هفدهم از ماه ربیع الاول و آنرا باتفاق ترک
کردند و بعد از آن جمعی گفتند از بعثت جناب رسالت پناه تاریخ باید گرفت و جمعی وفات را اختیار کردند
اما بعضی گفتند هیچکدام از این هر دو نزد ما پسندیده نیست چه اگر از بعثت حضرت تاریخ گیریم هر لحظه
بواسطه آنکه در آنوقت در کفر بودیم پریشان خاطر شویم و اگر از وفات گیریم هر دم حزن و مصیبت
ما زیاده گردد پس صواب آنست که از زمان هجرت گیریم که در آنوقت ابتدای شوکت اسلام بود و ما
نیز در خدمت سید ما صلی الله علیه و آله بشرف اسلام مشرف بودیم پس قوم متابعت ایشان لازم شمرده باجماع
مبدا تاریخ از هجرت رسول ص از مکه معظمه بمدینه مشرفه گرفتند دوم از تواریخ مشهوره تاریخ
رومیست چون مستعمل رومیان است و ابتدا منسوب است بپادشاه اسکندر رومی که ممالک بسیار بود
لهذا تاریخ اسکندری نیز گویند و اسامی شهور ایشان بلغت سریانی اینست تشرین الاول تشرین الاخر کانون الاول
کانون الاخر شباط آذار نیسان ایار حزیران تموز آب ایلول و مشهور در شباط شین معجمه است و جوهری در صحاح
آورده که سین مهمله است و شاید که اصل آن شین معجمه باشد و معرب آن سین مهمله باشد و اول سال
که یکم تشرین اول در این زمان در اواسط میزانست و بمرور ایام اندک تغییری واقع میشود و سبب
آنکه مبدء سال در میزان گرفته اند معلوم نیست و سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز است و
ربعی بی زیاده و نقصان و این دلیل آنستکه سالها در این تاریخ شمسی اصطلاحی است نه شمسی حقیقی
بحسب ارصاد مشهوره از این کمتر است و مقدار کمی بحساب بطلمیوس چهار دقیقه است و چهل و
پنج ثانیه و برصد ایلخانی که منسوب است بمحقق طوسی رحمه الله یازده دقیقه و برصد محیی الدین
مغربی دوازده دقیقه و برصد بتانی سیزده دقیقه و سی و شش ثانیه و بارصاد اهل
خطا نه دقیقه و برصد سلطان الشهید الغ بیک گورکان ده دقیقه و چهل و

در طبایع کواکب سبعه

حرارت آتش و تیر و کمان / ثور و خاک و جدی و خوشه همان
طبع جوزا و دلو و پله هوا / دان خرچنگ و حوت و عقرب و ما
زحل آن که به شمسی مرتبت / روز و سرد و دو خشک و نحس تر است

دمس پنج ثانیه و بعضی گفته اند که اهل روم آن کسر را برصد یعنی تمام یافته اند و انوتصد
طموخارس و ابرخس که از متقدمین اند پس بر این تقدیر سال ایشان شمسی حقیقی باشد
صدخانه و سبب اختلاف چند چیز تواند بود اول قصور در آلات رصد دوم ناهمواری زمین
سیم رقت و غلظت هوا چهارم ضعف و قوت باصره و هر یک از تشرین الاخر و نیسان
و حزیران و ایلول سی روز باشد و هر یک از ماههای دیگر سی و یک روز الا شباط
که بیست و هشت روز باشد بنا علی هذا ماههای این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی باشد
چون مدت ماههای شمسی با اینها موافق نیست چنانکه در باب چهارم معلوم شود
و مصنف در شرح زیج سلطانی آورده است که سبب این که ایام ماهها با این نوع
گرفته اند معلوم نیست و آن ربع که آید در مدت چهار سال روزی تمام شود و این
ظاهر است پس آن را در آخر شباط افزایند و آن روز کبیسه باشد و سبب اینکه در آخر
شباط می افزایند آنست که ایام آن کمتر است از ایام باقی ماهها و بعضی گفته اند بجهة آنکه
آخر آن نزدیک با خر سال طبیعی است چون آن در آخر حوت است و مبدا این تاریخ بعد از انقضا
دوازده سال از وفات اسکندر ذو القرنین فیلقوس رومی است و در مبدا این تاریخ
خلاف بسیار است بعضی از مورخان گفته اند اول جلوس پادشاهی اسکندر است و از
سخن بطلیموس در مجسطی چنان فهم میشود که وفات اسکندر است و کوشیار در زیج جامع
آورده است که مبدء این تاریخ اول سال هفتم است از جلوس پادشاهی اسکندر و در
آن سال از ولایت خود بیرون آمده در اطراف عالم سیر کرد اما اکثری از محققین برآنند که
این تاریخ بدوازده سال بعد از وفات اسکندر بنام او وضع کرده اند و باین سبب این
قول اختیار نموده است و این بحسب ظاهر اگر چه تعجب مینماید بجهة آنکه چه لازم است که بعد
وفات پادشاهی تاریخ بنام او وضع نمایند اما در بعضی رسائل بجهة توجیه این حکایتی
آورده اند که قریب بوقوع ظاهر میشود و آن چنانست که چون ملک اسکندر از بلاد یونان خروج
کرده بعزم تسخیر فارس گذارش بر بیت المقدس افتاد جماعتی از رهبانان که معظم بنی
اسرائیلند آنجا ساکن بودند ایشان اقرار نمودند که تاریخی که از زمان موسی ع میگرفتند

ترک کنند و بنام او تجدید کنند ایشان فرمان را قبول کردند و گفتند در اخبار آمده است
که چون هزار سال از این تاریخ بگذرد آنرا ترک کنند و هر واقعه که در آن سال روی نماید
او را مبدء هزار سال دیگر گیرند و چند سال دیگر هزار سال تمام خواهد شد پس چون
تمام شود بنام تو کنیم و در آن حین بیست و هفت سال از عمر اسکندر گذشته بود بعد
از آن اندک زمانی منقضی شد اسکندر از عالم نقل کرد و بعد از دوازده سال از فوت
او هزار سال مذکور تمام شد و چون هیچ امری از امور عظیمه در آن سال حادث نشد
و از اسکندر نیز تعهد کرده بودند بوعده وفا نموده اسم او را مبدء این تاریخ ساختند
والله یعلم **سیم** از تواریخ مشهوره تاریخ فرس قدیم است چه مستعمل فرسیان بوده و بحسب
وضع اقدم هست بر سایر تواریخ و آنرا چون باسم یزدجرد شهریار مشهور شده تاریخ یزدجرد
نیز گویند و وجه آن در آخر باب بیاید انشاء الله تعالی و اسامی شهور ایشان اینست آفرودینماه ١
٢ اردی بهشتماه ٣ خردادماه ٤ تیرماه ٥ مردادماه ٦ شهریورماه ٧ مهرماه ٨
آبانماه ٩ آذرماه ١٠ دیماه ١١ بهمنماه ١٢ اسفندارمذماه و چون اسابیع
در میان ایشان مستعمل نبود هر روزی را از ایام ماهها نامی نهاده اند براین ترتیب
١ اورمزد ٢ بهمن ٣ اردی بهشت ٤ شهریور ٥ اسفندارمذ ٦ خرداد ٧
مرداد ٨ دیباذر ٩ آذر ١٠ آبان ١١ خور ١٢ ماه ١٣ تیر ١٤ جوش ١٥ دیبمهر
١٦ مهر ١٧ سروش ١٨ رشن ١٩ فروردین ٢٠ بهرام ٢١ رام ٢٢ باد ٢٣ دیبدین
٢٤ دین ٢٥ ارد ٢٦ اشتاد ٢٧ آسمان ٢٨ رامیاد ٢٩ مارسفند ٣٠ انیران
و گویند جمله اینها اسماء ملائکه اند الا اورمزد که از اسماء الله است و نام هر روزی در هر ماهی
که موافق نام آنماه باشد آنروز را در آنماه جشنی سازند یعنی عید کنند و سال ایشان
چون سال رومیان است چه این نیز سیصد و شصت و پنج روز و ربعیست الا آنکه از شهور
اثنی عشریه رومیه هفت ماه سی و یک روزاست و چهار ماه سی روز و یکماه بیست و هشت
روز و در این تاریخ هر ماهی سی روز گیرند بی تفاوت و پنج روز آید برشهور و آن را در آخر
آبانماه یا آخر اسفندارمذماه افزایند چه این تردید عنقریب ظاهر شود و آنرا خمسه مسترقه

خوانند

در قوم هفتم

خوانند پس بر این تقدیر ماههای این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی باشد و اسامی ایام خمسه اینست
آهنود اشتود اسفندمذ وهشت هشتویش و آن کسر زاید که در این تاریخ
روی بعد از چهار سال کبیسه میشد و از این تاریخ در مدت صد و بیست سال یک ماه
تمام شود و سال صد و بیستم را سیزده ماه گیرند و آنماه را که کبیسه است بنام آنماهی خوانند
که این با آن ملحق باشد تفصیلش آنستکه در اول نوبت که این ماه زاید شده آنرا در
آخر فروردین ماه اضافه میکرده اند و آنرا نیز فروردین میگفته اند و در نوبت دویم در
آخر اردی بهشت اضافه مینمودند و آنرا نیز اردی بهشتماه میخوانده اند و خمسه مسترقه
در آخر ماه سیزدهم بوده است و در سالهای غیر کبیسه در آخر ماه الحاق میکرده اند
که کبیسه در آن نوبت بهمان ماه بوده و بسبب کسور بیکار آنست هر روز بزعم ایشان
هر روز از ماه تعلق بملکی دارد و آن روز باسم آن ملک زمزمه داشته اند و العبادات ایشان
بوده که اگر در هر چهار سال یکروز اضافه نمودندی بطریق رومیان از زمزمه ایشان تعویق
افتادی و نیز گویند که پادشاهان ایشان در هر روز طعام خاص خوردندی و لباس خاص
پوشیدندی و چون از دور کبس ایشان که هزار و چهار صد و چهل سال است و هفتصد و شصت
سال منقضی شده است نوبت کبس با بانماه رسیده بود و خمسه مسترقه را در آخر آبان
ماه می افزوده و چون اساس دولت فرسیان بصدمه سپاه نصرت پناه عرب در هم شکست
کبیسه بر طرف شد و خمسه در آخر آبانماه بماند و جمعی از اهل مجوس که مانده اند خمسه
همچنان در آخر آبانماه افزایند و تغییر آن جایز ندارند و گویند این از سنتهای فرس است
هر چند کبیسه متروک شده باشد و بعضی از مسلمین سلف نیز تقلید کرده اند اما
منجمان که بغور این معنی رسیده اند و میرسند آنرا در آخر اسفندارمذ ماه که آخر سال است
زیاده میکنند چنانچه مقتضی قیاس است و مبدأ این تاریخ اول سال ملک یزدجرد بن
شهریار بن کسری است مخفی نماناد که وضع این تاریخ در زمان جمشید کرده اند و بعد از او
عادت چنان بوده است که هر پادشاهی که والی آن ملک شدی تاریخ را از وقت جلوس
او گرفتندی و چون زمان او آخر شدی از آن ترک کرده بنام آنکس که استیلا یافته

تجدید کردند که ملک بلک یزدجرد رسید تاریخ بنام او نقل کردند و از روز دوم ربیع
الاول سنه احدی عشر هجریه بوده است و چون در زمان عثمان بن عفان علیه اللعنه از لشکر عرب
منهزم شده بود و گریخته و چنانکه در تواریخ مذکور است که آسیابان او را بکشت
دیگر کسی در عجم استیلا نیافت که تاریخ بنام او کنند لاجرم تاریخ فرس بنام او قرار یافت
و بدو مشهور شد و در این زمان این تاریخ را بی کسر استعمال کنند یعنی سیصد و شصت
و پنج روز بی کسر که چون قاعده دور اول کبیسه متروک شده بود درین حال
اعاده آن نکردند پس سالهای این تاریخ به هر دو اعتبار شمسی اصطلاحی باشد و خمسه
مسترقه در آخر سال افزایند و نادر بود که در آخر آبان ماه افزوده شود

چهارم

از تواریخ مشهوره تاریخ جلالی و آن را ملکی و ملکشاهی و تاریخ محدث نیز گویند بسبب
آنکه سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی او را احداث کرده است
اسامی شهور این تاریخ همان اسامی شهور یزدجردیست و از جهت تمیز اسامی شهور
یزدجردی را بقدیم مقید سازند و شهور این تاریخ را بجلالی یا ملکی و سبب اتحاد اسامی
آنست که در وقت وضع این تاریخ آفتاب باول حمل بود در هیجدهم فروردین ماه قدیم
واقع شده بود پس آن هیجده روز را که از سال متقدم بود بطریق کبیسه فرس از
ابتدا اعتبار کرده اند و اسم فروردین را تغییر ندادند و باقی شهور را استطرادا
بحال خود گذاشتند و سال این تاریخ شمسی حقیقی باشد و آن بحسب زیج جدید
سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و هشت
رابعه است و وضع تقاویم از زمان ملکشاه تا حال بر این تاریخ است و مناسب آنکه
ماههای این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی اعتبار نموده اند یعنی مبدأ
هر ماه روزی باشد که آفتاب در نصف النهار آن روز در برجی باشد از بروج
اثنا عشر به شرطیکه در نصف النهار پیشتر در آخر برج مقدم باشد اما چون ایام
مکث آفتاب در بروج مختلفست جمهور خواسته اند که اول هر یک از اوقات تقویم
اول ماهی باشد و ایضا نخواسته اند که ایام اوراق در تقویم مختلف شود بنا بر آنکه

تاریخ جلالی

و هر ماهی

در شرف کواکب

وهر ماهی که از تاریخ سی روز باشد بی تفاوت پس بر این تقدیر ماههای شمسی اصطلاحی
باشد و خمسه مسترقه در این تاریخ باتفاق در آخر اسفندارمذ ماه افزایند بخلاف
تاریخ فرس که بعضی در آخر آبان ماه افزایند و بعضی در آخر اسفندارمذ ماه و در
چهار سال یا پنج سال یک روز که از کسر زاید جمع شود در آخر خمسه افزایند و از کبیسه
خوانند و سبب تردید کسر سال است از ربع و باستقرا معلوم شده است که چون
شش بار یا هفت بار چهار سال کبیسه افتد یکبار به پنج سال افتد و اول فروردین ماه که
اول سال است و آن نوروز سلطانی گویند روزی باشد که آفتاب در نصف النهار
آن روز در جزو اول حمل باشد بشرط آنکه در نصف النهار مقدم در حوت بود و مبدا این
تاریخ از کبیسه ملکشاهی است حکایت کنند که در عصر سلطان ملکشاه جماعتی از حکما
مثل حکیم عمر خیام و خواجه عبد الرحمن خازنی و غیرهما بودند و سلطان با ایشان فرمودند
که بنام او رصدی بنا کنند حکما با یکدیگر مشورت این امر عظیم نمودند بعد از قیل و قال الساحی
بر دشواری ترجیح نموده بسلطان عرض نمودند که کمتر زمانی که رصد تمام میشود سی سالست
و ما را معلوم نیست که عمر ما وفا کند و بر آن تقدیر که رصد تمام شود چون حرکات
کواکب بمرور ایام تفاوتهای فاحش پیدا میشود لاجرم احتیاج میشود برصد دیگر باین
سبب این رنج که ما در این زیج بریم منسوخ گردد و زحمتها عبث شود پس صواب آنست
که چون بسبب عدم کبس تاریخ فرس که مستعمل این زمانست اوائل سالها مختلف میشود
ما بجهت سلطان تاریخی وضع کنیم که اول سال او همیشه در یک موسم باشد و بمرور زمان متغیر
نشود و باین سبب اسم پادشاه ابد الدهر باقی بماند پس چون سلطان را باین امر راضی کردند
تاریخ مذکور را مطابق سال شمسی حقیقی ساخته بنام سلطان کردند و احکام باطراف
و جوانب نوشتند که منجمان بعد از این تقاویم را بر این تاریخ وضع کنند و روز اول
فروردین ماه این تاریخ را نوروز دانند چه در آن وقت احوال نباتات از سر گرفته شود
و بنمو در آید که شبیه بحیوة بعد از ممات است و چون هجده روز از فروردین ماه قدیم
بطریقه مذکور شده در حین وضع تاریخ کبس کرده بودند مبدا این تاریخ بکبیسه ملکشاهی

اشتهار یافت و در تقویم علامات ایام شهور این تواریخ یعنی تواریخ اربعه مذکوره
چون از جمله اشیا متعدده اند ارقام عدد ایشانست پس علامه یکم ا باشد و ب علامه دوم
و علی هذا القیاس تا آخر ماه و آنکه علامت ایام فرس با سامی بوده است رسم قدیمست و در این
زمان در جدول ننویسند مگر که در میان مجوس مستعمل باشد بعد هذا بباید دانست
که از جمله اوراق تقویم تام و شمسی دوازده ورق متشابه بنوعی که معرفت یکی از آن
در معرفت باقی کافی باشد بجهة دوازده ماه ملکشاهی بترتیب هند و یک ورق دیگر
بجهة خمسه مسترقه و هر ورقی مشتمل بر دو صفحه بود یکی بر یمین ناظر باشد صفحه یمنی خوانند
و آن دیگری را صفحه یسری و هر یک از متعلقات این دو صفحه را بترتیب خاص در جداول
بیاورند اما در تقویم قمری منتخب هر دو صفحه را نقل بیک صفحه نمایند چنانکه شش ورق
بجهة شهور اثنا عشریه مرتب سازند پس مصدره از جمله جداول صفحه یمنی ابتدا بمعرفت
جدول ایام اسابیع و تواریخ که مقدم بر معرفت سایر جداولست نموده میفرماید که
در تقویم شش جدول باریک در صفحه یمنی بیاورند و در جدول اول یعنی ایمن از جداول
ایام اسابیع وضع کنند چه ایام شهور بقول المعلوم میشود و در دوم ایام عربی هلالی بسبب
آنکه اشرفست و مستعمل اهل شرع و اعیاد مسلمین و سایر ایام متبرکه مبنی بر آنست و در سیم
ایام عربی حسابی چه هر دو یک مقوله اند و در چهارم ایام جلالی زیرا که بعد از تاریخ عربی
این تاریخ اشرفست چه وضع آن در زمان اسلام بامر پادشاه اسلام بوده است و در پنجم
ایام رومی که اشرف از ایام فرس است و وجه این ظاهر است و در ششم ایام فرس قدیم که اقوی
تواریخ است چه مستعمل مجوس است و چون ماهی از این ماهها تمام شود چنانکه در عربی
هر گاه بآل رسد بحسب کمال و نقصان شهر و در جلالی و فرس بلام و در رومی بلا اگر از شهور
سبعه که ایام او سی و یکست باشد یا بلام اگر از شهور اربعه که ایام او سی است باشد یا بکح
اگر از ایام شباط باشد در سال غیر کبیسه یا بکط در سال کبیسه در همین صفحه یمنی یعنی در
جدول که بر یمین جدول ایام اسابیع است از جداول اتصالات کلیه گویند نام ماه ابجد
[illegible] بازاء اول ماه اگر مسافت صالح بوده باشد و الا نزدیک بآن ثبت کنند و در جدول فرس

ایام

نام خمسه بازاء اول ایام او نیز ثبت کنند و اکثر تقاویم اسم ماه جلالی را در جدول
اتصال کلیه نویسند چون معلومست که روز اول صفحه اول اکثر ماه است و گاه باشد
که ایام ان خصوصا در تقویم قمری نویسند و یا در تقویم شمسی بنویسند و بر اسم ماه
اکتفا کنند چه معرفت ان ایام بمقایسه معلوم است و ایام عربی حساب را نادر بود که در
تقویم شمسی نویسند و در تقویم قمری الا ایام عربیه هلالیه دیگر همه متروک باشد مگر ایام
فرس که گاه باشد بجهة انکه اکابر بعضی از ان اخذ داشته اند و در جنب جدول ساعات
نویسند اما نام ماه کمتر نویسند **باب سیم** در معرفت بروج و کواکب و تقاویم ایشان
اولا نموده میشود که دایره عظیمه بر فلک نهم فرض کنند بنوعی که محاذی منطقه فلک هشتم
باشد ان را منطقة البروج و نطاق البروج و فلک البروج نیز گویند بمجاز و این دایره با
منطقه فلک نهم متقاطع بود بر دو نقطه متقابل که ان را دو نقطه اعتدال خوانند و دایره
عظیمه که بر فلک اعلی و بر دو قطب فلک هشتم گذرد ان را دایره عرض گویند پس چون فرض کنیم
که منطقة البروج بدوازده قسم متساوی منقسم شود ابتدا از نقطه اعتدال ربیعی که هر قسمی
یک دایره عرض بگذرد لامحاله فلک اعلی و سایر افلاک کلی بسطوح موهومه این شش دایره
بدوازده قسم متساوی منقسم شوند چنانکه هر قسمی منحصر شود میان دو نصف محاور از
دو دایره عرض مانند پهلوهای خربزه و هر یکی را برج گویند اینست معنی قول مصنف که در
فلک را بدوازده بخش کرده اند و هر بخشی را برجی نام نهاده اند و برج در لغت قصر عالی را گویند
چه هر یک از این بروج قصر بلندی کوکبی را که حال باشد در ان برج و اسامی بروج که ماخوذند
از صوری که متوهم شده اند بر منطقة البروج و حوالی ان از کواکب ثابته که در وقت تسمیه
در محاذی ان اقسام بوده اند با علامات ایشان اینست حمل آ ثور ب جوزا ج سرطان
د اسد ه سنبله و میزان ز عقرب ح قوس ط جدی ی دلو یا حوت و تفصیل صور بروج
بعد از این بیاید انشاء الله تعالی کسی نگوید که چرا علامت بروج بنا بر قاعده کلیه ارقام اعداد ایشان
نیست چنانکه الف علامه حمل باشد و ب علامه ثور و هکذا زیرا که تقویم کواکب که بعد او است
از اول حمل در جدول بسه رقم موضوع است اول برج دوم درجه سیم دقیقه پس اگر علامه

خود بدوازده قسم تواند شد کما لا یخفی علی المتأمل رحمه الله

شرف زهره حوت گرد و بیست | شرف تیر نیز سنبله ده بیت
از درج آنچه در حساب تو راست | سه درج از شرف غضب بیست
در شرف کمتر از نه عشر بینی | دان که برجیس را ز درج جها
دان که بهرام بیست و شش شمار

برج بنا بر قاعدهٔ کلیهٔ مرقوم باشد ناظر تقویم کوکب را از آنچه هست یک برج زیاده خیال خواهد کرد مثلا اگر کوکب در دهم درجهٔ سرطان بود بر اینصورت مرقوم خواهد بود د ی پس در اینجا خواهیم گفت که چهار ده برج و ده درجه از اول حمل در شده است و حال آنکه سه برج و ده درجه است فتأمل و هر برجی را که عبارت از قوسی است از منطقة البروج که محصور باشد میان دو نصف متجاور از دو دایرهٔ عرض بسی درجه قسمت کنند یعنی بسی قسم متساوی کنند و هر قسمی را درجه گویند پس مجموع درجات فلکی سیصد و شصت باشد که اقل عددیست که از او کسور تسعه مخرج میشود الا سبع و درجه در لغت بمعنی پایهٔ نردبانست چه

چه آفتاب بسبب طی هر یک از آنها صاعد بها بط گردد و همچنین هر درجه را بشصت دقیقه

و هر دقیقه را بشصت ثانیه و هر ثانیه را بشصت ثالثه قسمت کنند و هکذا الی العاشره پس قسمت اول اجزاء کل باشد و قسمت دویم جزء جزء و قسم سیم جزء جزء جزء و هکذا و اختیار عدد شصت در این اقسام بجهة سهولتست که در حساب ظاهر میشود چه اقل عددیست که از کسور تسعه بیرون می‌آید الا التسع و ثمن و سبع و مع هذا النسبة دادن ما دون او را با او بسهولت متیسر است اما کواکب بر دو نوعند سیارات و ثوابت اگر چه در حرکات قدیمه و جهة موافقند در جمیع دوره آن ثوابت گویند و الا سیارات و سیارات هفتند باین ترتیب اول زحل که موسومست بکیوان دویم مشتری که معروفست برجیس سیم مریخ که موسومست باحمر و بهرام چهارم شمس که مشهور است بآفتاب پنجم زهره که مسمی است بناهید ششم عطارد که ملقب است بکاتب هفتم قمر که مشتهر است بماه و هر یک از این هفت کوکب را فلکی است علیحده زیرا که سوای حرکت شبانه روزی هر کدام را بخصوص حرکتی یافته اند از مغرب بمشرق غالبا و در مقدار مخالف یکدیگر پس هر یک را در بادی النظر فلکی اثبات کرده اند چه بنا بر اصول ایشان یک جسم بسیط را حرکت مختلفه ممتنع است و ایضا محالست که کوکب در فلک بطریق ماهی در آب حرکت کند چه خرق و التیام باعتقاد ایشان بر فلک روا نیست و فلک زحل فوق همه است و همچنین فلک هر کوکب بترتیبی که مذکور است فوق فلک کوکبی است که بعد از اوست بطریق احاطه چنانچه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب فلکی است که در جوف اوست مثل توهای

ذکر کواکب

درجات فلک بروج سیصد و شصت است و دوازده برج — هر یکی برج را سی درجه است، هر درجه را شصت دقیقه — ثانیه شصت و یک دقیقه را شش، همچنین تا عاشره

اختلاف منظر

زاویه

افق حسی

افق حقیقی

بیان آنکه ترتیب افلاک با این صفت بچند وجه ثابت شده است اول آنکه بطریق کسوف آنچنانست که مشاهده کرده اند که زحل در حین مقارنه منکسف شده است بمشتری و مشتری بمریخ و مریخ بزهره و زهره بعطارد و عطارد بقمر و هیچ شک نیست که فلک کوکب کاسف در تحت فلک کوکب منکسف است اما باین طریق معلوم نتوان کرد که آفتاب در تحت و فوق کدام کوکب است چه کواکب در حال مقارنه آفتاب مضمحل میشوند الا قمر بواسطه کسوف معلوم شده است که در تحت شمس است چه جرم قمر است که ساتر شمس میشود و منع ضوء او از ابصار میکند پس در حصول مطلوب رجوع کرده اند بطریقی که آنرا اختلاف منظر گویند و آن زاویه ایست که حادث میشود در مرکز کوکب از تقاطع دو خط یکی از مرکز عالم و دیگری از موضع ناظر خارج شود و هر دو بفلک اعلی منتهی شوند و شک نیست که این زاویه در مرکز کوکب که بزمین اقرب است اوسع است از آنکه ابعد است چنانکه از این شکل متصور است و بعد از امتحان مقدار این زاویه را در قمر بیشتر یافتند پس باین طریق نیز معلوم شد که شمس فوق قمر است و در شمس اندکی محسوس بوده و در کواکب علویه که مریخ و مشتری و زحل است اصلا محسوس نبود از غایت صغر زاویه پس از این محقق شد که فلک شمس در تحت فلک مریخ است لیکن باین طریق معلوم نشده که فوق فلک زهره و عطارد است و یا در تحت ایشان و یا در ما بین ایشان چه تحقیق اختلاف منظر در زهره و عطارد متعذر است زیرا که آلتی که از او اختلاف منظر اخذ میکنند و مسماة است بذات الثقبتین مخصوص است بآنکه از او در سطح دایره نصف النهار نصب کنند و این دو کوکب در حال وصول بدایره مذکوره غیر مرئی میباشد چرا که بعد هر یک از آفتاب اقل است از دو برج پس از این طریق عدول کرده اند بطریق دیگر اقناعی از آن جمله یکی آنکه میباید که شمس در وسط سیارات باشد استحسانا لما فی ذلک من حسن الترتیب کانها شمسة القلادة فی وسطها دویم آنکه مجموع کواکب علویه را با آفتاب ربطی خاص است باید که او در میان علویه و سفلیه باشد و ستعرف الرباطات فی ضمن الابواب ان شاء الله تعالی سیم آنکه کواکب غیر شمس هر کدام که اقرب اند بشمس اسرع اند از آنکه ابعد اند و چون شمس اسرع است از مریخ و ابطأ از زهره باید که در میان زهره و مریخ باشد



چهارم

در نظرهای کواکب
نظر اختران بکن معلوم / تا بدانی تمام علم نجوم
چون دو کوکب بود سر برجی / هر برج بشمرند زنجیه کو
دانکه هم برج را قران باشد / وهمچنین حال دیگران باشد
در یکی از دگر سیم / باشد از نه برج یازدهم

بیاض حاشیه

چهارم انکه اکثری از اکابر متقدمین ومتاخرین بحسب ابعاد واجرام بر سبیل حسن الظن دریافته اند که ترتیب افلاک باین وضع است بجهت انکه نقل کرده اند از بعضی که زهره را بر روی آفتاب مانند خال دیده اند ومنهم الشیخ الرئیس وبعضی او را با عطارد مثل دو خال ومنهم الحکیم ابن باجه الاندلسی لیکن بر اذهان مستقیمه مخفی نماناد که رد هر یک از اینها بسهولت میسر است ولذلک یقولون هذه دلائل اقناعیة لا قطعیة واین فقیر را بخواطر فاتر رسیده است که در وقتی خاص بطریق اختلاف منظر که از دلائل قطعیه است مطلوب معلوم توان کرد لیکن ایراد ان لایق این کتاب نیست وشمس را نیر اعظم گویند زیرا که اعظم واضوء کواکب است وقمر را نیر اصغر چون اصغر است از شمس وبعد از او اضوء از کواکب دیگر است ولهذا هر دو نیرین گویند وسه کوکب که فوق شمس اند باعتبار مذکور علویه گویند واز ایشان زحل ومشتری را علویین وزهره وعطارد را سفلیین گویند وقمر را با هر دو باعتبار انکه تحت فلک شمس اند سفلیه بر قیاس علویه وپنج کوکب غیر از نیرین را بسبب رجوع واستقامت واقامت وسرعت وبطوء ایشان خمسه متحیره گویند ودر تقویم علامت هر کوکبی از این کواکب بعد دوم حرف آخر اسم آن کوکب بدین وجه زحل ل مشتری ی مریخ خ شمس س زهره ه عطارد د قمر ر اما کواکب ثوابت بسیار اند بحدی که احصاء ان ممکن نیست وتسمیه اینها بثوابت بجهت ثبات اوضاع ایشانست با یکدیگر یا بجهت بطوء حرکت خاصه ایشان واینها را کواکب بیابانی نیز گویند بجهت انکه مانند مردم بیابان نشین براه وبیراه وبهمه مواضع فرود آمده اند یا انکه بسبب اینکواکب مسافران در بیابانها خود را بمقصود میرسانند وانچه از اینها برصد در آمده ومواقع اینها از فلک البروج معلوم کرده اند هزار وبیست ودو کوکب اند ورصد جمع راصد است هم چنانکه خدم جمع خادم است وراصد در لغت کسی را گویند که نگاهبان باشد اما در اصطلاح راصد اطلاق میکنند بر جمعی که رصد کواکب میکنند یعنی منتظر حرکت ایشان اند ودیدن ایشان بمواضع معینه بعد از ان بکثرت استعمال اطلاق کرده اند بر موضعی که در او رصد کواکب کنند بمجاز که از التسمیه محل باسم حال ومخفی نماناد که این هزار وبیست ودو کوکب مرصوده غیر السته کواکب است

الرصد فی اللغة جمع راصد کخدم جمع خادم ویجوز ان یکون جمع رصد الکواکب ای ینظرون حرکتها وبلوغها الی مواضع معینة ثم سمی المواضع التی یرصد بها الرصد والمرصد بالمجاز ... عبدالعلی

که ازا

دانکه سدیس است این بحث — چارم است و دوم نظر کاش — دو به پنجم و یا نهم نکرند — همچنین خانه مقابله دان
مشتمل بر تربیع شنو از پس این — همه رنج و غم است هم اش — دانکه تثلیث و تسدیس ار ند — اثر کینه و مجادله دان

احتراق کواکب هر ستاره که او شد جزو
در یک برج بکی بر هم

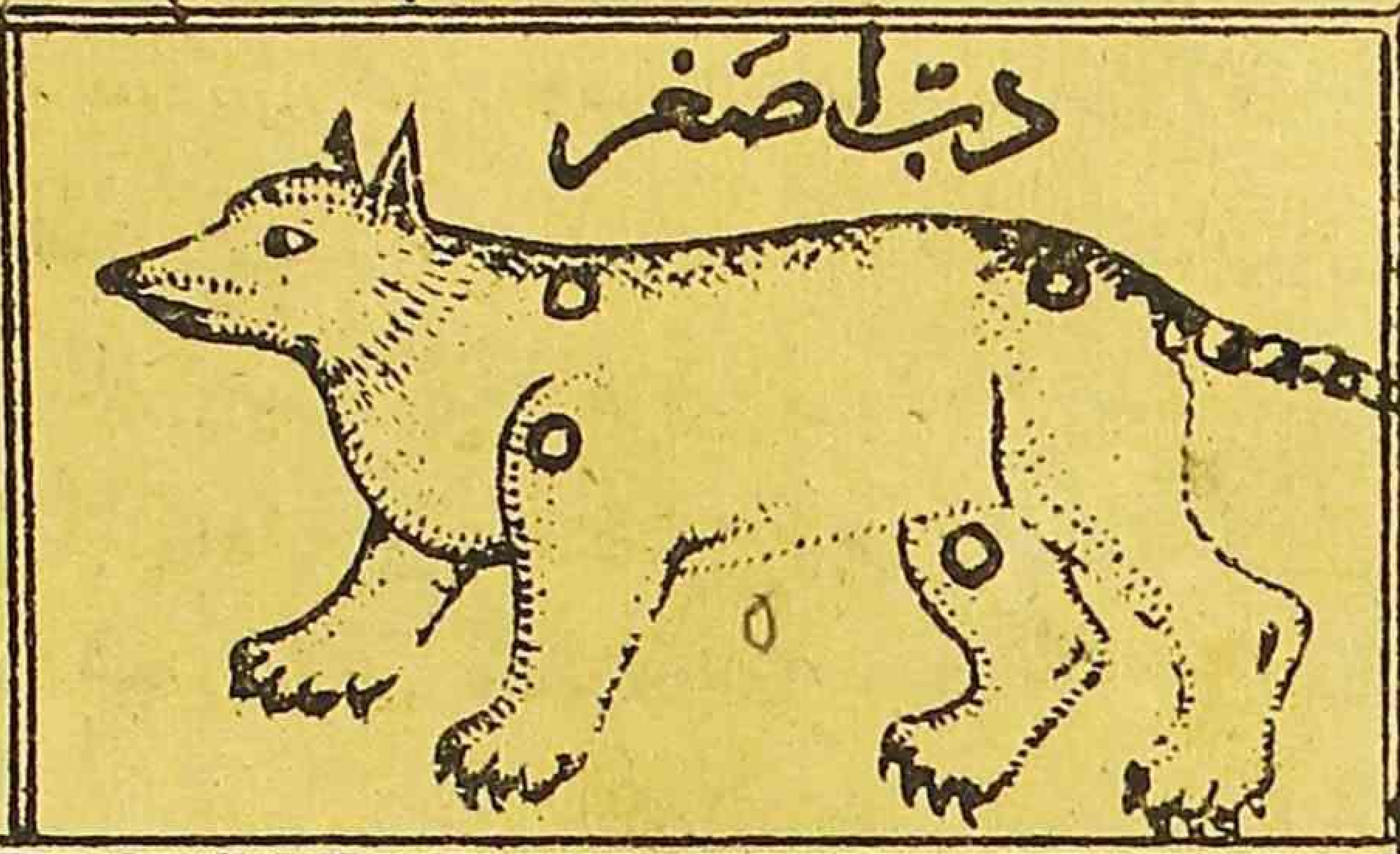
کرا از اصغیره خوانند که بطلمیوس از غایت صغر از داخل کواکب مرصوده نداشته خواجه
عبد الرحمن صوفی داخل داشته پس باعتقاد او کواکب مرصوده هزار و بیست و پنج باشد
و اهل نجوم اکثر اینکواکب را بر شش مرتبه اعتبار کرده اند و هر مرتبه را قدر و شرف و عظم گویند
و هر قدری بر سه مرتبه باشد اعظم و اوسط و اصغر پس مراتب کواکب هیجده بود و فضل
هر مرتبه بر مرتبه بعد از او بقدر سه و یک اوسط قدر سادس بود و آنچه ما دون قدر سادس در
بود آن خفیه و مظلمه گویند و انها داخل کواکب مرصوده نیستند و پنج کوکب که ایشان را
سحابی گویند که مانند لطخه ابری باشد اگرچه مرصوده اند اما ایشان از قدر سادس باشد پس
اعظم کواکب ثابته اعظم قدر اول باشد و اصغر اصغر قدر سادس و از برای تعریف و تعیین
اینکواکب چهل و هشت صورت تخیل کرده اند بعضی تام و بعضی ناتمام چنانچه هفتصد و
هفده کوکب از این کواکب بر نفس اینصور واقعند یعنی بر خطوطی که این صور از خطوط
متوهم میشوند یا در میان آن خطوط و انها را کواکب داخل اینصور گویند و چون خواهند
که از اینکواکب خبر دهند گویند که کوکبی که بر سر فلان صورتست یا بر دست راست او یا
بر سینه او و علی هذا القیاس و سیصد و پنج کوکب دیگر بیرون اینصور واقعند و انها را
کواکب خارج صور گویند و چون از اینکواکب خواهند خبر دهند گویند کوکبی که نزدیک
پای راست فلان صورتست یا بقرب ذنب فلان صورتست و انقیاس و از اینصور چهل و هشت
گانه بیست و یک در جانب شمال است از منطقة البروج و پانزده در جانب جنوبی و دوازده
بر نفس منطقه و حوالی آن که صور بروج دوازده گانه اند ما اینجا یک یک از صور را بتفصیل
بیان و رسم و کواکب مشهوره هر یک را تعریف کنیم اگرچه موجب اطناب است و بمعرفت تقویم
دخلی ندارد لیکن ناظر سموات و عارفین کواکب را مفید باشد و بالله التوفیق اما از
صور شمالی اول صورتی که بقطب شمالی عالم نزدیکتر است بنات النعش صغری است
دوم بنات النعش کبری و هر یک هفت ستاره اند چهار از ایشان را نعش گویند
و سه را که بر طول واقعند بنات و بعضی هر دو را بدو خرس تشبیه کرده اند و کواکب
دب اصغر گویند و او را بشکل تصویر کرده اند و دو ستاره که بر سینه او باشد آن را



خلق را جمله اتفاق بود کآن ستاره در احتراق بود جز قمر را که چون چنین دانسته محترق نه مجتمع خوانند ارباب نجوم

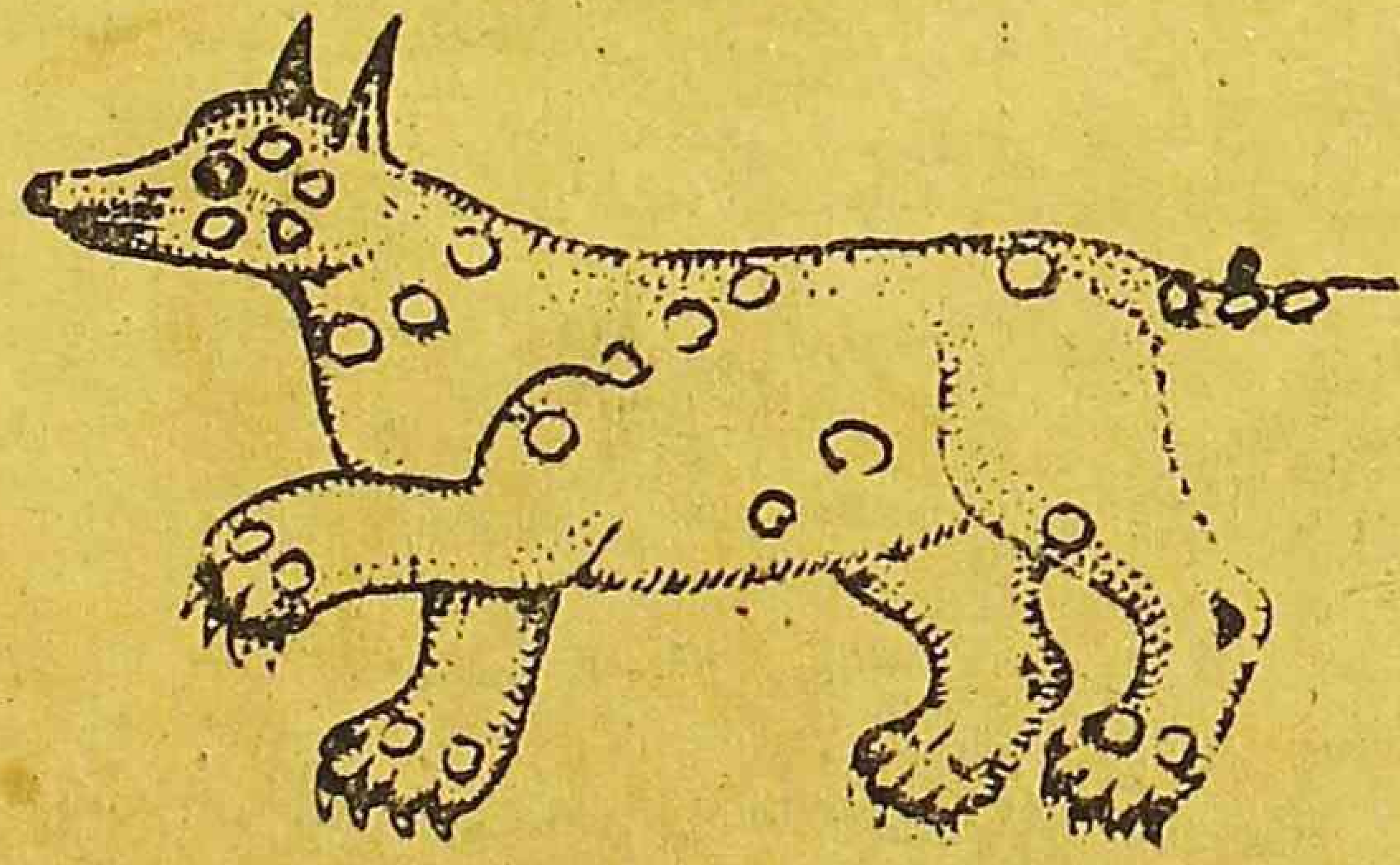
چون یکشنبه است از خورشید دان که دوشنبه است از قمر جز قمر را که چون چنین دانسته انجم مریخ مرد در ایام آ

فرقدان گویند یکی از دیگری روشن‌تر باشد و یک ستارهٔ روشن که بر ذنب او است
ازان فقها جدی گویند و با و قبله شناسند و منجمان آن را تصغیر کرده جدی گویند
تا با برج جدی مشارکت اسمی نداشته باشد و او نزدیکترین ستاره ایست بقطب
شمالی بدین ظاهر نگردد هفت ستاره کوچک آن را صورة اینست



واسطه و کنثر و خارج این ستاره ایست سم آهو گویند
دب اصغر
دویم دب اکبر
و او تمام اندامست از این سبب او را اکبر خوانند و نزدیک کوکب دویم از ذنب
او ستاره باشد روشن در غایت صغر و نور چشم را بدان امتحان کنند
و او را سها خوانند و ستارگان داخل این صورت بیست و هفت ستاره اند و خارج هشت

صورت دب اکبر اینست

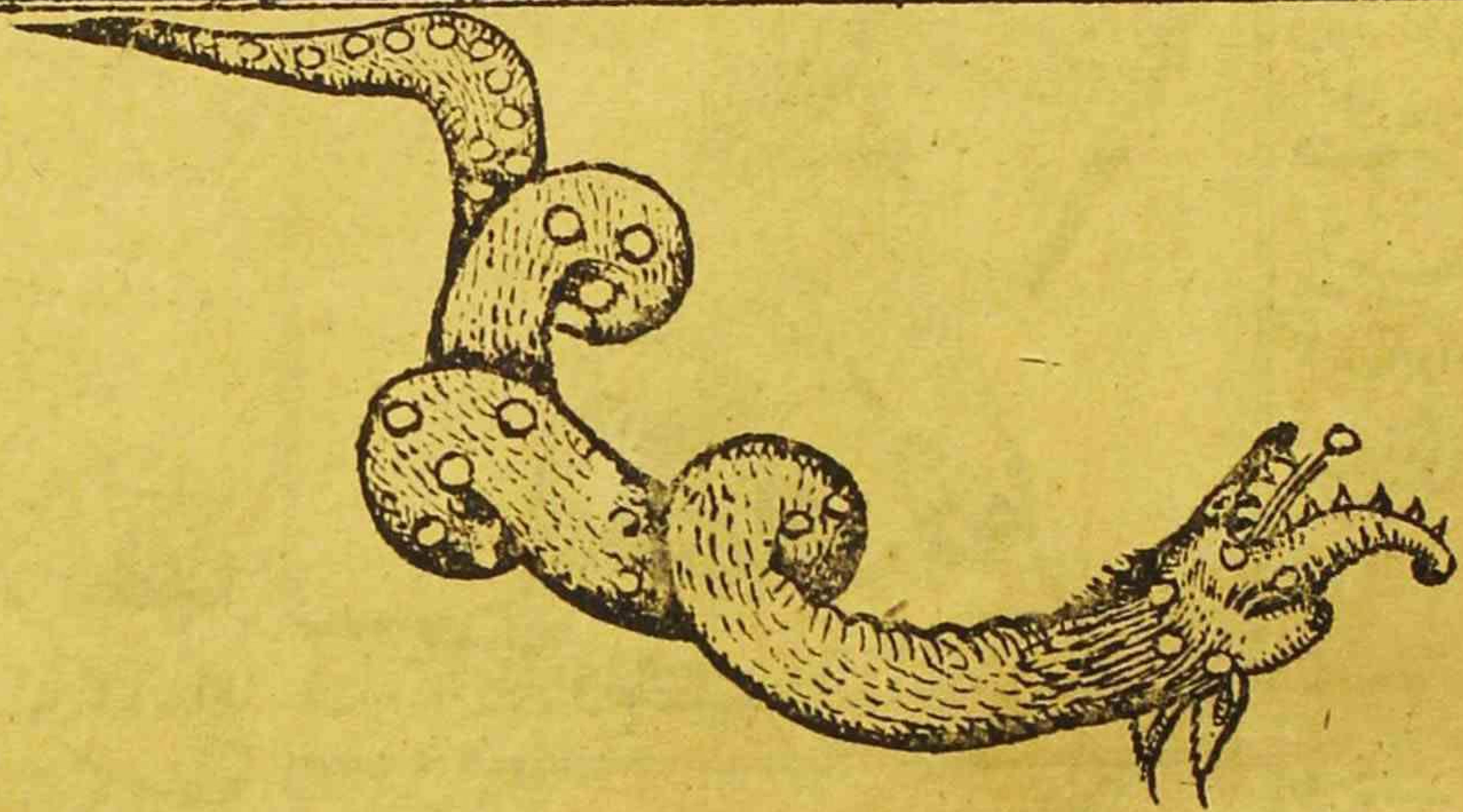


سیم صورت تنین است اژدها را ماند گرد بر گرد قطب شمالی فلک البروج بر آمد

العوانه والفرد [illegible] النسائم [illegible] وسمعه العرب العوانه تا ربع [illegible]

وبرسر او چهار کوکب است بر هیئت منحرف و او را عرب عوایذ خوانند و ستارگان او سی و یك
ستاره اند

صورت تنین اینست



چهارم صورت قیقاوس است بلغت یونان بمعنی پادشاه و بعضی عوام گویند معرب کیکاوس است
ملکی را ماند تاجی بر سر نهاده و دست و پای هم جنبانده برای دویدن و از دو پای او و جدی مثلثی
واسع منخفض شود
صورت قیقاوس

صورت قیقاوس اینست



ستارگان او یازده اند خارج دو
عوا است و او را نعار و صناج
ماند دو دست نیز از کرده گویا
دست چپ او بر بالای کوکب اخر
النعش کبری است و دست راست
کواکب صورت مگر که بعد از این
و باین دست عصائی بر بالای سر
بسته و دو اند خارج یکی آنرا سماك

پنجم صورت
نیز گویند مرد پا
بانگ میکند
از کواکب بنات
او او نجمه از پس
بیان خواهد شد
گرفته ستارگان او

رامح خوانند و
حارس شمالی
مواضع مر نیّر
دیگر را اگر با او ست
رامح گویند

اینست

فکه است
در و پشان
آنرا الکلیل

او را حارس السماء و
نیز گویند چه در اکثر
میشود و آن ستاره
و بر ساق چپ او رمح

صورت عوا

ششم صورت

که عوام آنرا کاشه
خواند و منجمان
شمالی خوانند آنرا دائره



ماند که نا تمام است ستارگان او هشتند و ایشان را نیز نیر الفکه خوانند اینست
روشن تر

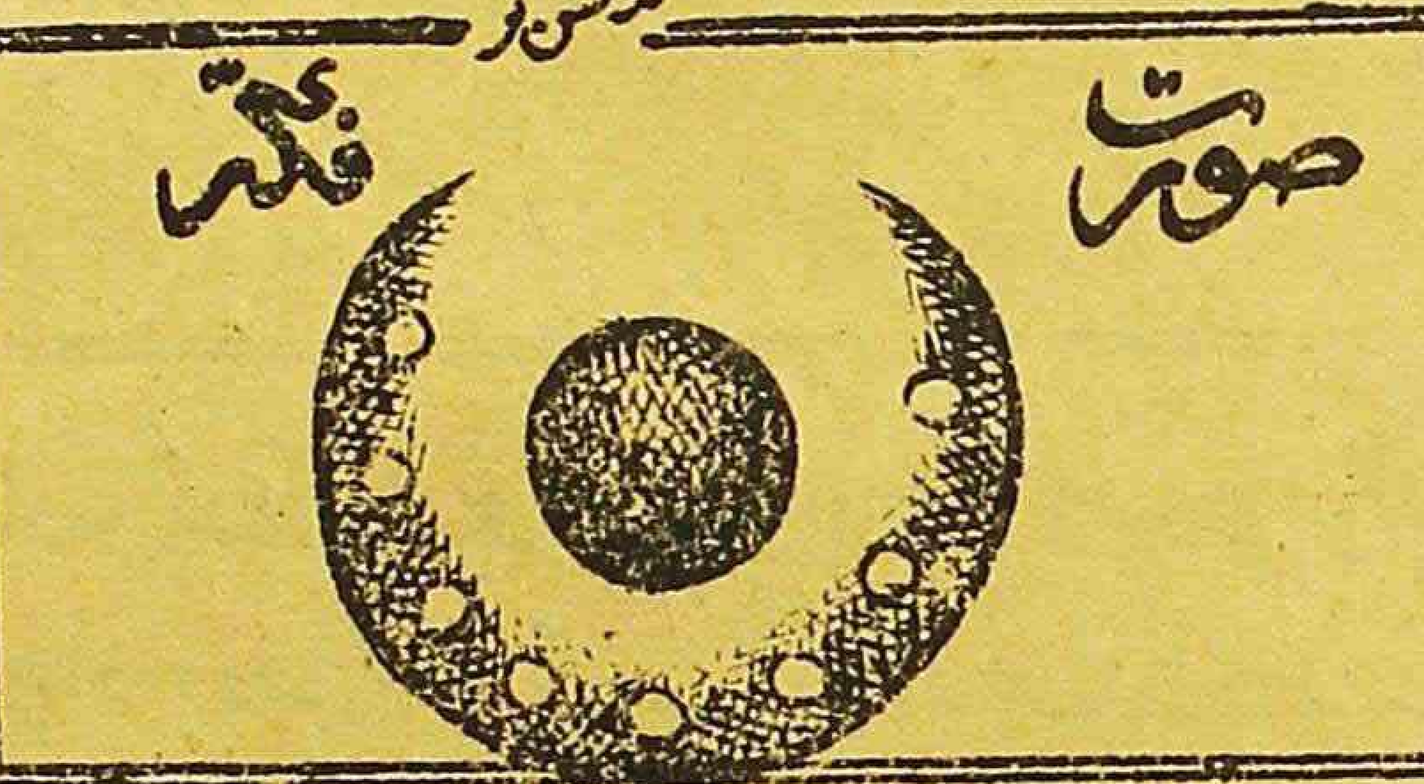
که چهارم از کواکب
شمالی او ست

صورت هفتم

و کبتیه و او را
مرد پرا ماند که
از برای پای

فکه

صورت الجاثی علی
راقص نیز خوانند
بر سر زانو ایستاده از
کوفتن کواکب او بیست



و هشتند خارج یک صورت الجاثی علی رکبتیه اینست هشتم صورت

شلیاق است و
خرچنگ رومی نیز
ستارگان او ده
روشن با دو ستاره
مثلثی خورد بدین
پایه خوانند و
مشابهت او بکر کسی

او را السلحفاة و مغرفه و
گویند سنگ پشتی را مانند
اند و بر یک طرف ستاره ایست
دیگر را از ذیل بر مثال
سبب عوام آنرا دیک
منجمان نیز واقع بجهه
که بال فراهم کرده باشد



وان دو ستاره بمنزله دو بال او یند صورت شلیاق اینست

نهم صورت دجاجه است

مرغی را ماند که
مغرب بجهد دانه
بجهت طیران هفده ه
و بر سران کوکبیست بر
نسر واقع بمقدار یک
الدجاجه خوانند بر



گردن دراز کرده سوی
چیدن و بالها گشاده
ستاره است خارج دو
نفس مجره در جنوب کوکب
منیره و او را منقار
مرد نیز او کوکبیست

روشن در میان مجره او را ردف گویند و بر پیش ردف چهار کوکب روشن اند بر خطی شبیه بمستقیم بر عرض مجره یکی از آن بر بال راست دجاجه است و یکی بر سینه و دو بر بال چپ و این چهار کوکب را عرب فوارس خوانند و ذنب دجاجه چون تابع آن چهار است از اینجهت او را ردف گویند

وصورت او اینست



صورت دجاجه

دهم صورت ذات الکرسی اینست زنی را ماند بر سر کرسی نشسته و او را قائمه ایست چون قائمه منبر و پایهای نیز وی گذاشته سیزده کوکب است و در صور عبدالرحمن صوفی مذکور است که بعضی در این موضع صورت شتری متخیل کرده اند که داخل صور چهل و هشتگانه نیست بلکه کواکب او بعضی از صورت ذات الکرسی است و بعضی از مراة المسلسلة

و بعض



وبعضی از حامل راس الغول؛ بعضی غیر مرصوده چنانکه چهار کوکب از صورت ذات الکرسی است
بر خطی اند شبیه بمستقیم که مجره را قطع کرده است بر عرض و ایشان بر بدن شتراند و از طرف
جنوبی این خط سطری مقوس از کواکب خفیه متصل شود بچهار کوکب متقارب که بمنزله سر
شتر بود و آن سطر مقوس بمنزله گردن او و در تحت این کواکب در جنوب مجره دو کوکب اند قریب
بیکدیگر و آن بر دست شتر است و انکوکب سحابی که نفس مجره است در تحت اینکوکب بر سر شتر است
و عرب کف الخضیب و کف الثریا گویند چه از نزدیک ثریا سطری مقوس از کواکب خارج شود و
باین کواکب روشن که بر مجره اند متصل شود و آنرا ید الثریا گویند و اینکواکب روشن بمنزله آن
دست بود و هریک از اینکواکب بمنزله یک انگشت خضاب کرده اما اهل نجوم از انکواکب یکی را
که بشتر همی اید از کف الخضیب گویند و سنام الناقه نیز گویند چه بر کوهان شتر است و

قطب العلماء در
نهایة الادراک آورده
که چون کف
الخضیب بنصف النهار
رسد دعا
مستجاب شود الا
دعای ظالم
صورت شتر اینست
یازدهم
صورت راس
الغول است
واو را ابوساوس
نیز خوانند مرد برامانند
که بر پای چپ
ایستاده سر بسوی
شمال و پایها
بسوی جنوب و پای راست
برداشته و بدست
چپ سر غولی با خویش
گرفته و دست راست
بر بالای سر بر آورده و
الت قطعی بدست
گرفته و کواکب او بیست
و شش اند خارج
سر و در راس الغول
کوکبی است سرخ
از قدر ثالث او را راس



الغول

العول کویند
دوازدهم
صورت ممسک
مردیرا ماند که بر
یکدست عنانی و
تازیانه کرفته و
اند و بر جانب جنوب
روشن و مرخ و در
ثریا طلوع کند
چون رقیب ثریا
عوق بمعنی باز
چون نکاهبان
و ستاره دیکر از

صورتش
اینست
الاعنه
پای ایستاده و
و بدست دیکر
کواکب او چهارده
او ستاره است
اکثر از موضع یا
انرا عیوق خوانند
است مشتق از
داشتن و نکاهبانی
باز دارنده بود
عیوق ثریا دیکر کراو

صورت حامل راس الغول



دباد بران در باب دوازدهم معلوم کرد د بر مثال مثلثی منفرج الزاویه بود و برانا دوم شفرجه

باشد آنرا کعبه
صورتش
سیزدهم
حوا است
پای ایستاده و پاها
و بهر دو دست خود
آن مار در جنوب کوکب
بیست و چهار و شانزده
ابجمله ستاره است

ذو العنان کویند
اینست
صورت
مردیرا ماند بر
بر شمال برج عقرب است
ماری کرفته و سر
فکه است
است خارج پنج از
روشن بر سر او کر

صورت ممسک الاعنه



بانسرین بر مثال مثلثی متساوی الاضلاع است آنرا راس الحوا خوانند چهاردهم صورت الحیه است وآنرا حیة الحوا خوانند ماری را ماند سر ودم برداشته برابر هژده کوکبست از انجمله بر گردن حیه ستاره ایست از قدر ثالث که باسماک رامح و نیر فکه بر مثال مثلثی است که نیر فکه بزاویه اعظم آن مثلث است آنرا عنق الحیه خوانند صورتش اینست



پانزدهم صورت سهم است وآنرا ابل نیز خوانند تیر را ماند واقع میان منقار الدجاجه ونسر الطایر ودر درازی سه گز ونیم پیکانش سوی مشرق و سوفارش بجانب مغرب پنج ستاره است



شانزدهم صورت عقابست عقابی را ماند در پرواز روی بمشرق نه ستاره است خارج شش وکوکبی روشن بر ما بین المنکبین او است و دو کوکب بر طرفین او از اوتاد یکی بر مثال خطی مستقیم وعوام انرا شاهین ترازو گویند منجمان آن روشنتر را نسر الطایر خوانند چون دو کوکب شبیه اند بکرکس بال کشاده بر قیاس نسر واقع که بال فرا هم آورده صورتش اینست



هفدهم صورت دلفین است وآن حیوانی را ماند بحری که بر شکل خمك

منفوخ است آدمی دوست و اگر غریق را ببیند بر پشت خود گیرد و بکنار آورد کواکب او ده

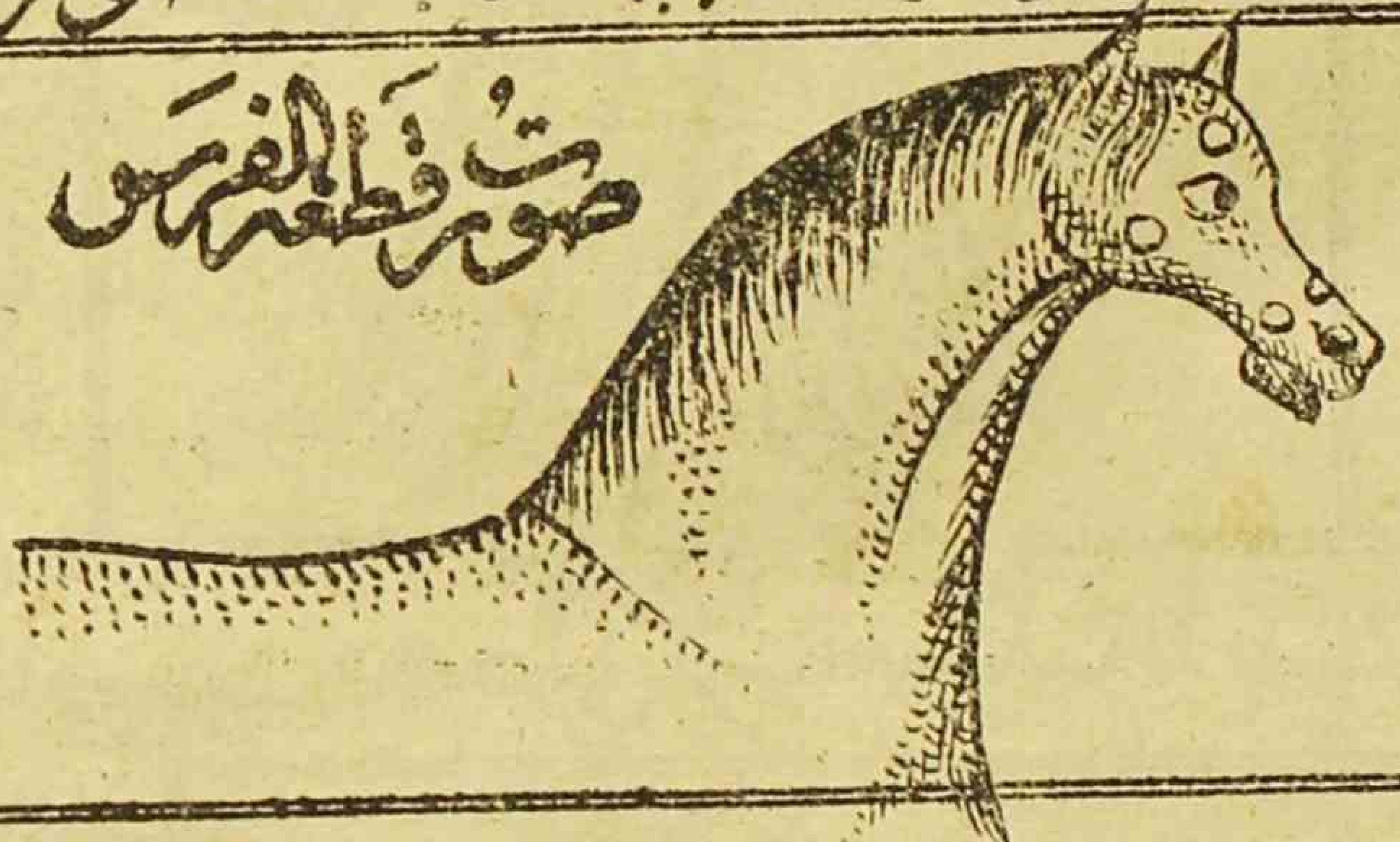
از آنجمله چهار کوکب
طائر بر بعد دو نیزه
عوام از اصلیب
این صلیب کوکبی

است بر عقب نسر
بر شکل معین
خوانند و بر پس
بر آید در روشنی



نزدیک باین چهار کوکب از اعمود الصلیب و ذنب الدلفین خوانند صورتش اینست

هجدهم صورت قطعة الفرس است و از راس الفرس نیز خوانند سر اسبی را مانند در
پس دلفین بعد دو گز کوشش بسوی جنوب چهار کوکب است صورتش اینست



نوزدهم صورت فرس الاعظم است اسبی را ماند با سر و دو دست که او را کفل و پای نیست کواکب
او بیست اند از آنجمله چهار کوکبند بر شکل مربع فراخ که اضلاع آن قریب بیک نیزه بود ولیکن ضلع

شمالی ان اصغر از
عرب آنرا دلو خوانند
شرقی شمالی مربع بود
وانکه بر شرقی جنوبی است
منکب الفرس و دیگر را

ضلع جنوبی بود و
وانستاره که بر زاویه
از اسرة الفرس خوانند
وانکه بر غربی شمالی
متن الفرس خوانند



صورتش اینست

بیستم صورت مرأة المسلسلة



عوام انرا زن بی شوهر گویند زنیرا ماند دستها باز کشیده و در هر یکی از دو دست او و پا در
پای او بر خلاف اقوال زنجیر بست و کواکب و بیست و سه اند از انجمله کوکبی روشن و سر خست
از قدر ثانی و بر دنبال سرة الفرس بمقدار هفت گز تخمینا مایل بشمال و در پهلوی این صورتست

وانرا جنب المسلسله
نیز خوانند
اینست
صورت
مثلثه مانند
چهار ستاره است
بود و آنرا راس
سه بر قاعده آن
واخل اینصور

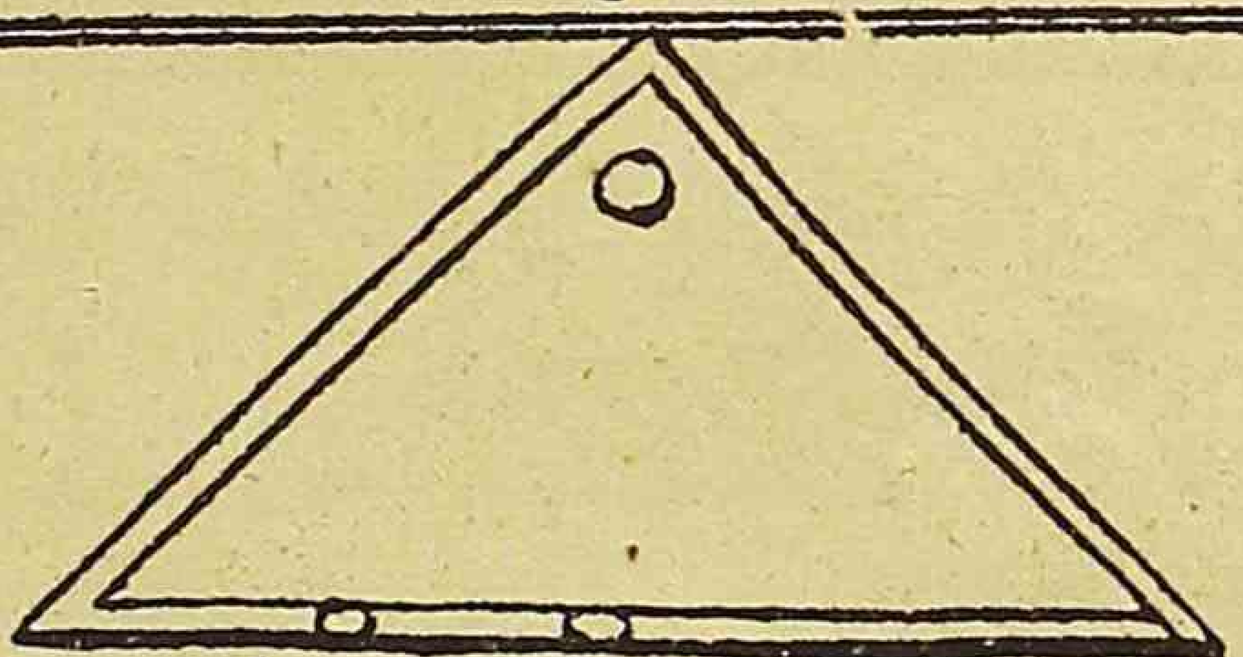
گویند و بطن الحوت
صورتش
اینست و یکی
مثلث است
متساوی الساقین
یکی بر راس مثلث
المثلث خوانند و
مجموع کواکب
سیصد و سی و یک



کوکب اند خارج بیست و نه صورت مثلثه اینست اما از

صور منطقة البروج
اثنی عشر اند
حمل است
دو شاخ است مقدم

که صور بروج
اول صورت
کبشی را ماند که مر او را
او بطرف مشرق و



موخر او بطرف مغرب و دو پای او بطرف جنوب ملتفت شده است بطرف موخر خود سوی که گوئی پشت خود مینگرد

کواکب او سیزده
صورتش
دویم
ثور است
او را کفل و دو

اند خارج پنج
اینست
صورت
گاوی را ماند که
پای نیست سر بود داشته



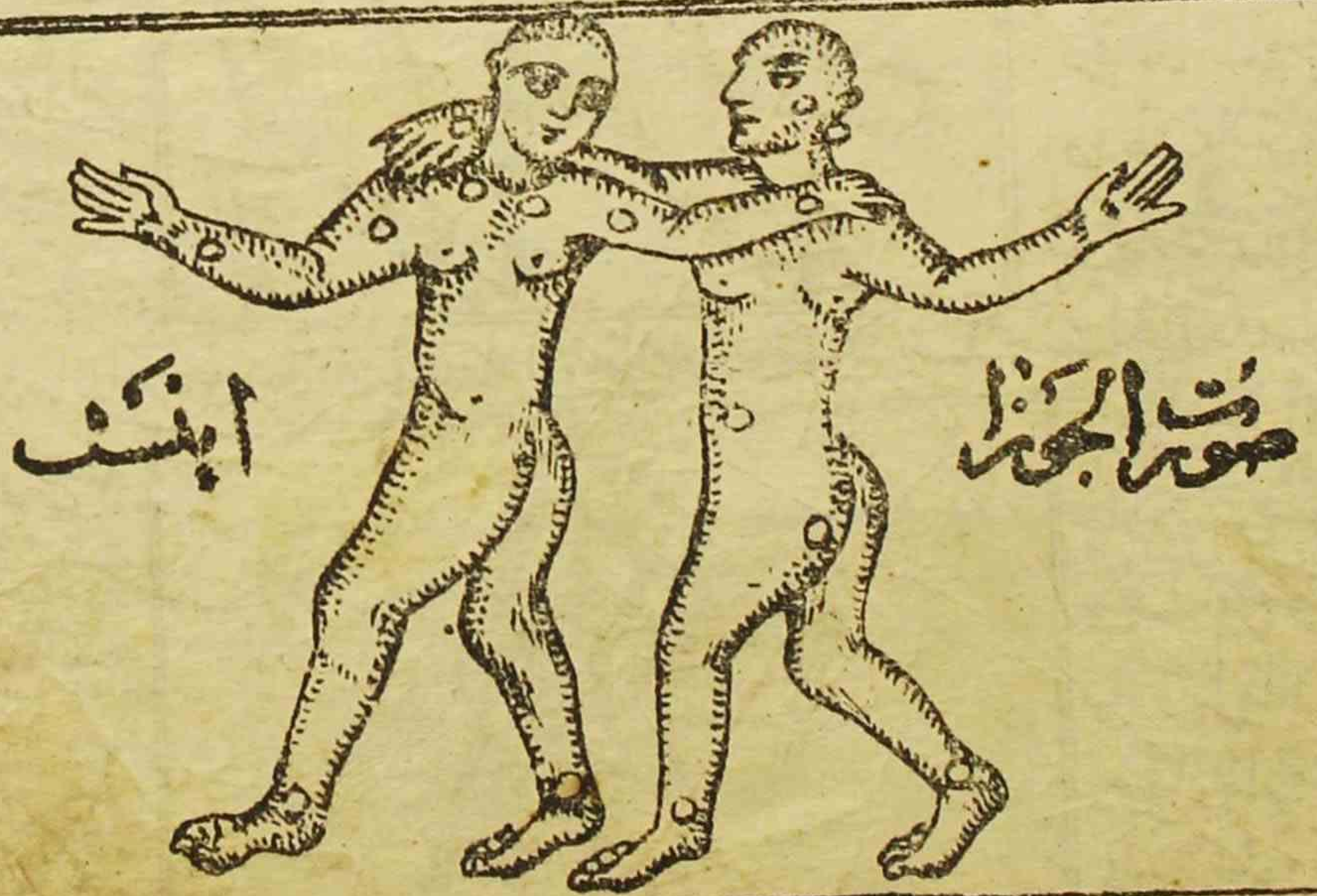
یاد ریپیش انداخته
و موخر آن
ستارگان
خارج یازده
اینست
صورت
و او را توامان
گویند دو آدمی را
شمال کاهکشان



بر اختلاف اقوال
بطرف مغرب
آن صورت دوانده
صورتش
سیم
جوزاست
و دو پیکر نیز
نامند متعانق در

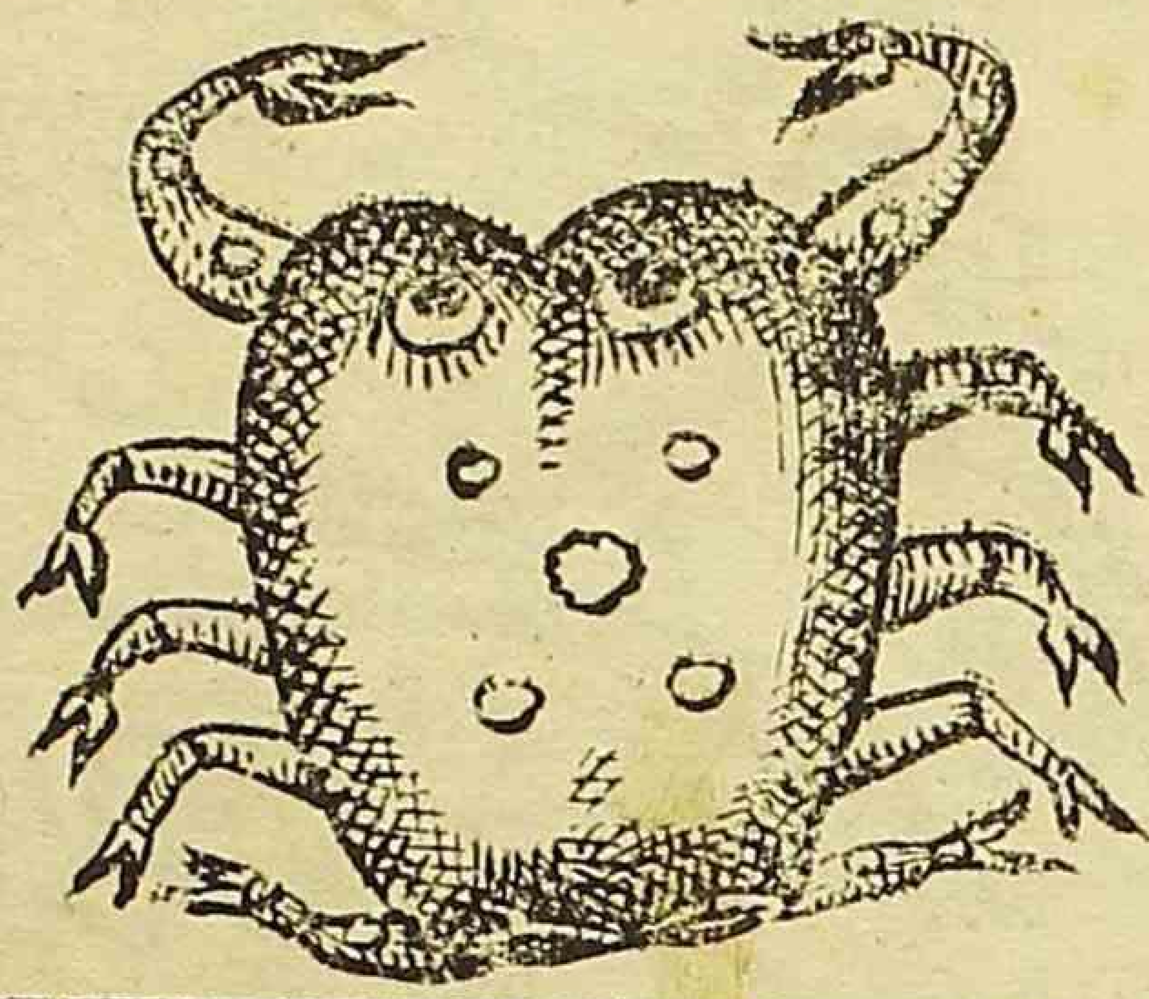
بفناء آن بطرف شرق

سر ایشان و در طرفه
شمال و مشرق است و پایها بطرف جنوب مغرب در نفس مجره و جوزا باین سبب گویند که مجره و این
صورت بر میان آسمانست یقال جوز کل شیء وسطه و بعضی گویند که چون جبار که از صور جنوبیست
جوزا گویند بجهت بیاض اکثر کواکب او که مستعار است از گوسفندی که وسط او سفید بود پس
توامان را که هم در جوار اوست جوزا گویند کواکب او هجده است خارج هشت صورتش این است



چهارم صورت سرطان است خرچنگی را ماند مقدم او بطرف مشرق و موخر او بمغرب

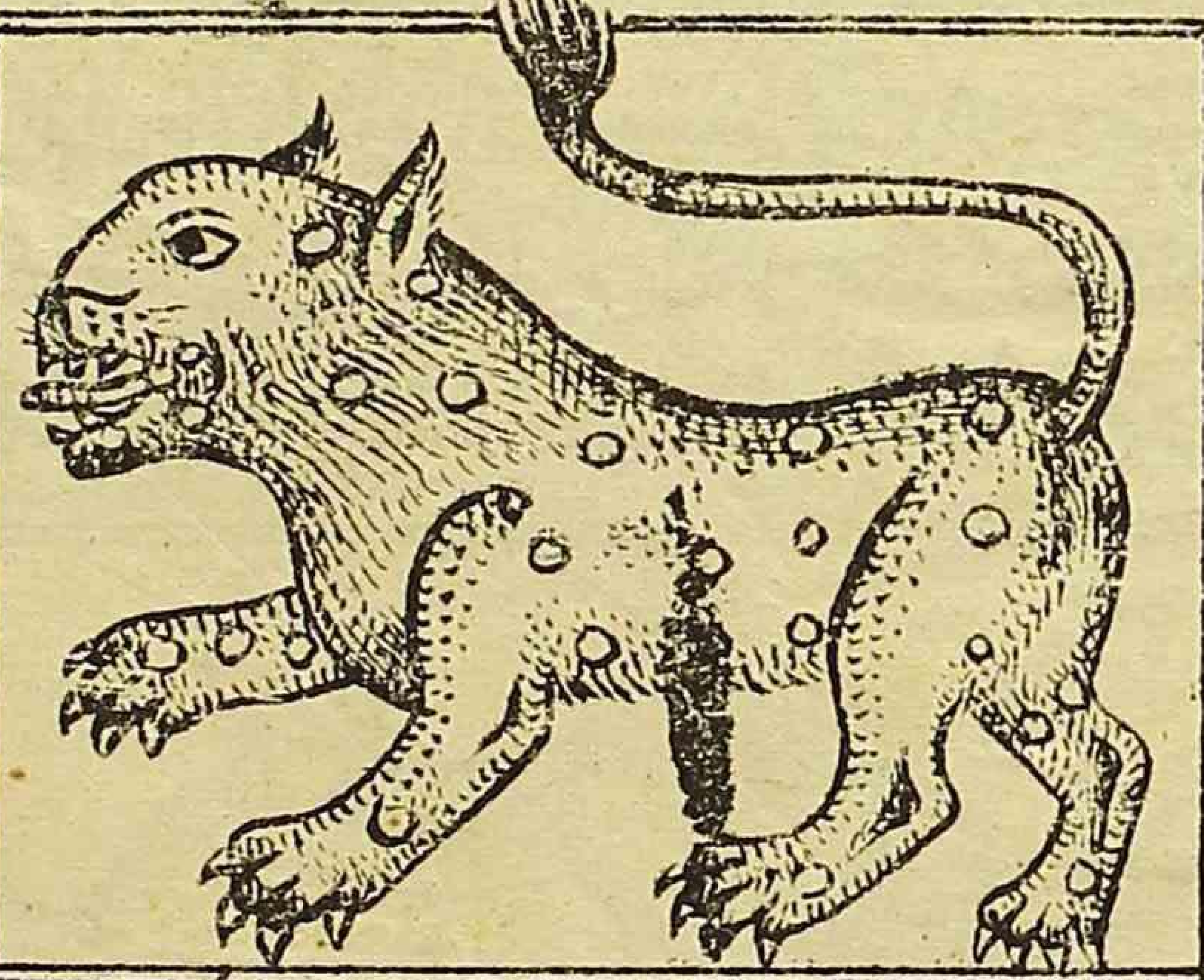
وجنوب ستارکان
صورتش
پنجم صورت
شیر را ماند روی
بشمال بیست و هفت
از انجمله کواکب
وسرخ کر بو قلبت اند



او نزاند خارج چهار
اینست
اسد است
بطرف مغرب و پشت او
ستاره است خارج هشت
داخله کوکبیست روشن
وانرا قلب الاسد و ملکی

خوانند و از جمله ازین کواکب متکاثفه مجتمع است که عرب انرا هلبه خوانند و آن سه کوکبست

که بطلمیوس
از اینکواکبست
اینست
سنبله است
زنیرا ماند دامن
چپ او بخته
وبان خوشه گرفته



ضفیره خوانده است
صورتش
ششم صورت
و او را عذرا نیز گویند
فرو انداخته و دست
و دست راست برداشته
کوکبی روشن بر کف دست چپ

اوست انرا سماک اعزل خوانند از جهة ارتفاع ان سماک و از جهة انکه بیسلاحست اعزل در برابر

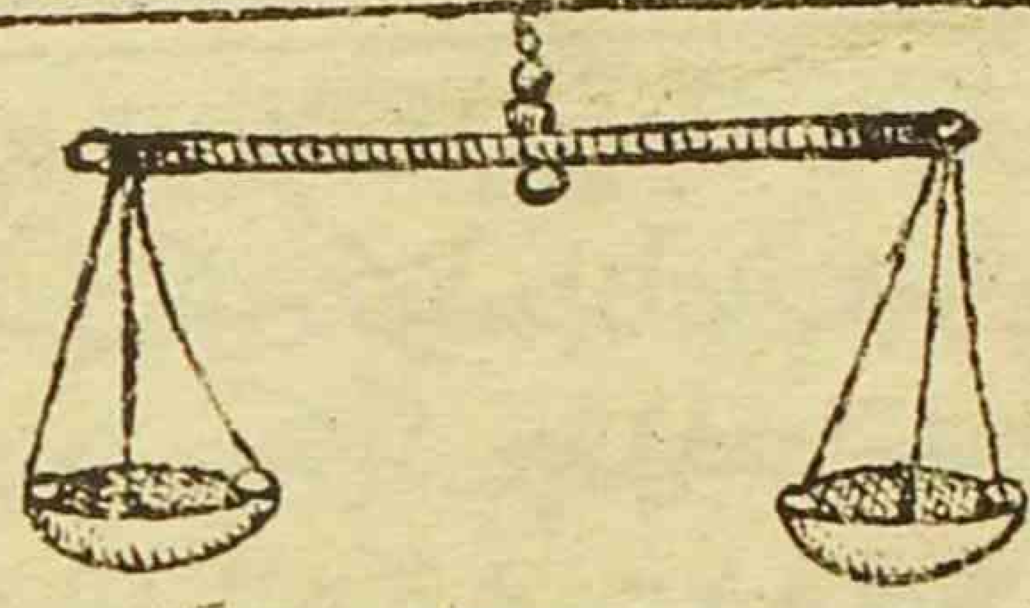
سماک رامح که
بیست و شش است
اینست
میزان است
او بجانب مغرب
هشت ستاره است



نیزه دارد و کواکب او
خارج شش صورتش
هفتم صورت
ترازو را ماند دو کفه
و عمود او بجانب مشرق
خارج نه صورتش

اینست
عقرب یا بیت
بجانب شمال
بجانب جنوب

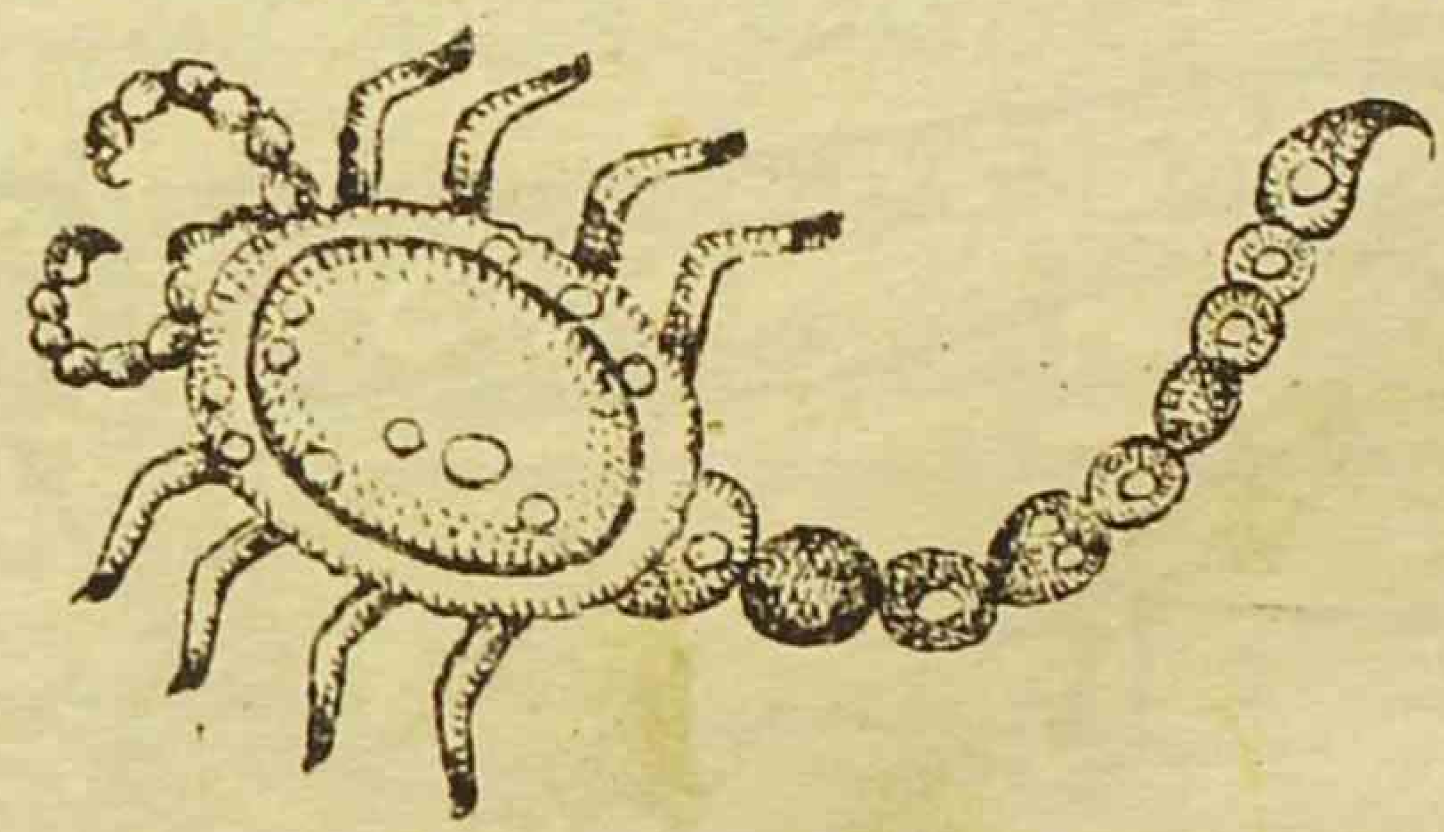
هشتم صورت
کژدمی را ماند سر او
و مغرب و دم برداشته
و مشرق کواکب



او بیست و یک اند خارج سه صورتش اینست نهم صورت

قوس
و او را رامی
دابه را ماند
تا آخر و از
نصف مردی
تا کمر عناصر

اینست
نیز گویند
که از کردن
اصل کردن او
بیرون آمده
بر سر نهاده و



از او علاقها او یزان و کمانی در دست گرفته و بدست دیگر بر کشیده سی و یک

کوکباست
قوس
دهم
جدی
بزغاله را ماند
دارد سر و
مغرب و

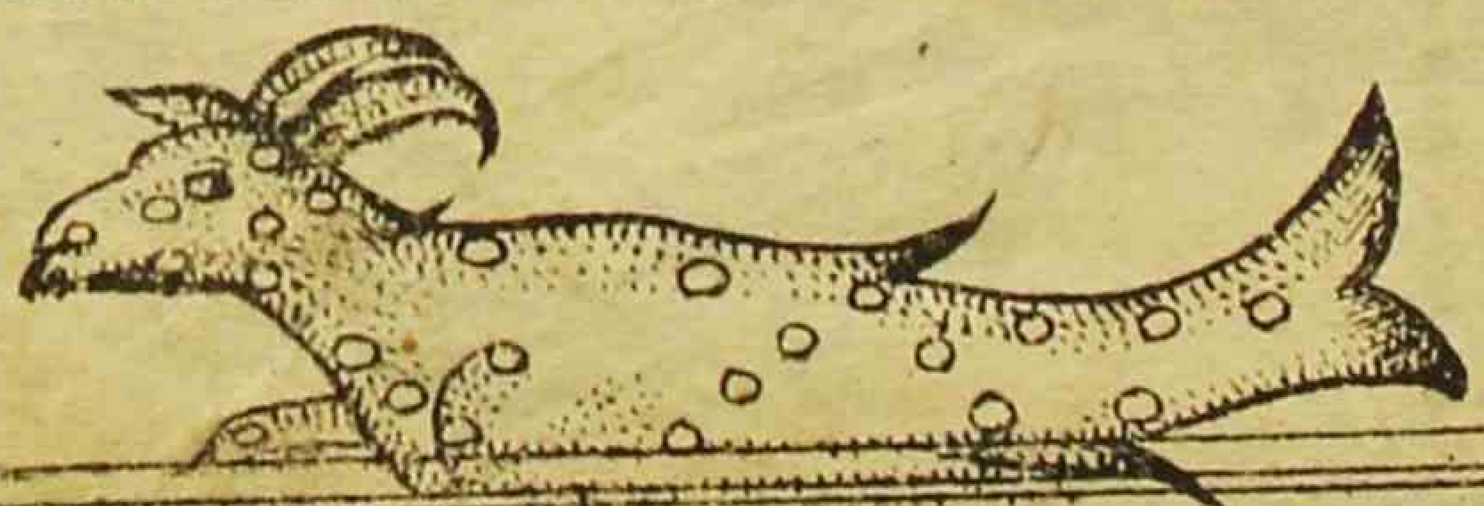
صورت
اینست
صورت
است
که دو شاخ
دست او ...
پشت او بشمال



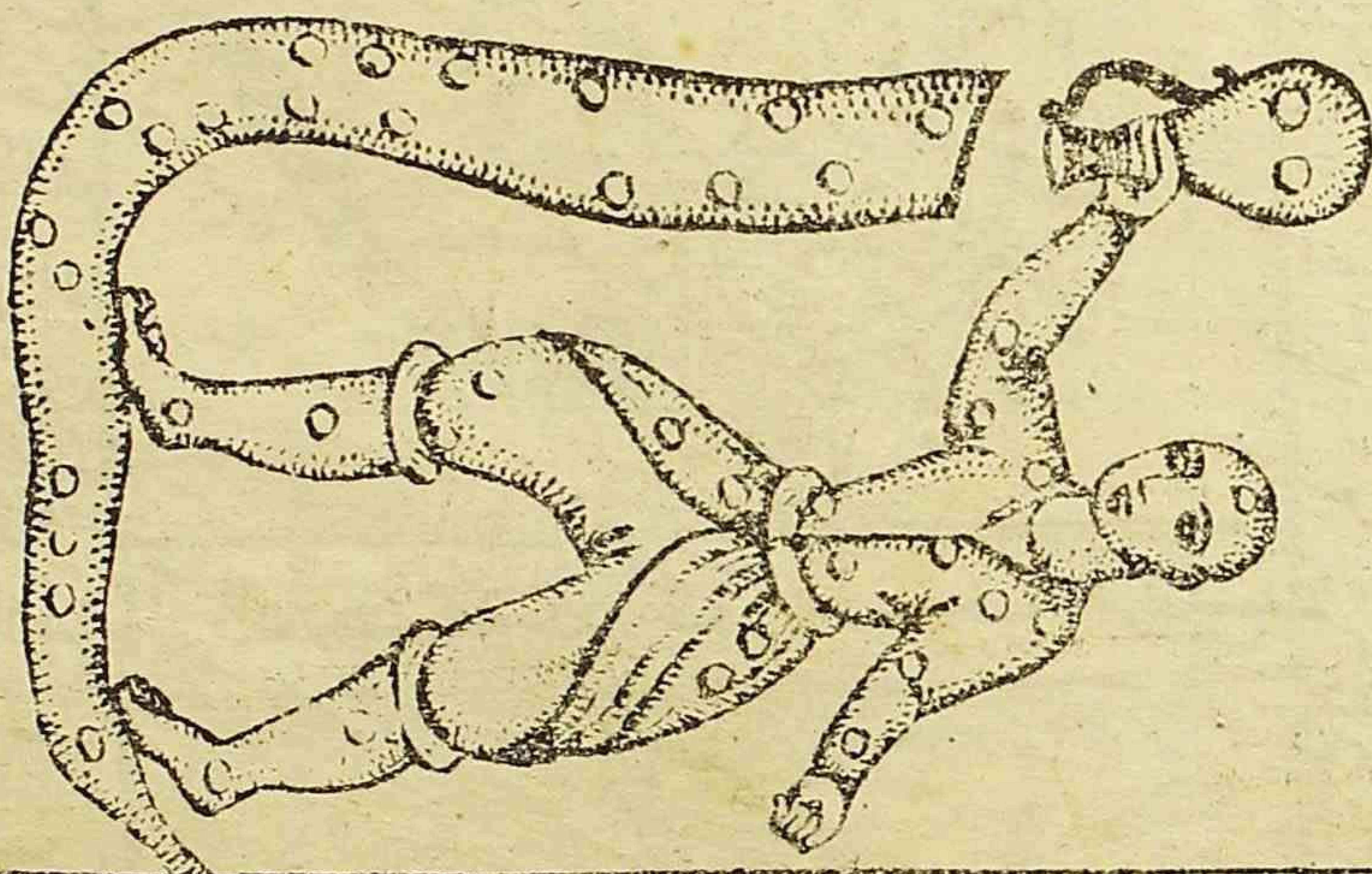
و از پشت تا دم او موخر ماهیست و کواکب او بیست و هشتند صورتش

اینست
صورت
و او را ساکب

یازدهم
دلو است
و دالی نیز خوانند



مردی را ماند بر پای ایستاده و سر او در شمال و پاهای او در جنوب میل نموده بطرف مشرق
و دستهای او دراز کرده و بیك دست کوزه گرفته و از آن آب میریزد بطرف قدم خود و آب
جریان میکند تا دهن حوت جنوبی کواکب چهل و دو است خارج سه و بعضی گویند
که او را ابن سنبه لو گویند که مرتبعی ماند که صورت نهر اعظم گفتیم عرب لو گویند
و آن مجاور این صورتست بر قیاس جبار و توامان   صورتش اینست



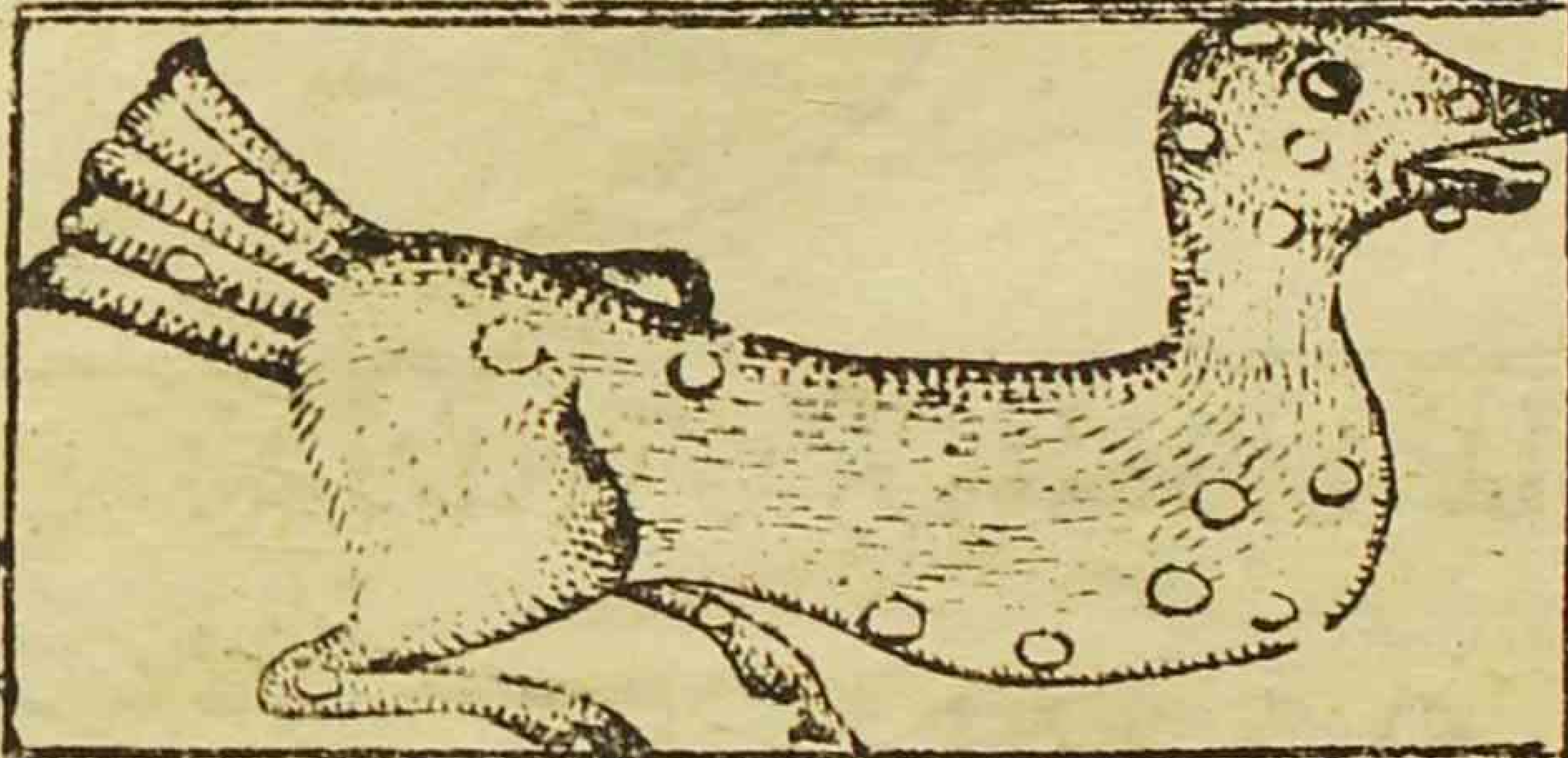
دوازدهم صورت حوت است و آنرا سمکتین نیز نامند دو ماهی را
ماند سر یکی بطرف مغرب و دم بطرف مشرق و سر دیگری بطرف شمال و دم بطرف
جنوب نزدیك دو شاخ حمل و واصل شده دم ایشان بخیط ممدود طولانی که

از کواکب
و آنرا خیط
و کواکب او سی
چهار مجموع کواکب
دویست و هشتاد
و هفت سوای

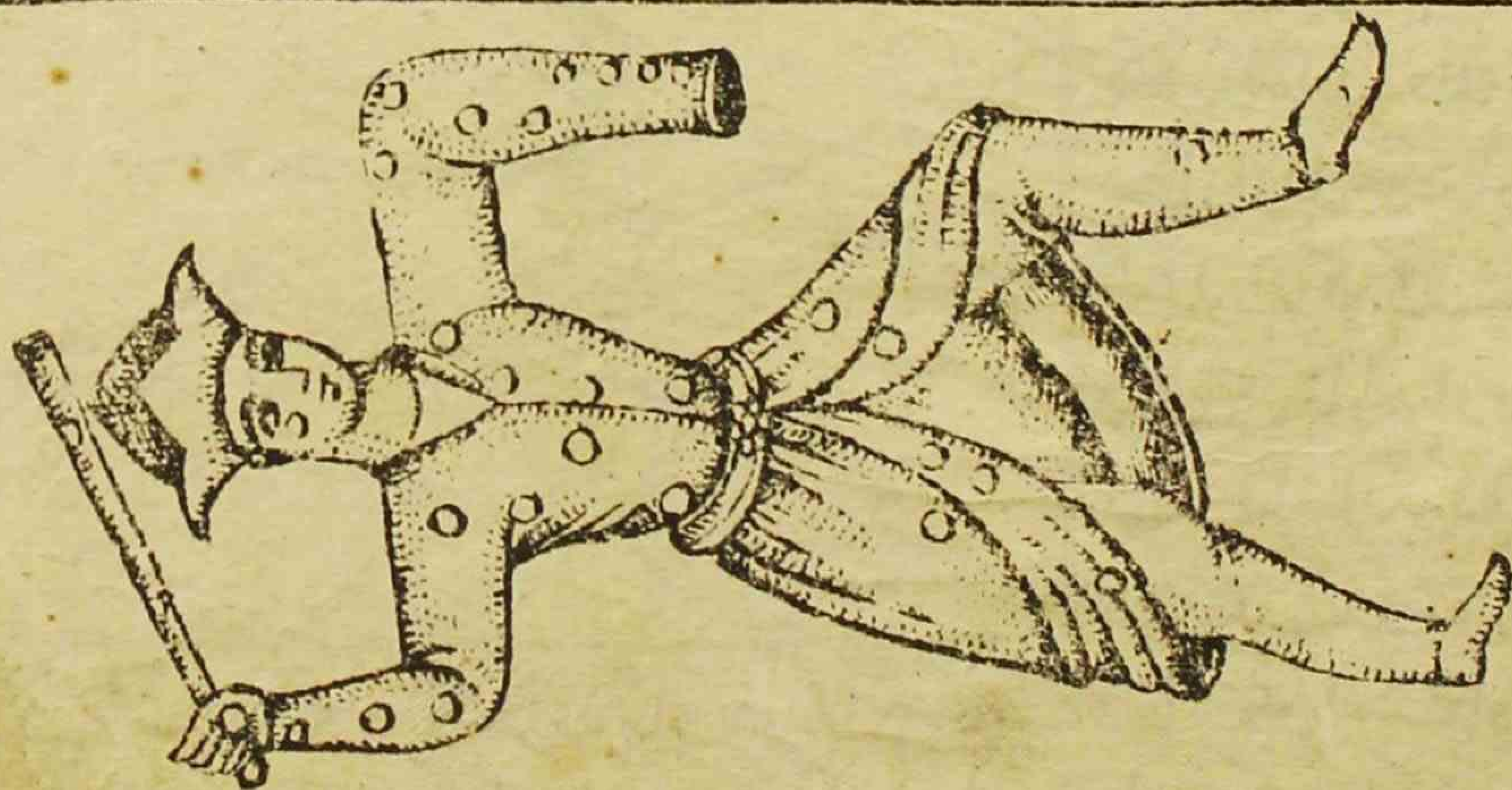


صغار منثور شده
الکتان گویند
و چهار است خارج
این صورت دوازده برج
و نه اند خارج پنجه
ضفیره لها

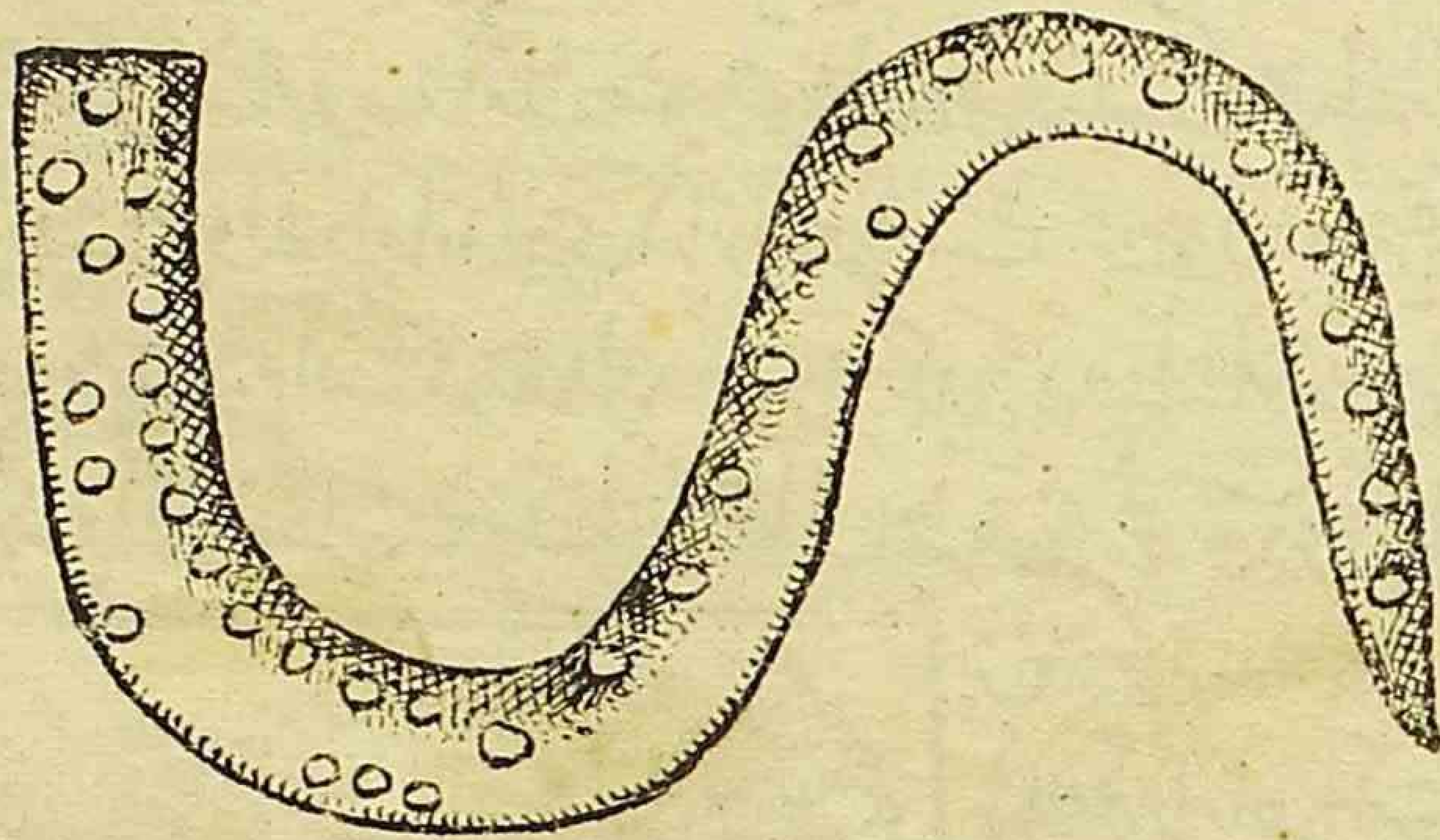
بر این باب فهم مخفی نماند که صور دوازده که اند بحرکت فلک ثامن متحرک اند چنانچه سایر صور و لا محاله از
موازات اقسامی که اورا بروج اعتبار کرده اند بیرون روند نیز کواکب حمل بثور روند و کواکب ثور بجوزا
و علی هذا القیاس چنانکه در این زمان کواکب اول حمل باخر آن منتقل شده و از صورت جوزا الا اقدام او در
او نمانده لیکن اهل این فن تغییر اسما جایز ندانسته اند تا مطابق اوضاع اسامی باشد چه مدعا اقسام بروج است
نه صور و از انتقال صورت خللی باقسام نرسد اما از صور جنوبی اول صورت است که بمنطقة البروج نزدیک است
صورت قیطس جنوبیست حیوانی را ماند بحری که او را دو پاست و دمی چون دم مرغ کواکب آن بیست و دو
از انجمله دو کوکب بر دو شعبه دم آنست که مقدار دو نیزه از یکدیگر دور اند آنکه بطرف جنوبست ذنب قیطس
جنوبی گویند و ان دیگر را که اصغر است ذنب قیطس شمالی دوم صورت جبار است و عوام او را



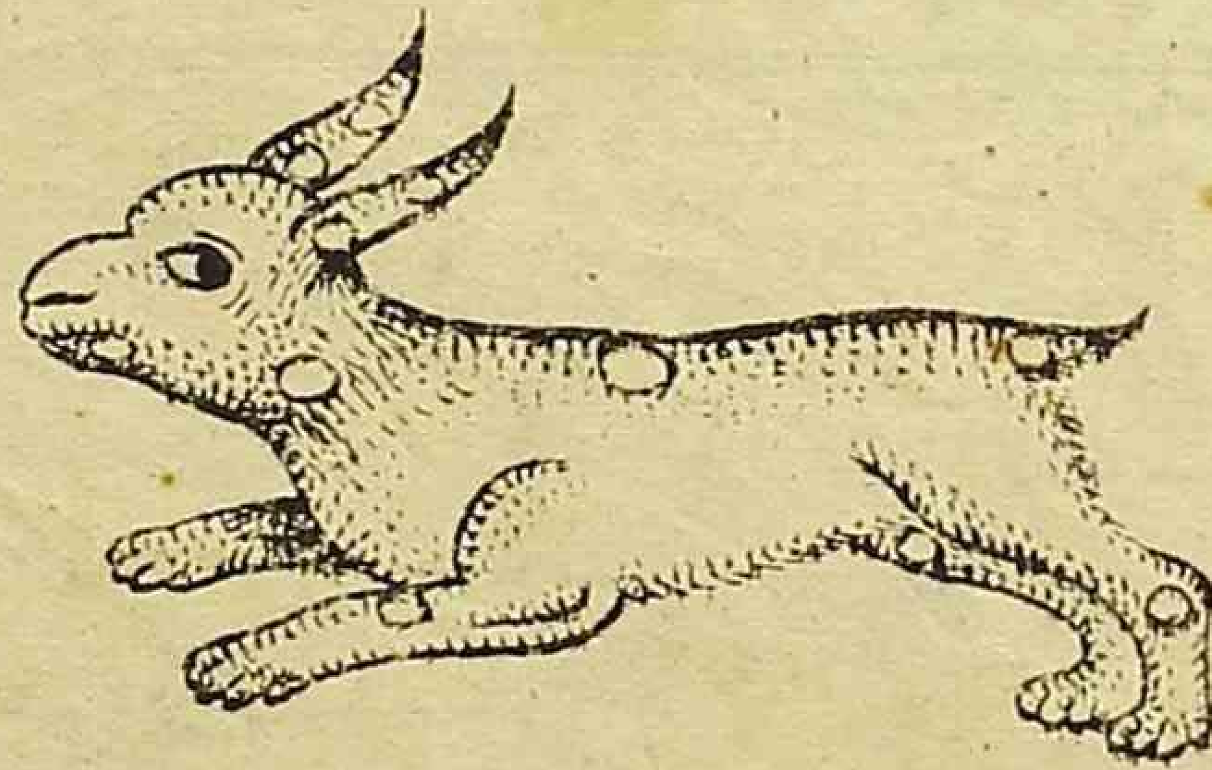
ترذو خوانند و جوزا نیز گویند چنانکه گفته شد مردی را ماند با کمر و شمشیر بر پا ایستاده
و بدست راست عصائی بر بالای سر گرفته و
دست چپ در آستین کشیده و آستین اندخته
سی و هشت ستاره است و سه ستاره که او را
کمربند میخوانند منطقة الجوزا و نطاق الجوزا و نجم الجوزا و نظم و نظام گویند سیم صورت نهر است



جوی آبی را ماند که عطفات بسیار دارد و ابتدای او از بر قدم چپ جوزا باشد و بعد از
عطف با طراف بکوکبی روشن منتهی شود که او را آخر النهر گویند سی و چهار ستاره است
صورت نهر اینست



چهارم صورت ارنب است خرگوشی را ماند دوان بسوی مغرب دوازده ستاره است
صورتش اینست

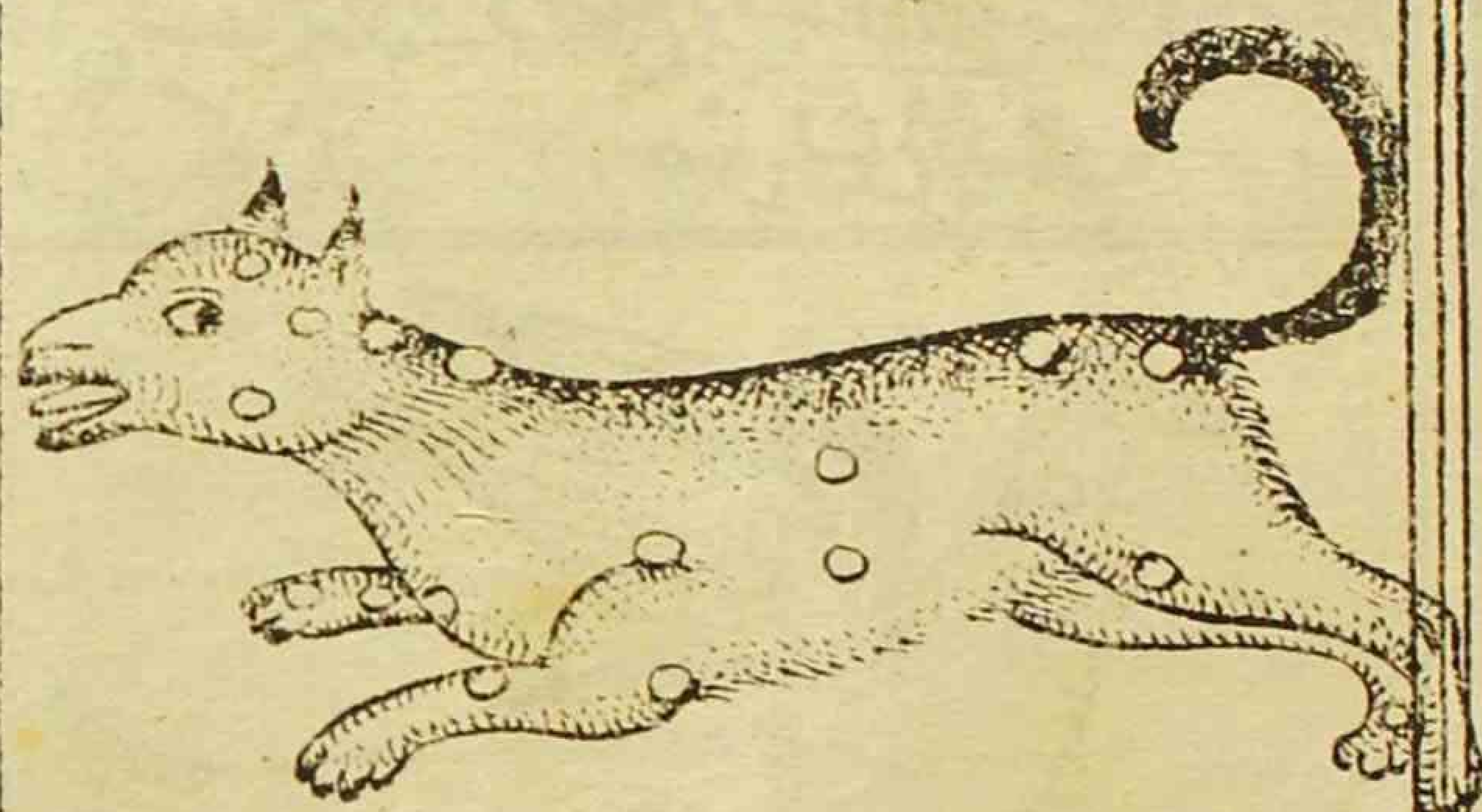


پنجم صورت کلب اکبر است

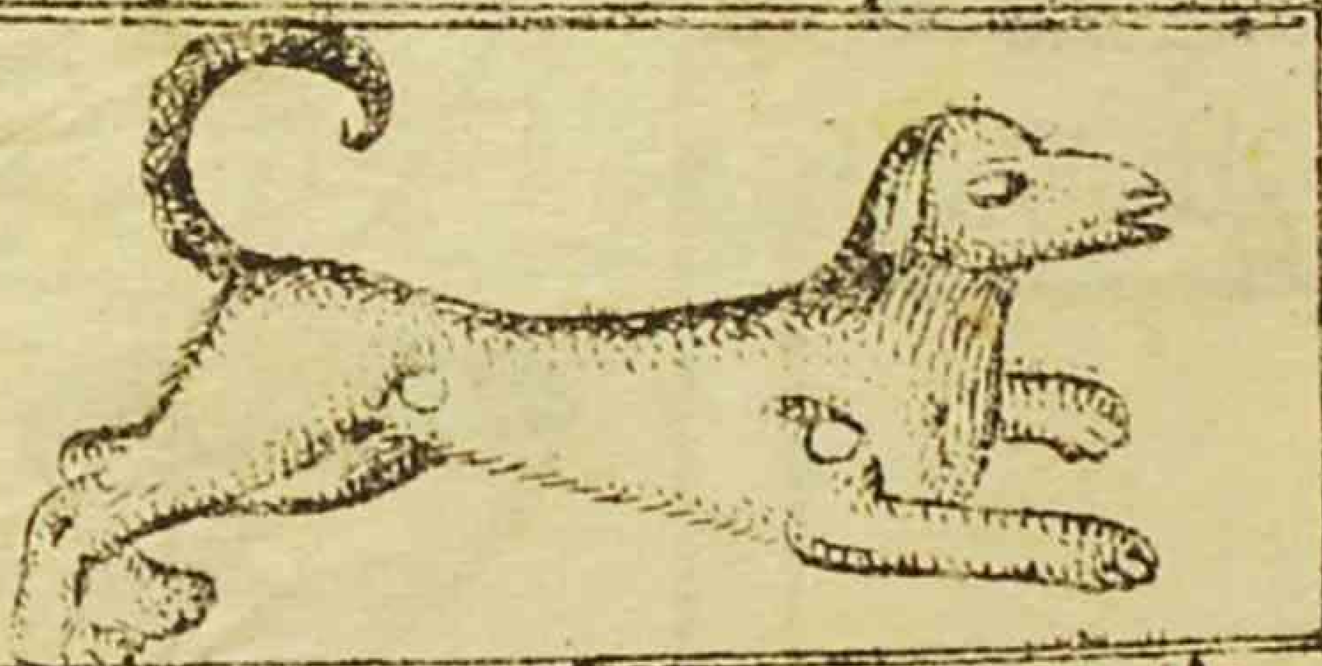
سگی را ماند دونده بر دنبال
جبار از این جهت او را کلب
الجبار نیز گویند هجده
کوکبست خارج یازده از جمله
کواکب داخله کوکبیست بر
دهن کلب که روشن ترین
کواکب ثابته است و او را شعرای یمانی خوانند چه مغیب او بجانب یمن است و او را اشتها
کلب الجبار نیز خوانند و کوکب خورد بیست و دو یک با و عقد او سه گز و نیم که او را مرزم

یمانی

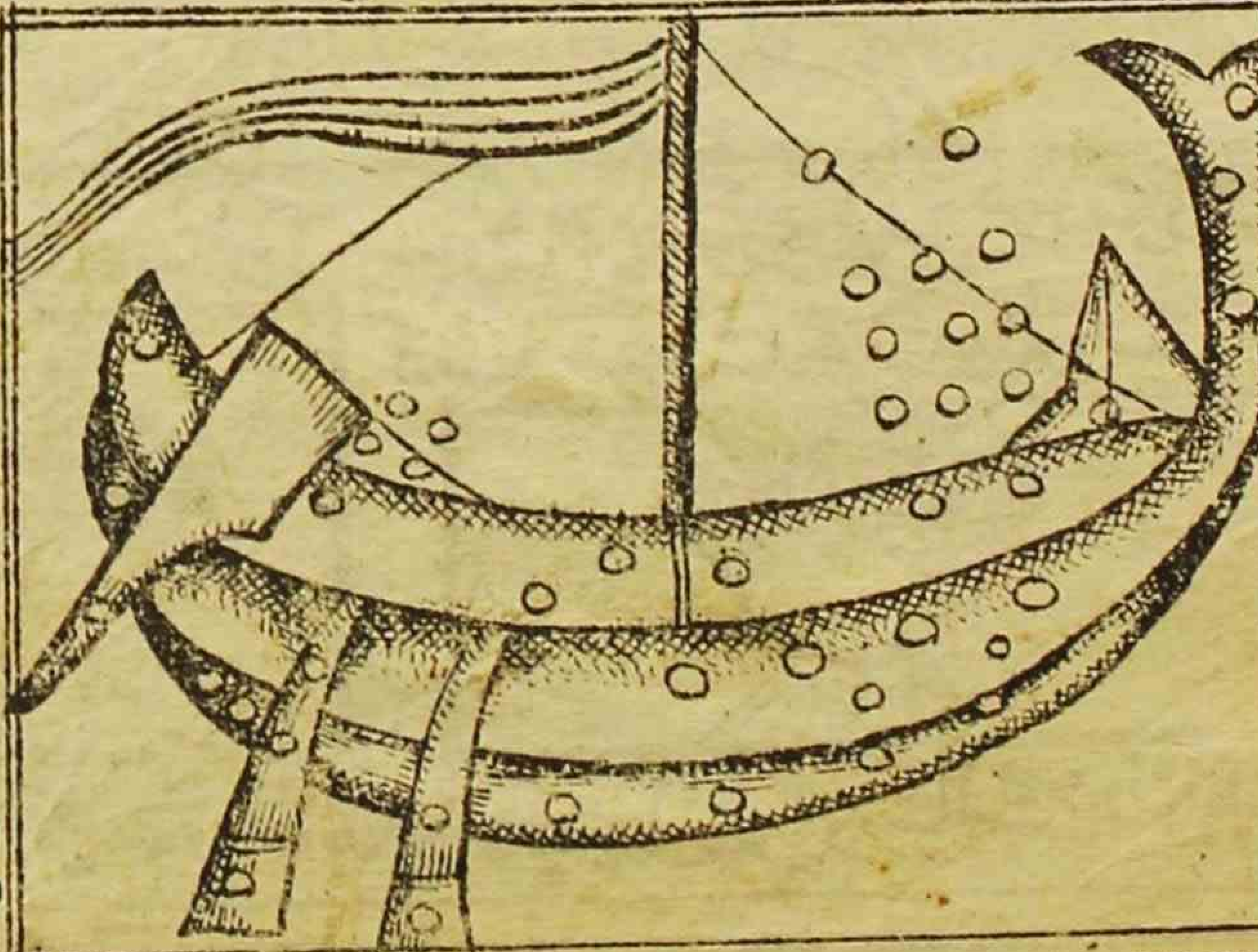
یمانی خوانند صورتش اینست



ششم صورت کلب اصغر است و آن دو
ستاره است یکی بزرگ روشن است شعرای
شامی گویند بجهت آنکه مغیب او بجانب شام است
واین یکی را که بزرگ دو کز از او دور تر است
مرزم شامی و سبب تسمیه این دو ستاره بکلب
مشابهت اوست بشعرای یمانی و مرزم او و
شعرای یمانی را عبور و شامی را غمیصا گویند
واز خرافات ایشانست که شعریان خواهران سهیل اند و میان سهیل و جوزا نزاعی بود دراین سهیل پشت
جوزا را بشکست و بجانب جنوب گریخت و شعرای یمانی از عقب او بمجره بگذشت در قفای او از این جهت او را
عبور گفتند و شعرای شامی خیدان بر مفارقت او بگریست که چشمش پوشیده شد از این جهت او را غمیصا گویند
که غموض در لغت فرو پوشیدن چشم است



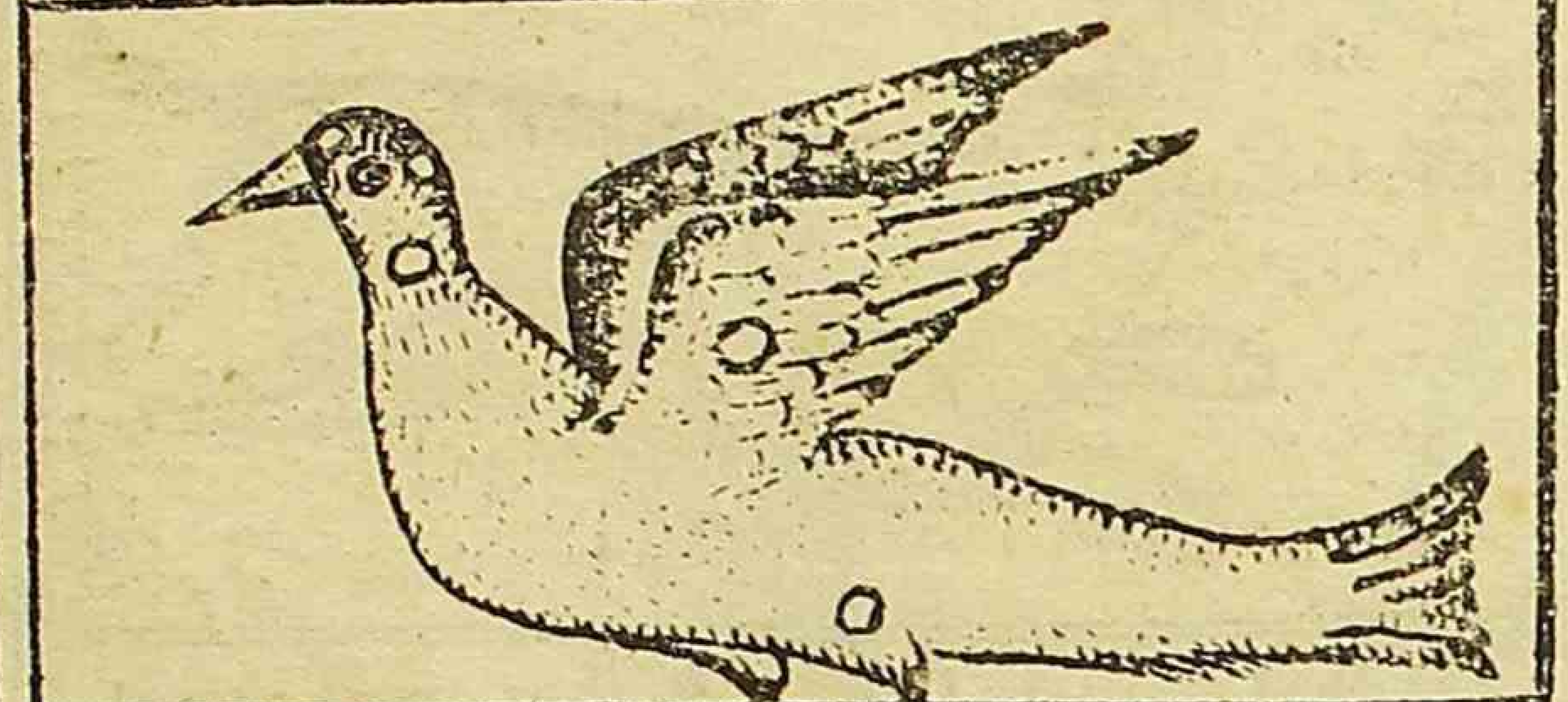
هفتم صورت سفینه است کشتی را ماند
چهل و پنج کوکب است از این کواکب سهیل
که معروف و مشهور است بر لنگر کشتی است
صورتش اینست هشتم صورت شجاع است ماری را ماند دراز و با یک کثرة العوالمف سر او جها
متقاربست ما بین قلب الاسد شعرای
شامی و نهایت دم او نزد جنوب سماک
اعزل است ستارگان او بیست و پنج اند
خارج دو و از جمله کواکب داخله کوکبی
سرخ روشن بر گردن و در حوالی او
هیچ کوکبی دیگر نیست و او را فرد
الشجاع و عنق الشجاع گویند
دهم صورت باطیه است قدح



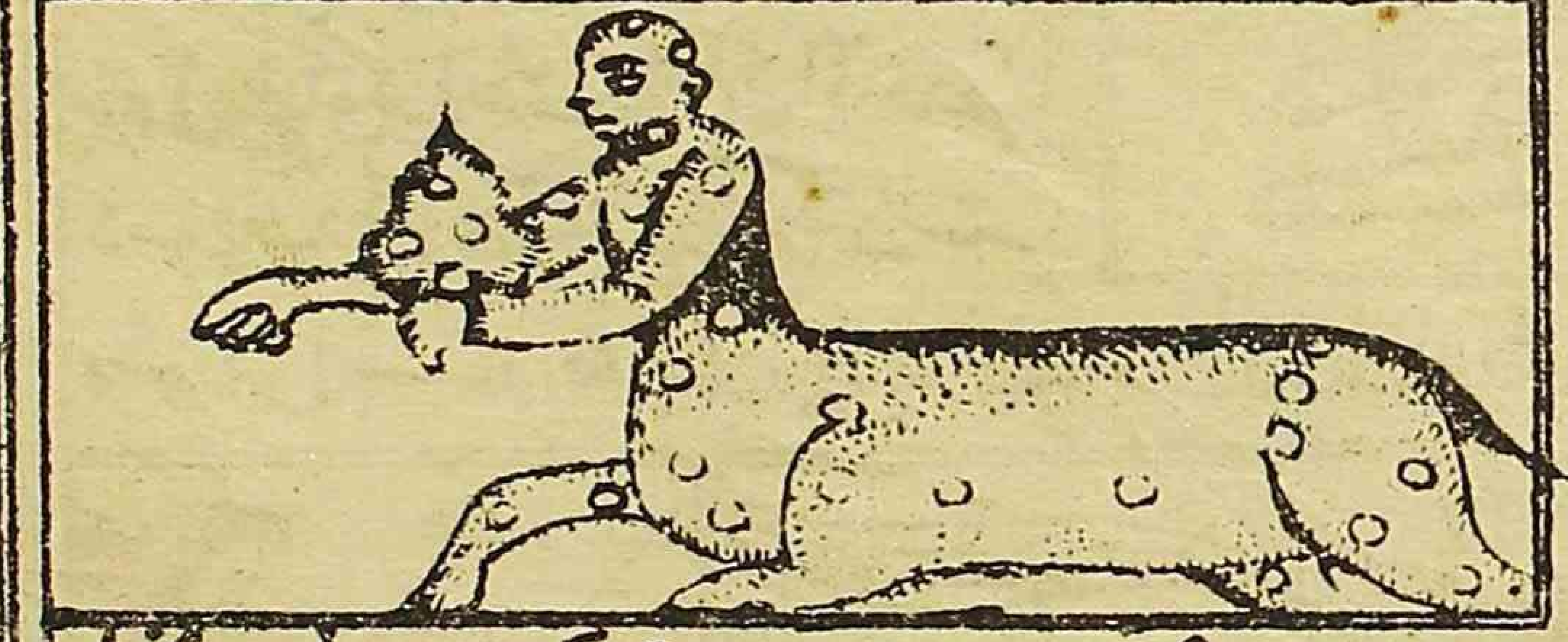


مانند کی غرق شده باشد کعب او پشت شجاع از جهة اشتراک اینند صورت دو کوکب و کواکب او هفت
ستاره است صورتش اینست

دهم صورت غراب است زاغی را ماند سر بسوی مغرب زیر
شجاع نشسته و کوکبی از شجاع بر منقار او است که او را منقار
الغراب گویند صورتش اینست

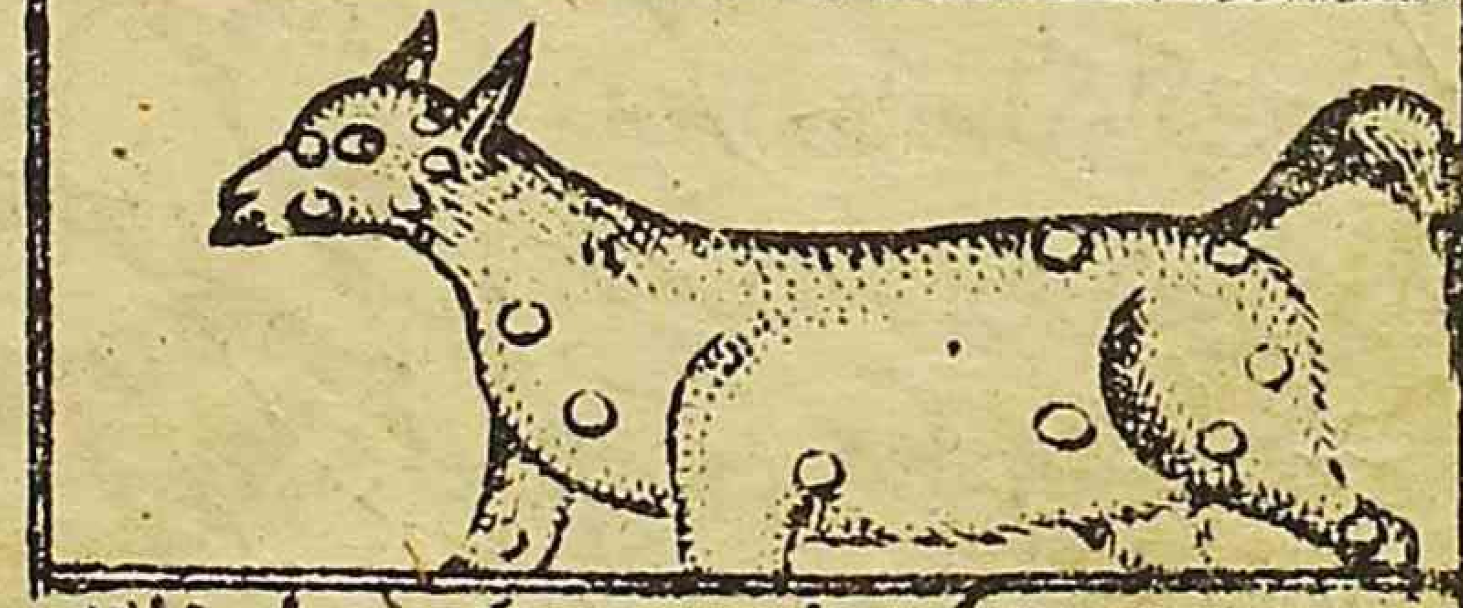


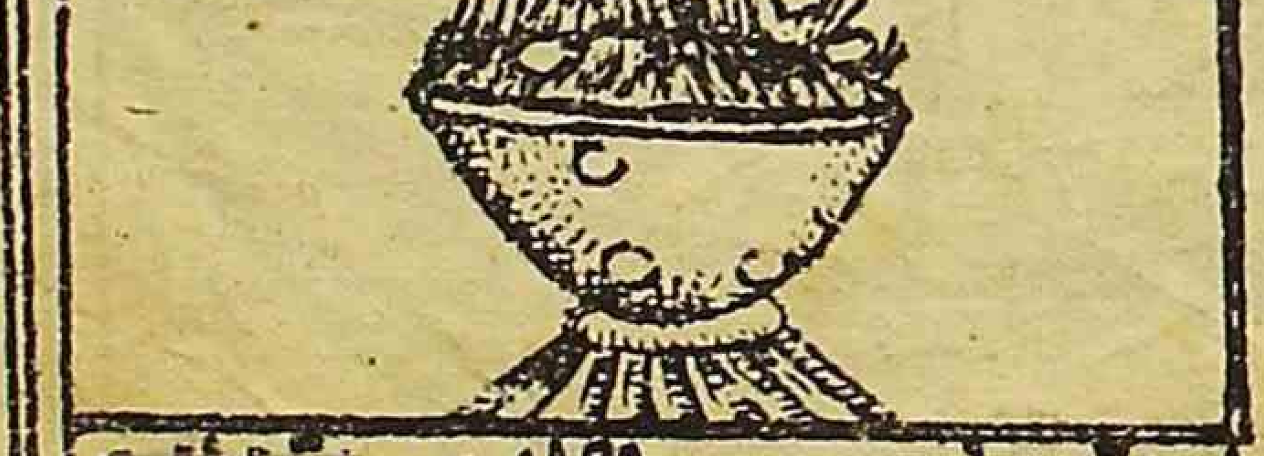
یازدهم صورت قنطورس است جیوانی را ماند از سر تا پشت بصورت
آدمی و از آنجا تا آخر بصورت موخر فرس بطریق داهی سی و هفت
ستاره است و کوکب روشن از اینها بر دست دابه است قریب بافق جنوبی و
ارتفاع او از ارتفاع سهیل کمتر است و آن را رجل قنطورس نامند



دوازدهم صورت سبع
شیر را ماند قنطورس پای او را گرفته نوزده ستاره است

سیزدهم صورت مجمره است عود سوز را ماند
که شعله برو باشد هفت ستاره است





چهاردهم صورت اکلیل جنوبی است شکل صنوبری را ماند عرب آن را قبه خوانند سیزده ستاره است صورتش اینست

پانزدهم
جنوبیت ماهی را
بجانب مشرق و دم
کوکبیست خارج شش
کوکبی است روشن
این صورت آن را
خوانند مجموع کواکب نفس این صور صد و نود و هفت است و خارج نوزده اینست
تمامی سخن در معرفت
مشهوره فلنرجع الی ما کنا
علیه و ثوابت بر فلک
زحل قبل از این مذکور
حرکت مختلف متعذر
که کفتیم سبعه سیاره را
هفت فلک اثبات کرده

صورة الحوت
مانند عظیم سر او
او بجانب مغرب تا زده
و از جمله کواکب داخله
از قدر اول بر دهن
فم الحوت جنوبی

صورة اکلیل

هذه الکواکب من قنطورس

صور کواکب ثابته
بصد و دفقال المصنف ره

ثابت اند فوق فلک
شد که در تذکره دو
است و با بنیسب ترتیب
چون مختلفة الحرکة بوده
اند بعد از آن بنظر

دقیق در کواکب ثابته حرکتی بطئ یافتند همه موافق در جهت و مقدار پس احتیاج شد
تا انکه ثابته را نیز فلکی اثبات کنند و چون هر یک از سیاره کاسف میشوند ثابته را که در
ایشان واقعست بالضرورة این فلک را محیط با فلاک سیاره اثبات کرده اند و سطح این فلک
مماس شده جوم اعظم ثوابت را بر دو نقطه متقابل از سطح او و باقی ثوابتم کوز ند در او
علی ما شاء الله و این فلک را فلک البروج و فلک مکوکب و فلک مصور و سما رویت نیز
کویند و کرسی کویند عبارت از این فلک است و فوق این فلک یعنی فلک ثوابت فلک تاسع
که افلاک دیگر را از مشرق بمغرب حرکت میدهد چون کواکب سیاره و ثابته را غیر حرکة خاصه
ایشان که موجب اثبات افلاک ثمانیه شده است حرکت دیگر است اسرع چنانکه در ترتیب
شبانروزی یک دور تمام میکنند محتاج شده اند بفلک دیگر که حرکت شبانروزی

در شرح کواکب

مستند باو باشد وبواسطه تحریک افلاک ثمانیه با حرکت این فلک را محیط بکل اثبات کرده اند
چه فطرت سلیمه شاهد است بانکه تحریک فلک داخل خارج را که در وسعت وحجم اضعاف
اضعاف او باشد مستشنع مینماید وبران هیچ کوکب نیست واز اینجهت او را فلک غیر مکوکب
وفلک اطلس خوانند وچون محیط است بکل افلاک آنرا فلک اعظم وفلک اعلی گویند وچون
در غایت ابعاد است آنرا محدد جهات گویند ودر عرف اهل شرع آنرا عرش گویند وهر یک
از افلاک ثمانیه مذکوره را حرکتی است از مغرب بمشرق مخالف حرکت فلک اعظم که آن از مشرق
بمغرب است چنانکه نظر جلیل ودقیق بران دالست وچون بروج را ابتدا از مغرب گرفته اند
حرکات از مغرب بمشرق هم بر توالی بروج باشد



وصورت افلاک تسعه با عناصر اربعه
که بترتیب ب[ر] جوف فلک
قرار اند بحسب تسطیح اینست
که نموده شد وبباید
دانست که از افلاک
مذکوره هشت فلک را که
متعلق بکواکب سبعه سیاره
است فلک کلی آن کواکب
خوانند ودر ضمن هر یک
از افلاک افلاک دیگر است که از افلاک
جزئیه گویند وچون در این رساله بعضی نکات مندرج است
که ادراک آن موقوف بر معرفت افلاک جزئیه است واجب نمود که در اثناء
هیئت هر یک بیان کنیم بعون الله وتوفیقه بعد هذا الحقیقه تا ذکر فلک کلی هر
کوکبی افلاک ممثل آن کوکب گویند بجهت آنکه مماثل فلک البروج است چه مرکز انها با مرکز
فلک البروج که آن مرکز عالم گویند متحد اند ومناطق واقطاب انها نیز در محاذات منطقه

واقطاب

واقطاب اوست ودر حرکات با او نیز موافقند هم در مقدار و هم در جهت سوی مثل قمر
که حرکت او بر خلاف توالی است و زیاده از مقادیر حرکات سایر ممثلات و منطقهٔ هر یک
از ممثلات از اینجا نیز ممثل گویند و چون اجرام سماوی بسایطند حرکاتی که از سیارات
مشاهده میشود متشابه نیستند و مقتضای بساطت آنست که متشابه باشند از سبب
در ثخن ممثلات افلاک دیگر اثبات کرده اند بعضی شامل ارض و بعضی غیر شامل ارض چنانکه
شمس را دو فلکست یکی ممثل که فلک کلی اوست و او معلوم است و دویم خارج مرکز و آن فلکی است
متوازی السطحین در داخل ثخن ممثل و مرکزش نقطهٔ بود غیر مرکز عالم لیکن منطقه اش در سطح
منطقة البروج بود و سطح محدب او مماس سطح محدب ممثل بود بر نقطهٔ مشترکه و آن را اوج
گویند و مقعرش نیز مماس مقعر او بود بر نقطهٔ مشترکه و آن را حضیض گویند و چون فرض کنیم
که خارج مرکز از ممثل منفصل شود هر آینه دو کرهٔ مختلفة الثخن از ممثل باقی ماند یکی
محیط بخارج مرکز و دیگری محاط او اول را متمم حاوی گویند و دویم را متمم محوی و رقت
حاوی از جانب اوج بود و غلظتش از جانب حضیض و رقت و غلظت محوی بر عکس و متمم نامیدن
بسبب آن گویند که چون بعد از افراز هر دو را منطبق خارج مرکز سازند ممثل تمام شود و شمس
جرمی بود کری مصمت مغرق در ثخن خارج مرکز چنانکه سطح او مماس دو سطح خارج مرکز شده
است بر دو نقطه و کواکب علویه و زهره را بعد از ممثل دو فلک دیگر است اول خارج مرکز و آن
در ثخن ممثل است چنانکه در آفتاب گفتیم الا آنکه منطقهٔ این افلاک در سطح منطقهٔ ممثلات
خود نیستند بلکه متقاطعند با ایشان و دویم تدویر و آن فلکی بود مصمت در ثخن خارج مرکز همان
نوع که آفتاب در ثخن خارج مرکز خود و کوکب در تدویر مغرق است چنانکه سطح تدویر سطح
کوکب بیک نقطه تماس کرده است و فلک خارج مرکز را در غیر شمس فلک حامل خوانند و قمر را
غیر از ممثل سه فلک دیگر باشد اول مایل و آن فلکی باشد متوازی السطحین در جوف ممثل
چنانکه سطح محدبش مماس سطح مقعر ممثل است و سطح مقعرش مماس عالم کون و فساد و این فلک
اکر با ممثل متحد المرکز است اما منطقهٔ هر یک مقاطع آن دیگر است بر دو نقطه که آن را عقدتین
خوانند و فلک ممثل را در قمر فلک جوزهر گویند و دویم حامل است و آن داخل در ثخن مایل چنانکه

اقرب نقطه الخارج الی مرکز العالم ح

در حد کواکب

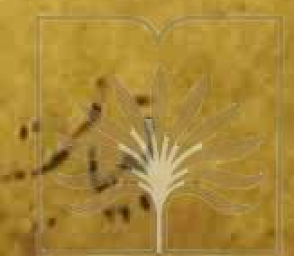
حامل سایر کواکب در ثخن ممثل خود و منطقه اش بر منطقه مایل منطبق باشد سیم تدویر وان مغرق باشد در حامل بطریق تدویر باقی کواکب لیکن منطقه این فلک دائما داخل در سطح منطقه حامل بود بخلاف سایر کواکب عطارد را نیز بعد از ممثل سه فلک دیگر بود اول مدیر وان در ثخن ممثل بود بطریق حوامل در ممثلات خود و منطقه اش مقاطع منطقه ممثل بود دویم حامل وان در ثخن مدیر بود چنانکه مدیر در ثخن ممثل و منطقه اش در سطح منطقه مدیر بود سیم تدویر بود در ثخن حامل علی الرسم و هر یک از این دو کوکب نیز علی الرسم مغرقند در تدویر خود و از انچه گفتیم لازم می اید که عطارد را دو اوج باشد یکی مشترک میان ممثل و مدیر و ان اوج مدیر خوانند دیگری مشترک میان مدیر و حامل و ان اوج حامل خوانند و دو حضیض بهمان طریق و نیز او را چهار متمم باشد دو از ممثل و دو از مدیر و صورت افلاک هر کوکب بحسب تسطیح بدینگونه است که نموده شده

اما تقویم کوکب عبارتست از بعد موضع اوست از راس حمل یعنی قوسی است از منطقة البروج
میان اول حمل و موضع کوکب بر توالی بروج و آنرا طول کوکب نیز گویند و مراد بموضع کوکب
در طول طرف خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذرد و بفلك اعلی منتهی شود اگر کوکب بر
منطقة البروج بود والا نقطه تقاطع دایره عرضی بود که بطرف خط مذکور گذرد و با منطقة
البروج تقاطع کند آن تقاطع که اقرب بود بطرف خط مذکور و این خط را در عرف اهل هیئت
خط تقویمی گویند و حرکتی که کوکب بآن حرکت این قوس را قطع کند حرکت طولی و حرکت تقویمی
گویند و در تقویم تام و شمسی بعد از جدول تواریخ مشهوره بجهة تقاویم کواکب سبعه
سیاره هفت جدول بیاورند و ابتدا بشمس کنند زیرا که اشهر و اضوء و اشرف و اعظم
کواکبست پس بقمر چون بعد از شمس او اظهر و اضوء است و در اختیارات باحوال قمر
احتیاج بیشتر از سایر کواکبست پس خمسه متحیره را ابتدا کنند از زحل بر ترتیب افلاك
بیاورند و اسم هر یك از سیاره در مستطیلی که بر فوق جدول ایشانست مصرح بنویسند
و در جدول هر کوکب موضع آنکوکب را از فلك البروج یعنی منتهی قوس تقویمی کوکب از
منطقة البروج در نصف النهار هر روزی از ایام اسابیع و تواریخ بازاء آن روز
ثبت کنند تا معلوم شود که در هر نصف روز تقویم کوکب چه مقدار است و اختیار
نصف النهار از سایر اوقات بجهة آنستکه باعتقاد منجمین مبدأ شبانروز است چنانچه
در باب ششم معلوم گردد بسه رقم اول رقم برج یعنی رقم اول که ایمن ارقامست موضوع
باشد بجهة برج و آن هرگز از یازده متجاوز نگردد چه اگر دوازده شود با اول حمل
انتقال کنند و دوازده گرفته شود و رقم صفر در آن مرتبه ثبت شود و رقم دوم موضوعست
بجهة درجه و آن هرگز از کط زیاده نشود چه اگر سی شود از آن مرتبه ساقط و عوض آن یك
برج برقم ایمن زیاده شود و این را رفع گویند و رقم سیم موضوعست بجهة دقیقه و آن
هرگز از پنجاه و نه نگذرد چه اگر بشصت رسد از آن مرتبه ساقط گردد و بمرتبه ماقبل خود مرفوع
شده یکی درجه اضافه رقم آن مرتبه شود و مراتب تقویم کواکب در دفتر زیاده از دقیقه نباشد
الا نادرا و گاه باشد که در چند روز متوالی یکی از این ارقام مکرر شود بسبب آنکه مقدار

حرکت در آن ایام در غیر مرتبه آن رقم ستعد شود و در آنحال از یعنی آن رقم را در از روزها
بجهة تخفیف کتابت الا در روز اول و آخر ننویسند و جایگاهش خالی گذارند تا مراتب مشتبه
نشود چه اگر خالی نباشد باینکه رقمی از مرتبه دیگر آنجا نوشته شود ناظر آنرا از این مرتبه
اعتقاد کند و باقی مراتب نیز باین سبب مختل گردد و گاه باشد که زیاده از یک رقم در چند
روز متوالی مکرر شود جایگاه آن نیز خالی گذارند **باب چهارم در سیر کواکب و رجعت**
و استقامت ایشان مراد از مسیرات اینجا مدت یکدور کوکبست و مدت مکث او در برجی و
مدعا از دور کوکب مفارقت اوست از نقطه معینه از فلک البروج تا معاودت او باز بهمان
نقطه و برصد و امتحان معلوم شده است که دورات متتالیه کواکب سیاره متفاوتة المدة است
الا شمس که تفاوت در دورات او محسوس نیست پس بواسطه تفاوت مصنف مدت دوره خط وسطی
هر کوکبی که فی الحقیقة متشابهة الحرکة است و از احرکة وسط گویند کما ستعرف بجای مدت دوره
حقیقی آن کوکب منظور داشته و بجهة سهولت کسور آنرا اسقاط نموده و دوره حقیقی از
این دوره گاه کمتر است و گاه بیشتر پس میفرماید که آفتاب در مدت یکسال دوره را اتمام کند
تحقیقا چه سال شمسی چنانکه سابق ذکر یافت عبارت از دوره اوست و برجی را در سی
روز تمام کند تقریبا قید تقریب بجهة اختلاف مدت مکث اوست در بروج بسبب سرعة
و بطوء حرکت او و در این زمان بمحاسبه زیج سلطان الشهید مکث آفتاب در برج حمل سی
روز و پانزده ساعت است و در ثور سی و یک روز و دو ساعت و نیم تقریبا و در جوزا
سی و یک روز و نه ساعت و در سرطان سی و یک روز و ده ساعت و در اسد سی و
یک روز و پنج ساعت و در سنبله سی روز و نوزده ساعت و در میزان سی روز و شش
ساعت و در عقرب بیست و نه روز و نوزده ساعت و در قوس بیست و نه روز و
دوازده ساعت تقریبا و در جدی بیست و نه روز و ده ساعت و در دلو بیست و نه
روز و شانزده ساعت و در حوت سی روز و دو ساعت و ماههای شمسی حقیقی عبارة
از اینها است و تغییر فاحش در این زمانه نشود مگر در مدتهای مدید و مدعا از روز
در اینمقام شبانروز است و قمر دوره را در بیست و هفت روز و ثلث روز تمام

کنند

کند تقریباً چه تحقیقاً از ثلث کمتر است هفت دقیقه ساعتی لیکن چون تفاوت اندکیست
مصنف قید تقریباً کرده است و برجی را در بیشتر از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بحسب
سرعت و بطوء سیر او و گاه باشد که چون در حدود غایت سرعت بود در دو روز تا کمتر
از دو روز باندکی کمتر از یک ساعت برجی تمام کند و زحل در قرب سی سال دوره تمام کند
قید قرب بسبب آنستکه دوره وسطی او تحقیقاً بیست و نه سال و پنجاه و سه روز و
شانزده ساعت و بیست و یک دقیقه است و مراد از سال در اینجا حسب سال شمسی است
و از ماه سی روز برجی در دو سال و نیم تمام کند تقریباً قید تقریباً اینجا دو وجه دارد
یکی آنکه زمان دوره را متساوی بعدد بروج قسمت کرده است و حال آنکه مکث او
در هر برج بحسب بطوء و سرعت سیر او متفاوت است دویم آنکه بر تقدیر تساوی مکث
چون مدت دوره تقریبی است خارج قسمت او بر دوازده هم تقریبی باشد و مشتری
دوره در قرب دوازده سال تمام کند و بحسب تحقیق مدت دوره وسطی یازده سال
و ده ماه و سیزده روز و یازده ساعت و نه دقیقه و برجی در یکسال تقریباً و وجه تقریب در
اینجا هم دو است و مریخ دوره را در قرب یکسال و ده ماه و نیم تمام کند و بحسب تحقیق مدت
دوره وسطی او یکسال و ده ماه و بیست و یک روز و بیست و دو ساعت و پنجاه دقیقه است
و برجی را در یکماه و نیم تمام کند تقریباً چون سریع السیر بود و ما یکسال استقراء نمودیم
در حالت سرعت سیر در مدت چهل روز باندکی کمتر برجی را تمام کرد و هر یک از سفلیین دوره را
در قرب یکسال تمام کند قید قرب مگر نظر بدوره حقیقی ایشان باشد والا دوره وسطی ایشان
نیست و چون مستقیم و سریع السیر باشد زهره برجی را در بیست و هفت روز تقریباً تمام
کند و عطارد در شانزده روز تقریباً قید تقریب بجهة آنستکه هر یک از این دو کوکب گاه
باشد که در سرعت سیر بیشتر یا کمتر از این مدت برجی تمام کند لیکن در عطارد مقدار کمی یک
روز نرسد و ما یکسال استقراء نمودیم زهره که در حالت سرعت سیر در بیست و چهار روز و
کسری برجی تمام کرد و قید سرعت سیر در این دو کوکب اخیر بسبب آنستکه گاه باشد که در حال سرعت
سیر در برجی نباشد و در حال بطوء در برجی و تفاوت میان مدت مکث ایشان در این دو برج



جنبا است بخلاف علویین که در مدت قطع کردن برجی هم بطی شوند و هم سریع و چون چنین باشد
تفاوت میان مدت سیر ایشان در دو برج اندکی بود و قید مستقیم در عطارد انسب است
فقط چنانکه محقق طوسی ره در سی فصل بیان کرده چه او را در رجعت نیز سرعت سیر هست
و زمان مکث او در برجی که در آن راجع و سریع گردد متفاوت نیست با زمان مکث او در برجی
که در آن مستقیم و سریع گردد بخلاف مریخ و زهره که ایشان را در رجعت سرعت نیست
چه سرعت عبارتست از زیادتی حرکت تقویمی کوکب بر حرکت وسطی چنانکه بعد از این بیاید
و حرکت رجعی ایشان در هیچ وقت بحرکت وسطی نمیرسد پس قید سرعت سیر در ایشان کافی
باشد و قید مستقیم احتیاج نباشد و اینکه بعضی زهره را در قید مستقیم داخل داشته ممکن
است که از ابعید بیانی بغیر آنچه هم و در عطارد با احترازی لیکن بر تقدیری که سرعت کواکب اهم
باشد از آنکه در تمام برج بود یا در بعضی که اگر مخصوص باشد بتمام برج قید مستقیم در
هر دو کوکب سفلی بیان نخواهد بود و کواکب ثابته دوره را بیست و چهار هزار سال تمام
کنند و برجی را در دو هزار سال که خارج قسمت بیست و چهار هزار است بر عدد بروج
و درجه را در شصت و شش سال که خارج قسمت دو هزار سال است بر عدد درجات برجی
تقریباً و وجه تقریب ثلث آن سال است که کسر خارج قسمت است و مصنف بجهة سهولت اسقاط
آن کرده است بر اذهان مستقیمه مخفی نماناد که کمیت حرکات ثوابت بحسب ارصاد مختلف یافته اند
قدما را مثل ارسطو و بتبع او را عقیده آن بوده است که ایشان را غیر حرکت یومیه حرکتی دیگر
نیست و لهذا اسناد آن حرکت را بفلک ثامن کرده اند و چون نوبت بابرخس رسیده بعضی از
ثوابت قریب بمنطقه را رصد کرده و در ایشان حرکتی یافته است از مغرب بمشرق لیکن از غایت
قلت بر کمیت ایشان مطلع نشده بعد از آن بطلمیوس و مالاناوس بطریق تدقیق چون مرتکب این
امر شدند رای ایشان بر این قرار گرفت که در هر صد سال درجه قطع میکنند و جمعی از متأخرین
مثل ابن الاعلم و غیره در تحقیق مطلق استقصای تمام نموده گفتند که در هر هفتاد سال درجه
قطع میکنند و این موافق است با آنچه محقق طوسی علیه الرحمة و سلطان المغفور در ارصاد خود
یافته اند اما اعتقاد جماعتی که در زمان مأمون خلیفه رصد کواکب کرده اند آنست که در هر

شصت و

شصت و شش سال درجه قطع میکنند و حکیم فاضل محی الدین مغربی که از اصحاب مراغه است
چند کواکب را مثل عین الثور و قلب العقرب رصد کرده مطابق یافته است بانچه در زمان بطلمیوس
یافته اند و اعتقاد بعضی بر اینقول است و هر یک از خمسهٔ متحیره گاهی مستقیم باشند یعنی بر توالی
حرکت کنند و گاهی راجع یعنی بر خلاف توالی حرکت کنند و گاهی مقیم یعنی ساکن نمایند اگر چه
مقدار تقویم هر کوکبی در یک نصف النهار بیشتر از نصف النهار سابق بود مستقیم باشد
و اگر کمتر بود راجع و اگر مساوی بود مقیم و اقامت باین نوع که گفتیم در کواکب علویه و زهره
محسوس شود و در عطارد چون سریع السیر است مدت اقامت بیک شبانه روز نرسد
و اگر احیانا نادر در دو نصف النهار متوالی بر یک دقیقه باشد ان اقامت نبود بلکه از نصف النهار
اول از ان دقیقه بگذرد و در ان شبانه روز راجع یا مستقیم گردد و در نصف النهار ثانی
بهمان دقیقه عود کند و در حوالی مبدء رجعت و استقامت یعنی بعد از انتهاء احدی الحالتین
و قبل از ابتدای ان دیگر مقیم شوند چه در علم حکمت مقرر است که در میان دو حرکت مختلف
فی الجمله سکونی متحقق است و پیش از شروع در شرح کلام چاره نیست از تحقیق رجوع و انچه
بان متعلق است پس میگوئیم که چون دو خط از مرکز عالم خارج شود و از جانبین تدویر مماس
او شوند منطقهٔ تدویر باین دو نقطهٔ مماس بدو قسم مختلف منقسم شود اعلی و اسفل و لا محاله قسم
اعلی اعظم بود از اسفل و مخفی نماند که قوسهای متساوی از قطعهٔ علیای تدویر انچه بدوره اقرب است اعظم
نماید از انچه ابعد است پس حرکت تدویر در قسی اعظم سریع نماید و در قسی اصغر بطیء و مراد
بذروه و حضیض تدویر دو نقطهٔ تقاطع محیط تدویر است با خطی که از مرکز عالم خارج شود
و از مرکز تدویر گذشته بفلک اعلی منتهی شود انکه دورتر است ذروهٔ مرئی گویند و انکه
نزدیکتر است حضیض مرئی و حرکتی که این خط با ان حرکت متحرک باشد حرکت مرکز معدل گویند
چه مرکز تدویر بر ان خط است و این حرکت همیشه بر توالی باشد و چون مرکز هر یک از خمسهٔ متحیره
از مرکز عالم خارج است لا محاله مرکز تدویر از مرکز عالم در یک قطعهٔ حامل بعید بود و در دو قطعهٔ
دیگر قریب و غایت بعد وقت وصول ان باشد بنقطهٔ اوج و غایت قرب وقت وصول ان
باشد بنقطهٔ حضیض و از این لازم اید که حرکت مرکز معدل در قطعهٔ بعیده بطی بود و در قطعهٔ



قریبه سریع حرکتی که واسطه باشد تقریبا میان این سرعت و بطو از حرکت وسط کوکب
گویند فافهم ثم هذا بباید دانست که چون افلاک تداویر شامل ارض نیستند لاجرم اگر اعلی
ایشان بر توالی حرکت کند حرکت اسفل بر خلاف توالی خواهد بود چنانکه در متحیره است و اگر
حرکت اعلا بر خلاف توالی باشد اسفل بر توالی خواهد بود چنانکه در قمر است و هر یک از کواکب
متحیره چون در اعالی تداویر باشند حرکت ایشان بر توالی سریع نماید چه کوکب درین حال
بمجموع حرکت مرکز معدل و حرکت تدویر متحرک باشد و چون باسفل تدویر انتقال کند حرکت
کوکب بتوالی بطئی پیدا کند بسبب آنکه درین حال کوکب بمقدار فضل حرکت مرکز معدل
بتوالی بر حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت و بنابر آنچه قبل ازین مذکور شد هر چند کوکب
بحضیض نزدیکتر شود حرکت تدویر بخلاف توالی سریعتر شود و فضل مذکور کمتر شود
و کوکب بطی‌تر نماید اما هنوز حرکت مرکز کوکب بتوالیست کوکب را مستقیم گویند تا بجائی
رسد که حرکت تدویر بخلاف توالی با حرکت مرکز معدل بتوالی مقاومت کند و کوکب چند
گاه چنان نماید که در یکجائی ساکنست و درین حال کوکب را مقیم گویند و بعد از ان حرکت
تدویر بخلاف توالی زیاده آید بر حرکت مرکز معدل بتوالی و کوکب بمقدار زیادتی بر خلاف
توالی متحرک باشد و درین حال کوکب را راجع گویند و هر چند بحضیض نزدیکتر شود
حرکت او در رجعت سریعتر نماید تا کوکب بحضیض مرئی رسد و آنجا غایت سرعت او باشد
در رجعت و وسط زمان او و چون از حضیض بگذرد در رجعت بطوی پیدا کند و هر چند
بر آید بطی‌تر شود تا باز بنوعی که گفتیم مقیم گردد و بعد از ان مستقیم گردد و تا رود
در استقامت سریعتر شود تا بذروه رسد که غایت سرعت او است در استقامت و
وسط زمان آن و بعد از ان حالت اول عود کند و از آنچه گفتیم لازم می‌آید که کوکب در
یک دوره تدویر دو بار مقیم گردد یکی بعد از استقامت و پیش از رجعت و آنرا اقامت
اول گویند و دیگری بعد از رجعت و قبل از استقامت و آنرا اقامت ثانی گویند و قمر را
اگر چه تدویر هست اما حرکت او در قطعه علیا که بخلاف توالیست اسرع از حرکت وسط
او نیست پس رجعت لازم نمی‌آید لیکن در قطعه علیا بطی و در قطعه سفلی سریع نماید و چون

رجعت کواکب

وتحقیق الذروة والحضیض

حرکت مرکز معدل نسبت بمرکز عالم مختلف است لاجرم مدت استقامت یا استقامتی و رجوع
یا رجوعی متفاوت باشد چه هرگاه حرکت مرکز معدل سریع باشد تکافی حرکتین در اواخر
استقامت دیرتر دست دهد و در اواخر رجعت زودتر و هرگاه بطی باشد در اواخر
استقامت زودتر دست دهد و در اواخر رجعت دیرتر پس زمان استقامت در گاه اول
بیشتر باشد و در گاه ثانی کمتر و زمان رجعت بعکس و اعظم زمان استقامت بنابر استقراء
جداول زیج زحل را هشت ماه و چهار روز است و مشتری را نه ماه و چهارده روز و
مریخ را دو سال و پانزده روز و زهره را یکسال و شش ماه و چهار روز و عطارد را سه ماه
و چهار روز و مراد از ماه در اینمقام سی روز است و اصغر زمان استقامت زحل را
هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتری را نه ماه و مریخ را یکسال و دو ماه و هفت روز
و زهره را یکسال و پنج ماه و بیست روز و عطارد را سه ماه و سه روز و اعظم زمان رجعت
زحل را چهار ماه و بیست و یک روز است و مشتری را چهار ماه و سه روز و مریخ را دو ماه و
بیست و یک روز و زهره را یکماه و چهارده روز و عطارد را بیست و سه روز و اصغر زمان
رجعت زحل را چهار ماه و شانزده روز است و مشتری را سه ماه و بیست و هشت روز
و مریخ را دو ماه و شش روز و زهره را یکماه و ده روز و عطارد را بیست و یک روز
در تقویم تام و شمسی علامت مبدء رجعت و استقامت هر کوکبی از متحیره را در اثنای تقویم
آن کوکب ثبت کنند بنوعیکه فاصله باشد و روزیکه در ما بین نصف النهارین آن دو روز
کوکب ابتداء رجعت یا استقامت کرده باشد جدا و بجهت تعیین وقت آن بر حاشیه نیز نویسند
یعنی در جدول امتلا آن کلمه در محاذی روزی که در آن روز یا در شب قبل از آن ابتدا
رجعت یا استقامت کرده باشد و علامت مبدء استقامت ت باشد و از مبدء رجعت
عت و چون خواهند که بر حاشیه ثبت کنند اول علامت مبدء استقامت یا رجعت نویسند
ملحق بعلامت کوکب راجع یا مستقیم پس علامت روز که آن سیم است یا علامت شب که آن ام است
پس علامت یکی از ایام اسابیع ملحق بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق
گذشته از اول روز یا شب و در بعضی تقاویم همین اکتفا نمایند و در اثنای تقویم

کوکب هیچ ننویسند و در تقویم قمرے بر حاشیه ثبت کنند اما علامت ساعات و دقایق کمتر نویسند و در تقویم تام و شمسے در جدول تقویم هر یك از علویین در وقت اقامت ایشان لفظ مقیم مصرح نویسند چنانکه با علامت رجعت یا استقامت مقاطع باشد و مدت اقامت در زحل هفت روز است و در مشتری پنج روز و سیر تقویمی کوکب خواه راجع باشد و خواه مستقیم در شبانه روزے که از اهتان کوکب خوانند اگر مساوی سیر شبانه روزی وسط انکوکب باشد از سیر اوسط گویند و کوکب را در انحال متوسط السیر و معتدل السیر خوانند و اگر زاید باشد بر سیر وسط و هر چند بر اید ان زیادتی در تزاید بود از سیر زاید متزاید گویند و اگر در تناقص بود از سیر متناقص گویند و کوکب را در این حال سریع السیر خوانند و اگر سیر تقویمی ناقص باشد از سیر وسط و هر چند بر اید روز دیگر در تناقص نهد از سیر ناقص متناقص گویند و اگر روی در تزاید نهد از سیر ناقص متزاید گویند و کوکب را در این حال بطی السیر خوانند و در تقویم تام گاه باشد که این احوال را در اثنای تقاویم کوکب سبعه و براس و ذنب حد اول ان نیز ثبت کنند و علامت انها این است سط اسیر اوسط ید ‌ سیر زاید متزاید سیر زاید متناقص ‌ سیر ناقص متناقص سیر ناقص متزاید و حرکت وسط زحل را در شبانروزی دو دقیقه است و مشتری را پنجاه دقیقه و پنجاه و نه ثانیه و مریخ را سے و یکدقیقه و بیست و شش ثانیه و شمس را پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و زهره و عطارد را همین مقدار و قمر را سیزده درجه و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه **باب پنجم**

در معرفت میل آفتاب و عروض کواکب و جوزهرات ایشان اولا بباید دانست که بعد نقطه از دایره در سطح کره قوسے بود از عظیمه که بان نقطه و بد و قطب ان دایره گذرد ما بین ان نقطه و محیط ان دایره از جانبے که اقرب از ان باشد پس بجهت معرفت بعد نقطه مفروضه از منطقه فلك که آنرا معدل النهار گویند دایره فرض کنند که بد و قطب الفلك و ان نقطه گذرد و قوسی که از این دایره میان نقطه مفروضه و معدل النهار باشد بشرطے که زیاده از ربع نبود انرا بعد ان نقطه گویند از معدل النهار و بعد اجزای منطقة البروج را از معدل

در معرفت میل آفتاب و عروض کواکب

النهار میل اول الجزو گویند بقیاس میل ثانی الجزو که آن قوسی باشد از دائره عرضیه که جز
مفروض کذرد ما بین منطقة البروج و معدل النهار از جانب اقرب و لفظ میل چون مطلق مذکور
شود مراد میل اول باشد و چون آفتاب دائما بر منطقة البروج است میل الجزو که آفتاب
در او بود میل آفتاب نیز گویند بخلاف کواکب دیگر که چون در اکثر اوقات بر منطقة البروج
نیستند بر ایشان میل اطلاق نکنند بلکه بعد کوکب از معدل النهار گویند و دائره میلی که بر
راس سرطان و جدی کذرد آن دائره ماره باقطاب اربعه گویند بجهة مرور آن بقطبین معدل
النهار و قطبین فلک البروج و قوسی که از این دائره ما بین منطقة البروج و معدل النهار
باشد از جانب اقرب آن را میل کلی و میل اعظم گویند چه اعظم است از باقی میول و مقدار میل
کلی در مجسطی و در زیجهای مختلف یافته اند و بحسب زیج جدید الغ بیگی بیست و سه درجه و سی دقیقه و
هفده ثانیه است اما میل آفتاب یعنی میل اول بعد او ست از معدل النهار که منطقه فلک
نهم است از معدل النهار بار سبب گویند که چون مرکز آفتاب بسطح این دائره رسد تقریبا
شب و روز مساوی شوند در جمیع مواضع و فصل مشترک میان سطح این دائره و سطح کره
ارض را خط استوا گویند و دور یعنی آفتاب را مداریست مرسوم از مرکز او بحرکت خاصه
او کرد آمد در سطح منطقه فلک هشتم است که آن را منطقة البروج گویند از جهة مرور
این دائره با وساط بروج و هذا منطقه اوساط بروج نیز گویند و از جهة ملازمت آفتاب
مر این دائره را دائره شمسیه نیز گویند و این منطقة البروج مقاطع معدل النهار است
بر دو نقطه متقابل چون معدل النهار و منطقة البروج از دوایر عظام اند و قطب هر یک
غیر دو قطب آن دیگر است لازم می آید که تقاطع کنند این دو دائره بر دو نقطه مشترک
متقابل که منحصر باشد میان این دو نقطه نصف هر یک از این دو دائره و این در شکل دوازدهم
اولی اکر ثاوذوسیوس مبیّن شده است و آن نقطتین مذکورتین آن نقطه که آفتاب چون
بحرکت خاصه خود از آن بگذرد در شمال معدل النهار باشد یعنی در جهة قطبی که نزدیک
است بکوکب جدی آن را نقطه اعتدال ربیعی گویند از جهة تساوی شب و روز و حصول ربیع
در وقت وصول آفتاب باین نقطه در معظم معموره و مبدء بروج یعنی اول حمل را

از این نقطه گرفته‌اند و لهذا آن را نقطهٔ حمل نیز گویند و آن دیگر را که چون آفتاب از آن بگذرد
در جنوب معدل النهار باشد نقطهٔ اعتدال خریفی بسبب آنکه چون آفتاب باین نقطه رسد
تساوی شب و روز و حصول خریف باشد در اکثر معموره و این نقطه هر اینه اول برج میزان
بود و وجه تسمیهٔ این دو جهة بشمال و جنوب اینست که تنصیف که از این دو جهة میوزد موسومست
باین دو اسم و از ابتدای گذشتن آفتاب از نقطهٔ اعتدال ربیعی تا رسیدن او بغایت بعد
معدل النهار که محل تقاطع دائرهٔ ماره باقطاب اربعه است با منطقة البروج و آن را نقطهٔ
انقلاب صیفی گویند بسبب انقلاب زمان حین وصول آفتاب باین نقطه از ربیع بصیف
در اکثر ربع مسکون میل شمالی صاعد زاید باشد اما شمالی بسبب وقوع آفتاب در این
مرتبه در شمال معدل النهار اما زاید بسبب تزاید فرجهٔ منطقتین از نقطهٔ اعتدال ربیعی
تا نقطهٔ انقلاب صیفی که اول برج سرطانست اما صاعد بسبب صعود او در اینحال بجانب
سمت الراس لیکن مخفی نماند که اینحکم مخصوصست ببلادی که آفتاب از سمت الراس آن
بلاد در هیچ وقت بجانب شمال میل نکند که اگر موضعی باشد از معموره که آفتاب از سمت
الراس آن موضع بجانب شمال متجاوز شود مثل حبشه و زنگبار و ولایت یمن و مکهٔ معظمه و
بعضی از بلاد هند در اینحال از وقت گذشتن او از سمت الراس تا غایت بعد میل شمالی هابط
زاید باشد در آن موضع و از اینجا یعنی از غایت میل تا رسیدن بنقطهٔ اعتدال خریفی میل
شمالی هابط ناقص باشد بسبب وقوع آفتاب در شمال معدل النهار و هبوط آن از سمت
الراس و تناقص فرجهٔ منطقتین در ما بین این دو نقطه اما اگر آفتاب در این عرض بطرف
شمالی سمت الراس موضعی گذرد در آن هنگام در آن موضع میل شمالی صاعد ناقص باشد
و از ابتدای گذشتن او از نقطهٔ اعتدال خریفی تا رسیدن بغایت بعد که محل تقاطع دیگر
آن دایره ماره باقطاب اربعه با منطقة البروج و آن اول جدی و نقطهٔ انقلاب شتوی
خوانند بسبب انقلاب زمان حین وصول آفتاب بآن نقطه از خریف بشتا در جمیع معموره
میل جنوبی هابط زاید باشد و از آنجا تا رسیدن آن باز بنقطهٔ اعتدال ربیعی میل
جنوبی صاعد ناقص باشد و اینها بمقایسهٔ ما سبق معلوم است لیکن حکم صعود

وهبوط

وهبوط میل جنوبی در جمیع معموره یکیست چه در ربع مسکون آفتاب در میل جنوبی هرگز بشمال سمت الرأس مایل نشود و کواکب بکره اگر چه بعد از معدل النهار باشد لیکن ثبت آنها در تقویم مصطلح نیست

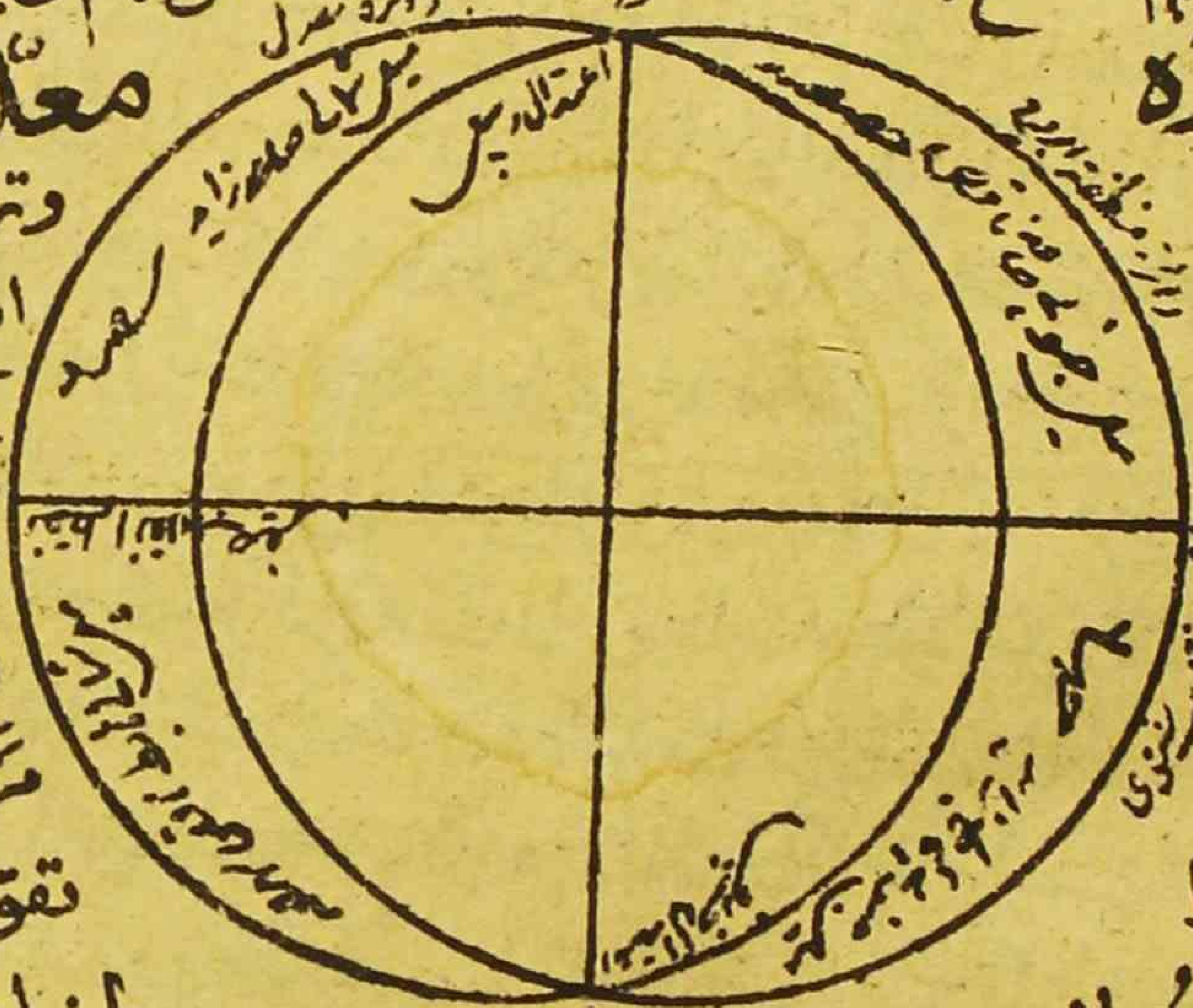
وعمل الانهم فی الجملة متغیر است

وصورته

معدل النهار

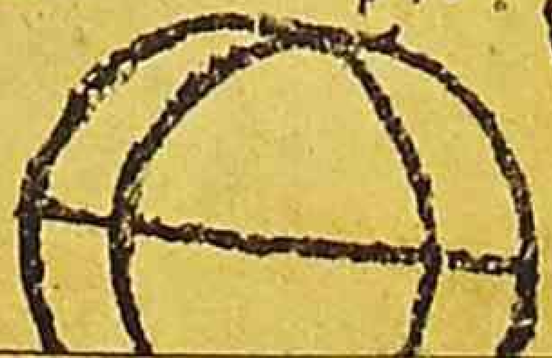
با فلك البروج
میل بر آنکونه
عرض کوکب
وست از
یعنی قوسی ملت
عرضیه که بر
بگذرد میان خط
ومنطقة البروج از
عرض نباشد چه مرکزان

وتزاید تناقص
است ۲ قا
عبارت از
منطقة البروج
از دایره
مرکز کوکب
تقویم کوکب
جانب قرب پس شمس
دائما در سطح منطقه



خارج مرکز است و منطقه خارج مرکز در سطح منطقه ممثل و منطقه ممثل در سطح منطقة البروج و مرکز قمر را مداری نیست نه در سطح منطقة البروج بلکه مقاطعست با منطقة البروج بر دو نقطه متقابل بدانکه مرکز قمر بر منطقه تدویر است و منطقه تدویر در سطح منطقه حامل و منطقه حامل در سطح منطقه مائل پس منطقه مائل مدار قمر باشد و هرگز از او زائل نشود و چون این منطقه مقاطع است با منطقه جوزهر که داخل در سطح منطقة البروجست پس مقاطع منطقة البروج نیز باشد و چون عظیمه است تقاطع بر دو نقطه متقابل بود چنانکه در معدل النهار و منطقة البروج گفتیم از این یعنی آن نقطه از دو نقطه مذکوره که قمر چون بحرکت خاص خود از ان بگذرد در عرضش شمالی شود بطرف شمال منطقة البروج آید نقطه راس و بمجاز شمالی قمر گویند و آن دیگر را که چون قمر از ان بگذرد در عرضش جنوبی شود نقطه ذنب و بمجاز جنوبی قمر گویند

و راس و ذنب بسبب آن گویند که شکلی را که حادث شده است در ما بین نصف تامل و
نصف ممثل از جانب اقرب تشبیه کرده اند باژدها و منتهای طرفین او ایزد و نقطه آمد
و تخصیص مجاز شمالی براس و مجاز جنوبی بذنب بسبب سعادت اول و نحوست ثانیست
هر دو را عقدتین و جوزهر گویند اما التسمیه ایشان بعقدتین بسبب آنکه تشبیه
کرده اند هر یک را بعقده که در ریسمان در خط افتد که اینجا عبارتست از ایزد و دایره
است و اما بجوزهر بعضی گویند بجهة آنکه جوزهر معرب جوزگره است که مراد
همان معنی اول باشد و بعضی دیگر گفته اند که معرب گوزهر است چه بر دو طرف اژدها
مذکور را افعند و صعود و هبوط و زیاده و نقصان در عرض بقیاس میل معلوم شود
یعنی از وقت گذشتن قمر از عقده راس تا غایت بعد میان ایزد و نقطه که غایة عرض قمر است
و مقدار آن بحسب اکثر ارصاد پنج درجه است عرض شمالی صاعد زاید باشد اگر قمر از
سمت الراس در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر اقالیم است و الا شمالی هابط زاید
باشد چنانکه در بعضی است و از غایت عرض تا رسیدن بعقده ذنب عرض شمالی هابط
ناقص باشد و اگر در طرف شمال سمت الراس گذرد شمال صاعد ناقص بود و از عقده
ذنب تا رسیدن بغایت بعد عرض جنوبی هابط زاید باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف
جنوب گذرد چنانکه در اکثر معموره است و الا جنوبی صاعد زاید بود چنانکه در
بعضی است و از غایة عرض تا باز بعقده راس رسد جنوبی ناقص صاعد بود و اگر در
طرف شمال سمت الراس گذرد جنوبی هابط ناقص باشد و اهل احکام کوکب صاعد را
شدید القوة گویند و اگر هابط باشد مسترخی القوة و صورت مدار قمر با منطقة البروج و
تزاید و تناقص عرض او بر این نهج است که در حاشیه نموده شد و هر یک از راس و ذنب را
سیر لیست معکوس یعنی بر خلاف توالی دائماً چه هر یک از دو نقطه مذکور بعضی اند از فلک جوزهر
که بخلاف توالی متحرک است و مقدار الحرکت زاد را رصد مشهوره هر شبانه روزی سه دقیقه
و ده ثانیه یافته اند و در تقویم تام و شیمیی موضع راس قمر را از جدولی بعد از جدول
تقویم عطارد در نصف النهار هر روزی بازاء آن روز بیاورند و سه درج او که برج



دویم درجه سیم دقیقه بر قیاس تقویم کواکب و موضع ذنب برج هفتم موضع راس باشد
بهمان درجه و دقیقه چه موضع دو نقطه متقابل در فلك بر اینوجه است پس اگر موضع یك
نقطه کافی باشد و علامت راس در تقویم سه باشد و اختیار اینصورت بجهة آنستکه
اگر س نویسند برقم شمس مشتبه شود و علامت ذنب ب و گاه باشد که علامت راس س
نویسند چه بعضی قراین مانع اشتباه هست چنانکه بعد ازین معلوم شود و بباید دانست
که چنانکه مرکز جرم قمر را مداریست مقاطع منطقة البروج همچنین مرکز هر یك از تداویر
خمسه متحیره را مداریست مقاطع منطقة البروج برد و نقطه متقابل که یکی راس باشد
و آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر ایشان از آن بگذرد در شمال منطقة
البروج بود و در زهره نقطه بود که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد باوج متوجه شود و در
عطارد بحضیض و دیگری ذنب که آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر ایشان
از آن بگذرد در جنوب منطقة البروج شود و در زهره نقطه بود که چون مرکز تدویر او
از آن بگذرد متوجه حضیض شود و در عطارد متوجه اوج و تفاوت تعریف این دو نقطه
در علویه و سفلیین بنا بر نکته ایست که در کتب هیئت معلوم میشود و بیان آن اینجا لایق
نیست و اختیار مرکز تدویر اینکوکب در این امر بجهة عدم دوام جرم ایشانست بر یکجا اگرچه گاهی
بر خلاف مرکز تداویر اند و گاهی در طرف شمال آن و گاهی در طرف جنوب آن بخلاف قمر که با
مرکز تدویر خود دائما متحد المدار است و جوزهرات خمسه متحیره را سیر نیست مستقیم
چه هر یك نقطه شخصی اند از ممثلات که بحرکت فلك البروج متحرك شوند و مقدار آن حرکت هر
شبانه روزی هشت ثالثه است و در بعضی تقاویم تامه موضع راس هر یك از خمسه
متحیره را در اول هر ماهی از ماهها جدا جدا بر سر جدول تقویم آن کوکب ثبت کنند اگر
مسافت صالح بوده باشد و الا در صفحه دیگر بر سر جدول آن کوکب که بجهة نظرات آن
کوکب با قمر کشیده باشند ثبت کنند بچهار رقم یکی برج دویم درجه سیم دقیقه چهارم
ثانیه و داخل ساختن ثانیه بجهة آنستکه حرکت جوزهر اینکوکب در مدت یکسال شمسی
بدقیقه نمی رسد پس ثبت آن بدون ثانیه در اول هر ماه عبث باشد و موضع ذنب

هر کوکب بُرج هفتم موضع راس انکوکب باشد همان اجزاء چنانچه موضع ذنب قمر نسبت
راس و در تقویم نام مقدار میل آفتاب را در جدول باریک در پهلوی یسار جدول
تقویم او در نصف النهار هر روزی بازاء ان روز بیاورند بدو رقم یکی درجه دوم
دقیقه و هم چنین مقدار عرض هر کوکب را در جدول باریک در پهلوی یسار جدول تقویم او
بطریقیکه در میل گفتیم بیاورند و در بعضی تقاویم همین بعرض ترا اختصار کنند و در بعضی
دیگر عروض باقی کواکب را در هر ده روز بازاء روز یازدهم ثبت کنند و در عطارد هر
پنج روز و در ایام دیگر هیچ ننویسند و مقدار غایت عرض هر کوکب بحسب زیج جدید الغ بیک
بدینموجب است زحل ج مه مشتری ب ه مریخ د ده زهره ح م عطارد د ه و علامت شمالی
شر است و از جنوبی ج و از صاعد صه و از هابط هه و از زاید ید و از ناقص قص و
این علامات متصل بیکدیگر در اثنای جداول میل و عرض کواکب هر گاه یکی از این صفات
مبدل بدیگری شود ثبت کنند بعد از انکه بر سر جدول نوشته باشد پس علامت شمالی
صاعد زاید چنین باشد شصید و علامت شمالی هابط زاید چنین شهید و علامت شمالی
هابط ناقص چنین شهقصه و شمالی ناقص چنین شصقصه و جنوبی هابط زاید چنین جهید
و جنوبی صاعد زاید چنین جصید و جنوبی صاعد ناقص چنین جصقصه و جنوبی هابط ناقص
چنین جهقصه گاه باشد که علامت زاید و ناقص ننویسند چه هر میل و عرض شمالی صاعد
و هم چنین جنوبی هابط زاید باشد و هر میل و عرض شمالی هابط و هم چنین جنوبی صاعد
ناقص لیکن اینمخصوص است بمواضعی از معموره که هیچیک از سیاره از سمت الراس انموضع
بطرف شمال نگذرد که اگر موضعی باشد که بطرف شمال بگذرند ایراد علامت زاید و ناقص
التزام باید کما لا یخفی علی المتامل فیما تقدم **باب ششم** در معرفت ساعات
و غایت ارتفاع آفتاب و ظل او در نصف النهار اولاً بباید دانست که دایره عظیمه که بقطبین
او سمت الراس و دیگری سمت القدم موضعی باشد ان دایره افق انموضع گویند پس اگر
معدل النهار بسمت الراس انموضع گذرد ان افق را افق رحوی گویند و ماسوای او را افق آفاق
مایله گویند و نقطه تقاطع معدل النهار را با جمیع آفاق نقطه مشرق و مغرب گویند

وعظیم

و عظیمه که بر دو قطب افق و دو قطب معدل النهار گذرد آن دایره نصف النهار خوانند
از جهة انتصاف نهار در حین وصول آفتاب بآن دایره فوق الارض در اکثر ربع مسکون
و عظیمه که بر دو قطب افق و مرکز کوکب گذرد آن را دایره ارتفاع آن کوکب گویند و صغیره
که از خط تقویم کوکب مرتسم شود بحرکت فلک کلی آن را دایره یومیه آن کوکب گویند و آن با
معدل النهار لا محاله یا متوازی باشد یا متحد پس اگر آن دایره دایره افق را قطع کند آنچه از آن
فوق الافق بود قوس النهار آن کوکب گویند و آنچه تحت الافق بود قوس اللیل و آنچه میان
طرف خط تقویم کوکب و افق شرقی باشد از قوس النهار و افق غربی از قوس اللیل
از دایر آن کوکب گویند اما شبانروز نزد عامه مجموع یکشب و یکروز است و مبدأ آن
نزد متشرعه اول شب است چه ظلمت اصل است و نور طاری و نزد اهل روم و فارس اول روز
چه نور وجودیست و ظلمت عدمی و اما نزد اهل حساب از دو سیر آفتابست بتقاطع او با دایره
نصف النهار چه بازاء اصطلاح در جمیع مساکن مقدار شبانروز متشابه بود تقریبا بخلاف
اصطلاح آحاد دیگر که بحسب هر بقعه متفاوتست چنانکه بر عالم علم هیئت مخفی نیست و معتبر
نزد حکماء یونان تقاطع اعلی است و نزد حکماء خطا و ایغور تقاطع اسفل اما مبدأ روز
در عرف اهل شرع از ابتداء طلوع صبح صادقست و مبدأ شب بعد از استیفاء غروب
آفتابست و نزد اهل روم و فارس مبدأ روز از طلوع جرم آفتابست و مبدأ شب
از غروب جرم او و این وضع طبیعی است چه وجود نهار مشروط بطلوع شمس است و وجود لیل
مشروط بغروب او و ذکر شب و روز و اجزاء آن که مصنف در ضمن ابواب بیان خواهد کرد
بر این اصطلاحست و نزد بعضی از براهمه هند ما بین ابتداء طلوع صبح صادق و طلوع آفتاب
و ما بین غروب آفتاب و غروب شفق بمنزله فصل مشترکست میان شب و روز و داخل هیچکدام
نیست شبانروز را اگر عبارت از مجموع قوس النهار و قوس اللیل آفتابست به بیست
و چهار قسم متساوی کنند چه زمان امریست ممتد که بحسب وهم استمرار عددا در پی قبول قسمت
میکند و آن اقسام را ساعات مستویه و معتدله گویند از جهة دوام تساوی مقدار آن
نسبت بساعات معوجه که عنقریب مذکور میشود و ابتداء آن از معدل النهار که در هر ساعتی

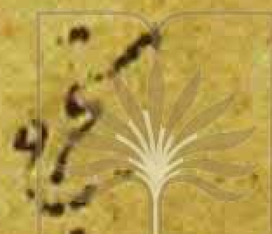
فصل دوم في مقادير الايام والليالي

از ساعات معوج یا مستوی طلوع کند از اجزاء الساعات خوانند پس اجزاء هر ساعت مستوی
ربع سدس دوره فلک است تقریبا که پانزده درجه معدل النهار باشد و اگر روز و شب
هر یکی را یعنی هر یک از قوس النهار و قوس اللیل آفتاب را علیحده بدوازده قسم متساوی
کنند آن اقسام را ساعات معوجه و زمانیه گویند چه بطول و قصر روز و شب طویل و قصیر
شوند پس از این حیثیت که زمان این ساعات طولاً و قصراً تابع زمان شب و روز است آنرا
ساعات زمانیه گویند و از این حیثیت که مقدار ساعات روز با مقدار ساعات شب مختلف است
بحسب اختلاف طول و قصر ملوین آنرا ساعات معوجه گویند و بسبب التیام خطوط آن
بر آلات قیاس صدبه ساعات قیاسیه نیز گویند و هر ساعتی را خواه مستوی باشد خواه
معوج بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین هر دقیقه بشصت ثانیه و هر ثانیه را بشصت
ثالثه و هکذا تا بعاشره و لامحاله دقایق و ثوانی ساعات مستویه با دقایق و ثوانی ساعات
معوج متفاوت بود بحسب اختلاف شب و روز و در اکثر ربع مسکون عدد ساعات مستویه
روز و کسور آن و همچنین اجزاء ساعات معوجه از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی تا رسیدن
باول سرطان روز بروز در تزاید باشد و در نصف دیگر یعنی از اول سرطان تا اول جدی
در تناقص و ساعات شب بر عکس این باشد یعنی عدد ساعات مستویه و اجزاء ساعات معوجه
شب از اول جدی تا اول سرطان در تناقص بود و در نصف دیگر در تزاید و از اول حمل تا اول
میزان عدد ساعات مستویه و عدد اجزاء ساعات معوجه روز زاید باشد بر مستویه و معوجه
شب و از اول میزان تا اول حمل ناقص و سر این اوضاع آنست که چون منطقة البروج و معدل النهار
دو دایره متقاطعند هر دو جزء از منطقة البروج که بعد ایشان از نقطه انقلاب متساوی بود
بحرکت معدل مداری رسم کنند و افاق استوائیه جمیع این مدارات را متساوی تنصیف کنند
بشکل ثانی عشر از اولای اکر ثاوذوسیوس پس آفتاب بر هر مدار که بود قوس النهار او با
قوس اللیل مساوی بود پس دائما شب و روز آنجا متساوی بود تقریبا اما در آفاق مایله معموره
چون قطب شمالی معدل النهار از افق مرتفع و قطب جنوبی منخفض است هر آینه افق همین منصف
دائره و انقسام مدارات معدل النهار باشد و بس و سایر مدارات بتقاطع افق منقسم بدو قسم

مختلف

مختلف شوند چنانکه قسم ظاهر از مدارات شمالیه اعظم باشد از قسم خفی و هذا [illegible]
منخفضه خواهند بعکس این بشکل نوزدهم (19) از ثانیه ان کتاب پس چون آفتاب در مدارات شمالیه
بود یعنی در مابین اول حمل و اول میزان قوس النهار زیاده باشد از قوس اللیل و همچنین
ساعات النهار از ساعات اللیل و چون در مدارات جنوبیه بود یعنی در مابین اول میزان
و اول حمل بعکس این باشد و چون بر معدل النهار بود یعنی در اول حمل یا میزان متساوی باشد
و بشکل بیستم انه نما امر مذکوره هر مداری که از قطب شمالی معدل النهار ابعد است اجزای قسم
ظاهر او اقل است از اجزاء قسم ظاهر مداری که اقرب است و اجزاء قسم خفی بعکس و هر مداری
که بقطب شمالی معدل النهار اقرب است اجزاء قسم ظاهر او اکثر است از اجزاء قسم ظاهر ان
مدار دیگر که ابعد است و قسم خفی بعکس پس از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی که مدار او ابعد
مدارات اجزاء بروج است از قطب شمالی تا رسیدن باول سرطان که مدار او اقرب این
مدارات است با ین قطب قوس النهار متزاید بود و همچنین ساعات النهار و قوس اللیل
و ساعات اللیل متناقص و از گذشتن آفتاب از اول سرطان تا اول جدی قوس النهار و
ساعات النهار متناقص بود و قوس اللیل و ساعات اللیل متزاید و از آنچه گفتیم معلوم
شد که اطول ایام و اقصر لیالی وقت وصول آفتابست باول سرطان و اقصر ایام
و اطول لیالی وقت وصول آفتابست باول جدی و در تقویم ساعات و دقایق مستوی
هر روزی که از طلوع مرکز آفتابست تا غروب ان بازاء ان روز ثبت کنند در جدولی
بعد از تقویم راس و در تقویم قمری بعد از جدول ماه ترکی بیاورند که بعد از این معلوم
کرده شود و رقم یکی رقم ساعات دویم رقم دقیقه و چون خواهند که ساعات و دقایق شب را
معلوم کنند ساعات و دقایق روز را از بیست و چهار ساعت که ساعات شبانروز است
نقصان کنند باقی ساعات و دقایق شب باشد و طریق نقصان کردن چنین است که ان
بیست و چهار ساعت یکی را شصت دقیقه فرض کنند و دقایق مذکوره را از ان شصت
نقصان کنند و ساعات مذکوره را از بیست و سه آنچه باقی ماند ساعات و دقایق شب باشد
و در بعضی تقاویم که منجمان خود نگاه میدارند یا اول تقویم که سوا اسطر از زیج

از اینجا ظاهر شد اجزاء ابعد از تمام مدارات



مستخرج بشود ساعات ودقایق نیم روز بنویسند چه بعضی از اعمال نجوم موقوف بر معرفت
ساعات نصف النهار است پس چون خواهند که ساعات ودقایق تمام روز معلوم کنند انرا
از اضعاف کنند ساعات ودقایق تمام روز حاصل اید اما ارتفاع کوکب بعد کوکب است
از افق یعنی قوسی است از دایره ارتفاع میان خط تقویمی کوکب وافق در فوق الارض بشرطی
که از ربع زیاده نباشد و قید فوق الارض بجهة انستکه اگر قوس مذکور بشرط مذکور در تحت
الارض بود انرا ارتفاع کوکب نگویند بلکه انحطاط او گویند وان ارتفاع که اعظم از
ان نباشد در ان مدار که کوکب بر ان بود از مدارات یومیه انرا غایت ارتفاع ان کوکب
گویند در ان مدار وان وقتی بود که کوکب بر نقاطع اعلای مدار ودایره نصف النهار بود
ولا محاله در ان وقت دایره ارتفاع بر دایره نصف النهار منطبق باشد واگر کوکب بر سمت
الراس بود هر اینه غایت ارتفاع او ربع دور بود وانغایت ارتفاع باشد مع ودرتقاویم
تمام غایت ارتفاع افتاب را در هر روزی بازاء ان روز درجدولی بعد از جدول ساعات
بیاورند بدو رقم یکی درجه ویکی دقیقه وغایت ارتفاع کواکب دیگر در تقویم ثبت کردن
مصطلح نیست اما ظل نصف النهار عبارت از سایه مقیاس است که قایم بر سطح افق باشد
در وقتی که افتاب در غایت ارتفاع باشد یعنی در وقتی که بر دایره نصف النهار باشد
نه بر سمت الراس که اگر بر سمت الراس باشد ان روز ظل نصف النهار معدوم باشد ومراد
از افق اینجا افق حسی است نه افق حقیقی که قبل از این بیان نمودیم وان صغیره ایست موازی
افق حقیقی که مماس سطح ارض باشد از جانب فوق وقاعده نصب کردن مقیاس چنانست که
اول سطح زمین را هموار کنند بروجهی که اگر اب بر ان ریزند از همه جانب برابر سیلان کند
چه اگر بعضی اجزای زمین اخفض از بعضی بود اب با نجانب اخفض میل کند چنانکه مقتضای
طبع اوست واز برای تسویه زمین التی سازند مثلث متساوی الساقین که انرا گونیا
گویند واکثر ان بود که این الترا از چوب سازند وباید که چوب ایزدو ساق بوزن برابر
باشد والا مقصود حاصل نشود بعضی زاویه راس انرا قائمه سازند بجهة امتحان زوایای
عمارات وغیرها و بر منتصف قاعده ان نشانی کنند واز راس مثلث شاقولی در اویزند

وان

و آن جسمی بود ثقیل مثل سرب که از طرف خیطی آویخته باشند و سطح زمین را چنان سازند که این
مثلث از هر طرف که بگردانند شاقول بر آن نشانه آید و چون چنین بود این سطح داخل در سطح
افق حسی بود و موازی افق حقیقی و مقیاس جسمی بود مخروط الشکل و باید که ثقیل بود تا در
موضع خود قائم بایستد و بعضی آن را از چوب سازند و قاعده آن را مثقوب ساخته سرب با آن در
آن ریزند پس دایره در این زمین هموار بکشند و مقیاس را بر این دایره نصب کنند بنوعی که
سهم مقیاس بر مرکز دایره عمود بود و جهت امتحان در سه موضع ما بین محیط دایره و راس مقیاس اندازه
گیرند اگر سه برابر باشد آن مقیاس عمود بود بر این سطح مستوی که فی الحقیقه سطح افق است و سایه که
در وقت غایت ارتفاع آفتاب از مقیاس بر این سطح افتد ظل نصف النهار بود و آن را فیء زوال
خوانند و آن لا محاله اقصر ظلی بود که در آن مدار از آن مقیاس بحصول رسد و تقدیر ظل باقسام
مقیاس کنند و مقیاس را گاهی بدوازده قسم کنند و گاهی بهفت قسم پس اگر مقیاس را بهفت بخش
کنند آن ظل را که از آن مقیاس حاصل شده باشد ظل اقدام گویند و ظل اقدام بجهت آن گویند
که عادت عوام بآن جاری شده است که تقدیر ظل بقامت خود کنند و قامت را باقدام تقدیر میکنند
و غالب آنست که طول قامت هر کسی مساوی هفت قدم او باشد و بعضی بشش قدم و نیم نیز قسمت کنند
چه قامت بعضی مردم باقدام او شش قدم و نیم می افتد و اگر مقیاس را بدوازده قسمت کنند آن ظل
ماخوذ از آن مقیاس را ظل اصابع خوانند و اصابع بجهت آن گویند که اغلب آن بود که اشیا را
بشبر تقدیر کنند یا بجهت آنکه اکثر مقیاسیکه از آن ظل گیرند شبری بود و شبر هر کس مقدار دوازده
اصبع باشد از اصابع او و هر قدمی را بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین هر اصبعی را و در تقویم
نام در جدول آخر صفحه یمنی فیء زوال هر روزی را باصابع یا باقدام بازاء آن روز وضع کنند
تا اگر کسی را احتیاج بفیء زوال افتد از تسویه زمین و نصب مقیاس و انتظار رسیدن ظل بغایت
قصر و تقدیر آن فارغ باشد و رقم یکی در قدم یا اصبع اگر استخراج از بجهت ظل اصابع کرده
باشند یا قدم اگر بحسب اقدام کرده باشند و دویم دقیقه از اصبع یا قدم و گاه باشد که
دو جدول آورند در یکی ظل بحسب اصابع ثبت کنند و در دیگری بحسب اقدام

باب هفتم

در معرفت نظر و تناظر و انتکاث و تحویل و عکس چون دو کوکب از کواکب سیاره در یک جزو

ز فلك البروج یعنی منطقة البروج بجمع با یعنی که یکنصف دایره که متحد باشد بقطبین بروج
بطرفین خط تقویمی هر دو کذرد از انسبت بحال کوکب بحالی قران ونسبت بحال هر دو مقارنه
کویند و این مقارنه حقیقی است و اکر در انحال خط تقویمی هر دو بر یکدیکر منطبق باشد انرا
مقارنه عرض حقیقی کویند و اکر دو خط از بعض خارج شوند و بمرکز هر دو بکذرند و در سطح
یکنصف دایره متحد بقطبین بروج باشند انرا مقارنه مرئی خوانند و اکر خطین منطبق
باشند انرا مقارنه عرضی مرئی خوانند لیکن غیر دو نوع مقارنه حقیقی در تقویم تحریر کردن
متعارف نیست و چون شصت درجه یعنی سدسی از منطقة البروج بعد باشد میان ایشان
یعنی میان موضعین این دو کوکب انرا التسدیس کویند ولا محاله یکی در برج سیم دیکری باشد
یا در برج یازدهم و اکر میان موضعین ایشان نود درجه بعد باشد که ربع منطقة البروج است
انرا تربیع کویند و هر اینه یکی در برج چهارم دیکری باشد یا در برج دهم باشد و اکر
بعد صد و بیست درجه باشد که ثلث منطقة البروج است انرا تثلیث خوانند ولا محاله
یکی در برج پنجم دیکری باشد یا در برج نهم و هر یك از این سه نوع دو صنف باشند ایمن
و ایسر چه اکر کوکب تحتانی در این اوضاع بتوالی بیشتر از فوقانی باشد ایمن باشد و اکر
فوقانی بتوالی بیشتر باشد ایسر و اهل احکام کویند اتصال ایمن را از ایسر در اثر تقویست
و چون صد و هشتاد درجه که نصف منطقة البروج است بعد باشد انرا مقابله خوانند
چه در این وقت موضع هر یك از کوکبین مقابل موضع هر یك از کوکبین مقابل موضع ان
دیکری باشد یعنی در برج هفتم یکدیکر باشند و اهل احکام ابعاد دیکر را غیر از این چهار بعد
که اینها را مقادیر انظار خوانند بجهة عدم تاثیر اعتبار نکرده اند و بدایت و نهایت ابعاد
اکر چه در بروج مختلفند اما در درجه و اجزای ان متحد باشند و هر یك از این پنج نوع را که
مقارنه و تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله است نظر و اتصال و مشاکله نظری کویند و بعضی
مقارنه را اتصال بجرم خوانند و باقی نظرات را اتصال بشعاع و موضع قران از مطرح شعاع
قران و نهایت ابعاد معتبره را در سایر نظرات مطرح شعاع ان نظر کویند و کوکب تحتانی را
در این امور ناظر و متصل و دافع تدبیر کویند و ان دیکر را منظور الیه و متصل به و قابل

تدبیر نیرین و قمر در این احوال دائما متصل باشد و زحل دائما متصل به و سایر کواکب متصف

به دو صفت توانند چنانکه بر خبیر بصیر ظاهر است و صور انظار بحسب تقسیم فلک بر این

گونه است دیگر مزاجات و ممازجات و امتزاجات گویند

بسبب کثرت اتصال قربا سایر کواکب و امتزاج

دادن طبایع ایشان به یکدیگر و قران

نیرین را اجتماع خوانند بجهة آنکه احکام

شمس را مذکر گیرند و قمر را مونث

و این وضع بمنزلهٔ ملاقات ایشان بود و

شاید که این اصطلاح بنابر مناسبت کلام

رب العزة باشد که و جمع الشمس و القمر و

مقابلهٔ ایشان را استقبال گویند بسبب آنکه قمر از شمس

بعد از مقابله در طلوع مبادرت نماید یعنی پیشی گیرد و مع هذا روز بروز متقارب

باو شود پس مستقبل او باشد چنانکه قبل از مقابله بسبب عکس این دو وضع مستدبر

او بود و بجهة این مبادرت که او را در اینحال بدر گویند و بعضی گویند بدر ماخوذ است

از بدره عین یعنی بدره که مملو باشد از زر و یا چشم که مملو باشد از دمع چون در این

صفحه قمر از نور پر میشود و از این جهة است که منجمان استقبال را امتلا نیز گویند و قران

آفتاب را با یکی از خمسهٔ متحیره احتراق آنکوکب گویند بسبب تشبیه شمس با تش و اختفاء

کوکب تحت شعاع او با احتراق و مقارنهٔ یکی از کواکب سیاره را با یکی از عقدتین قمر مجاسده

آنکوکب با العقده گویند که بمعنی ملاصقه است و بعضی از داخل نظرات دانند و غیر از

مقارنه نظر دیگر را احکامیان با عقدتین اعتبار نکنند چه ایشان از نور و شعاع نیست و

اخیا عقدتین قمر در مجاسده دون عقدتین کواکب دیگر بجهة آنستکه ایزد و عقده بعالم سفلی

اثر بند و خسوف و کسوف که دو امر عظیمند در این دو عقده حادث میشوند و سفلیین را با

آفتاب غیر از احتراق اتصالی نظری دیگر نباشد زیرا که مرکز جرم آفتاب و مرکز تدویر

هر یک از سفلیین دائما مسامت یکدیگرند تقریبا و از اینجهة است که حرکت وسط ایشان را
مثل حرکت وسط شمس گرفته اند تا مسامتت مختل نشود پس لاجرم این دو کوکب در ذروه و حضیض
تدویر خود محترق گردند و چون از ذروه و حضیض مزایلت نمایند هر اینه در یکی از دو طرف
آفتاب باشند که آنرا طرف صباحی و طرف مسائی گویند و هرگز از آفتاب زیاده از آنچه
مقتضای نصف قطر تدویر ایشانست دور نشوند و غایت آن در زهره چهل و هفت درجه است
و در عطارد بیست و هفت درجه پس این دو کوکب را با آفتاب الا احتراق نظری دیگر صورت
نبندد چه مقدار نظر تسدیس که اقل مقادیر انظار است شصت درجه است و بعضی که
سفلیین را با آفتاب نیست و در باب سیم اشاره بان شده است همین است و ایشان را یعنی
سفلیین را با یکدیگر غیر از قران و تسدیس نظری دیگر نباشد بسبب آنکه مرکز تدویر
این دو کوکب چنانکه گفتیم دائما مقارن یکدیگرند پس هیچ شک نیست که اینها را با یکدیگر
قران متصور است و چون اتفاق افتد که هر یک در طرفی از طرفین آفتاب باشند هر اینه
میان ایشان تسدیس نیز ممکن بود چه غایت بعد ایشان در اینحال از یکدیگر بقدر مجموع
غایت بعد هر یک از آفتاب که آن از هفتاد درجه متجاوز است تواند رسید و ظاهر است
که حد تسدیس شصت درجه بیش نیست لیکن بمقدار نظرات دیگر نرسد چه حد تربیع که
اقل مقادیر انظار است بعد از تسدیس نود درجه است اما تناظر که از آنها است و مشاکله هم
گویند دو نوع است یکی تناظر نوری و آنرا تناظر زمانی و اتفاق طریقت نیز گویند و آن
بودن دو کوکب سیار است در دو طرف اول سرطان یعنی نقطه انقلاب صیفی بر وجهی که
بعد موضع هر یک از ایشان یعنی از آن دو کوکب از آنجا یعنی از سر سرطان متساوی
باشد و لا محاله این بعد در یک کوکب بر توالی بروج باشد و در دیگری بر خلاف توالی
مثلا چون کوکبی در ده درجه ثور بود و دیگری در بیست درجه اسد هر اینه میان
ایشان تناظر بود چه بعد هر یک از راس سرطان یکبرج و بیست درجه است اول بر
توالی و ثانی بر خلاف توالی و این نوع را اتفاق طریقت بسبب آن گویند که دو جزو از
منطقة البروج که متساوی البعد بوند از نقطه انقلاب چنانکه سبق ذکر یافت در مطالع

مشتمل

ششم یکدیگر رسم کنند پس هر دو دایره طلوع یکی طلوع متفق باشند و یومی زمانی بسبب آنکه زمان
نهار یکجزو و همچنین زمان لیل او با زمان نهار و زمان الجزو دیگر مساوی بود چه هر دو بر
یکمدار باشند و تناظر مطلعی یعنی نوع دویم از این دو نوع تناظر تناظر مطلعی است و آنرا
اتفاق قوت نیز خوانند و آن بودن دو کوکبست از دو طرف اول حمل یعنی نقطه اعتدال ربیعی
بروجهی که بعد منزل ایشان از ابتدا تساوی باشد و این بعد نیز در یک کوکب بر توالی بود و در
دیگری برخلاف توالی بود مثلا چون کوکبی در پنج درجه دلو بود و دیگری در بیست و
پنج درجه ثور هر آینه میان این تناظر واقع شود چه بعد هر یک از راس حمل یکبرج و بیست
و پنج درجه بود اول بر توالی و ثانی برخلاف توالی و این نوع را مطلعی بسبب آن گویند
که چون معدل النهار و منطقة البروج که دو دایره متقاطعند هر آینه قسی منطقة البروج
که بحرکت معدل متحرک باشند متفاوت المدة طلوع کنند و لامحاله آن مدة قوسی بود از
معدل النهار که با آن قوس از منطقه طالع شود و آنرا مطالع آن قوس منطقه خوانند
و در کتب هیئت مبین شده است که مطالع دو برج یا دو جزو متساوی البعد از اول حمل که
تناظر در آن متحقق میشود متساوی بود و اتفاق قوت بسبب آن گویند که مطالع هر یک
از دو جزو مذکور چنانکه گفتیم مساوی مطالع آن دیگری است پس قوت یکی مثل قوت آن دیگری
باشد در طلوع و غروب چه حرکت بمقدار قوتست و چون در حرکت مساوات بود در
قوت نیز مساوات باشد و چون کوکب متوجه نظر یا تناظر کوکب دیگر یا متوجه مجاسده
یکی از عقدتین قمر شود و پیش از رسیدن بحقیقت آن نظر یا تناظر یا مجاسده حرکت یک کوکب
از آن دو کوکب قریب بعین اتصال یا کوکب قریب بمجاسده احدی العقدتین متغیر شود بآن
که بعد از استقامت یا رجعت یا سرعت یا بطوء راجع یا مستقیم یا بطئی یا سریع شود و
بسبب یکی از این عوارض آن نظر یا تناظر یا مجاسده باطل شود و آن بطلان را انتکاث گویند
و این معنی در نظرات میانه قمر و سایر سیارات صورت نبندد و هم چنین میانه شمس و هر یک
از متحیره چنانکه بر عالم علم هیئت مخفی نیست و انتکاث در لغت بمعنی عهد شکستن و تاب
از ریسمان باز دادن است و وجه تسمیه ظاهر است و اهل احکام انتکاث را دلیل عهد شکستن

وپیشانی از کارها وفنا میکرداند اما تحویل که از احلول نیز کویند عبارت از انتقال نقطه
ایست از اخر برجی باول برج بعد از ان واکر انتقال ان نقطه از اول برج باخر برج مقدم باشد
انرا عکس کویند یعنی عکس تحویل ومراد از نقطه مراکز کواکب وعقدتین قمر ونقطه اوج
از سیارات وجوزهرات خمسه متحیره است لیکن ثبت تحویل اوج وجوزهرات خمسه متحیره
در تقویم مشهور نیست وبعضی نقل کردن کوکب را از موضعی بموضع دیکر مطلقا نیز تحویل
کویند وتحویل قمر را از برجی برجی اصطلاحا انتقال کویند ودر تقویم نظرات افتاب
وخمسه متحیره وتناظرات وانتکاث وتجاسد وتحویل وعکس ایشان که لازم رجوعست
وعکس راس قمر را نه عکس ذنب اورا چه ان بمقایسه معلوم شود در صفحه مبنی بر حاشیه یعنی در
جدول اتصالات کلیه ثبت کنند وشب وروز وساعات کذشته از ان شب وروز که این
اوضاع واحوال در ان واقع شود تعیین کنند وعلامات اینها که مذکور شد اینست علامت
مقارنه د وعلامت تسدیس س وعلامت تربیع ع وعلامت تثلیث ث واز اهر که نقطه
نکذارند چون قرینه بر ان دالست ل علامت مقابله است واستقبال وجهة تمیز حرف ها را
بلام مقابله الحاق کنند وچنین نویسند له علامت اجتماع واز عین تربیع بمقایسه متمیز است
ق علامت احتراق جا علامت تجاسد ظر علامت تناظر یل علامت تحویل ل علامت [illegible]
وتمیز او از علامت استقبال بقرائن میسر است م علامت [illegible] انتکاث وعکس را مصرح
نویسند وکاه باشد که علامت انتکاث کاث نویسند واز اهمیه منقوط سازند هم
چنین کاه باشد که علامت تجاسد را باراس معس ویا ذنب معب نویسند ودر این زمان
این بیشتر متعارف ومصطلح است وچون تناظر مطلعی باشد جهة تمیز بر بالای علامت ان
تناظر حرف ع نویسند واکر یومی باشد حرف م نویسند واکر ثبت یکی از این دو حرف التزام
کنند هم مقصود حاصل شود وبعضی علامت تناظر زایرا که همان یومی باشد ظر نویسند
وعلامت تناظر مطلعی ظم ودر نظرات وتناظرات اول علامت نظر یا تناظر ثبت کنند
پس علامت یک کوکب متصل بنظر یا تناظر که فلک او تحت ان فلک ان کوکب دیکر باشد ثبت
کنند پس علامت ان کوکب دیکر که متصل به است پس علامت دو روز اکر اتصال دو روز باشد

باشد

یا شب اگر اتصال در شب باشد پس علامت یکی از ایام اسابیع ملحق بعلامت روز یا شب
پس علامة ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که دران روز یا شب اتصال واقع
شده باشد و اینها همه مشروطست باینکه در محاذی رقم اثر روز ثبت شود اگر مسافت صالح
بوده باشد والا نزدیک بان و در احتراقات خمسه متحیره علامة شمس نویسند چون علامة
احتراق مشعر است باینکه قران کوکب با شمس است و رقم احتراق متصل بعلامة کوکب محترق
نویسند در مجاسده اول رقم مجاسده نویسند و بعد ازان رقم کوکب و بعد ازان رقم
عقده راس یا ذنب و اگر علامت مجاسده معکس یا معنب باشد اول رقم کوکب نویسند
پس رقم مجاسده یعنی معکس یا معنب و علامة روز یا شب و اسابیع و ساعات و دقایق بطریق
مذکور ثبت نمایند یعنی بترتیبی که در نظرات و تناظرات مذکور شد ثبت نمایند و در
انتکاث بعد از کتابت لفظ انتکاث یا علامت آن هر کدام اختیار کرده باشد علامة نظر
اگر انتکاث نظریه باشد یا تناظر اگر تناظریه باشد یا مجاسده اگر مجاسدی باشد نویسند
پس علامت کوکب متحاق از دو کوکب که در اتصال ایشان انتکاث واقع شده باشد پس علامة آن
کوکب دیگر یا علامت یکی از عقدتین اگر انتکاث در مجاسده باشد بر این قیاس که در نظرات و
غیرها مذکور شد و در انتکاث ساعات و دقایق نویسند الا نادراً زیرا که دریافتن وقت آن
متعسر است خصوصاً در علویین و در تحویلات اول علامت تحویل ثبت کنند پس علامة کوکب
محول پس علامت برج محول الیه چه برج محول عنه بقرینه معلوم میشود پس علامت روز یا شب و ایام
و اسابیع و ساعات و دقایق بر قیاس نظرات و غیرها و بعضی تحویل شمس را بهر برج بحمره
یا ملون دیگر غیر سواد نویسند اهتمام ایشان بیشتر است و بر این قیاس یعنی بر قیاس تحویل
عکس ثبت کنند چنانکه اول لفظ عکس نویسند پس علامة کوکب عاکس یا راس پس علامت برج
معکوس الیه و بعضی چون خواهند که عکس را ثبت کنند بعد از علامة کوکب یا راس لفظ الی
نویسند ظاهراً سببش آن باشد که لفظ عکس که بمعنی رد است در عرف نحاة بالی متعدی باشد
و بر خبیر بصیر ظاهر است که ایراد آن بیفایده است و اگر نظر یا تناظر یا غیر آن از تحویلات و
مجاسدات و آنچه بعد از این خواهد آمد از رسیدن کوکب بمواضع معینه در نیم روز یا نیم شب

واقع باشد بجهة تخفیف کتابت بجای علامات ساعات ودقایق رقم ث که علامة نصف است بنویسند
ودر تقویم قمری ساعات ودقایق از اینجا که مذکور شد متروک باشد وتناظر نیز در اینزمان
ببعضی لادر تقویم تمام نونویسند **باب ششم** در معرفت شرف وهبوط کواکب واوجات
وحضیضات ایشان براذهان مستقیمه مخفی نماند که اهل احکام نجوم بالهام وکهانه وتجربه
وقیاس از حلول کواکب در هریک از بروج ونحوای آن ادراک تاثیرات سعد ونحس کرده اند
وانرا اعتبارات نموده یکی از انجمله اعتبار شرف وهبوط کواکبست چنانکه هر کوکبی را
در برجی ودرجه نوع قوتی یافته اند وانرا شرف انکوکب نامیده اند یا ضعفی وانرا هبوط
آن کوکب گفته اند پس مصنف بصدد بیان موضع شرف وهبوط هریک در آمده میفرماید که شرف
آفتاب در نوزدهم درجه حمل است وشرف قمر در سیم درجه ثور وشرف زحل در بیست و
یکم درجه میزان وشرف مشتری در پانزدهم درجه سرطان وشرف مریخ در بیست وهشتم
درجه جدی وشرف زهره در بیست وهفتم درجه حوت وشرف عطارد در پانزدهم درجه
سنبله ودر عقدتین نیز قمر اعتبار شرف کرده اند وگفته اند شرف راس در سیم درجه جوزا
است وشرف ذنب در سیم درجه قوس وچنانکه اهل عربیت اول تتبع واستقراء کلام عرب
کرده اند ودر ثانی الحال بجهة ضبط قواعد نحو دلائل استحسانی ایراد نموده اند همچنین
اهل احکام بعد از تجربه وقیاس دلائل ونکات مستحسنه بجهة امر معتبرات در مداخل خود مذکور
ساخته اند واعتبار اشراف از بیوت طالع عالم کنند وگویند سرطان طالع عالم است چون
اوتاد آن زایجه که طالع وعاشر وسابع ورابع است هر اینه بروج منقلبه اند سزاوارانست
که شرف شمس وکواکب علویه که ابطاء سایر سیاره اند در این بروج باشند تا مقاومت آن انقلاب
کنند پس شرف مشتری که کوکب حیات وبقاست لایق آنستکه در سرطان باشد که وتد طالع
عالم است چه طالع متعلق بجسد ونفس است وشرف آفتاب که پادشاه کواکبست مناسب آنستکه
در حمل باشد که بیت عاشر است چه عاشر اعلی بیوتست ومتعلق است بحکومة ودولت وشرف
زحل که کوکب هیبت وفلاحت است موافق آنستکه در میزان بوده باشد که بیت رابع است
چه رابع خانه ضیاع وعقار است وشرف مریخ که کوکب مخالفت وعداوت است لایق آنستکه

درجه جدی

در جگر باشد که بیت سابعست چه سابع خانه اضداد و خصومتست و شرف قمر که خلیفه و معبر آفتابست اصل آنستکه در چهار شرف او باشد پس ثور که مجاور حمل است شرف قمر بود و حوت زهره سعد است و کوکب اهتمام و نظافت و بیت نهم متعلق است بدیانت و تقوی و طهارت تا بایل که خانه نهم که برج حوت است شرف او باشد و شرف عطارد که کوکب عقل و علم و فراست و کتابت است سزاوار آنستکه در سنبله باشد که برج ششم است و بیت ثالثست چه بیت ثالث متعلق بعلم و ادب و تعلیم و تعلم و چون موضع شرف هر یک از این کواکب ناظر است بطالع و عقدتین قمر از کواکب نیستند اولی آنستکه شرف ایشان در موضعی باشد که از طالع ساقط باشد و بیوت ساقطه دوم و ششم و هشتم و دوازدهم است پس از اینها بیت دوازدهم را بجهت شرف راس اختیار کرده اند که جوزاست بجهت مجاورت او بثور که شرف قمر است و چون ذنب مقابل راس است پس باید که شرف او نیز مقابل شرف راس باشد پس قوس که مقابل جوزا است و از بیوت ساقط است شرف او باشد و معرفت طالع و سایر بیوت و منسوبات هر یک بعد از این بتفصیل معلوم گردد انشاء الله تعالی و اهل این فن گویند که بودن کوکب در برج شرف مثل شخصی باشد که در مملکت خود با حکومت با سلطنت باشد و موضع هبوط هر یک از اینها یعنی از این کواکب در درجه مقابل شرف ایشان باشد یعنی در برج هفتم بهمان درجه و مخفی نماند که دو درجه متقابل در فلک ضد یکدیگرند و هم چنین دو برج چه اگر یکی از آن فوق الارض بود دیگری تحت الارض باشد و اگر یکی طالع باشد دیگری غارب بود و اگر یکی در سمت الراس بود دیگری در سمت القدم باشد و اگر یکی صاعد بود دیگری هابط باشد در انحطاط پس ضد یکدیگر باشند و چون هبوط در تاثیر نیز ضد شرفست باید که در موضعی باشد که مقابل موضع شرف بود بناء علی هذا هبوط شمس در نوزدهم درجه میزانست و هبوط قمر در سیم درجه عقرب و هبوط زحل در بیست و یکم درجه حمل و هبوط مشتری در پانزدهم درجه جدی و هبوط مریخ در بیست و هشتم درجه سرطان و هبوط زهره در بیست و هفتم درجه سنبله و هبوط عطارد در پانزدهم درجه حوت و هبوط راس در سیم درجه قوس و هبوط ذنب در سیم درجه جوزا و منجمان در اعتبار درجات خلاف جمهور کرده اند بنوعی که سبب الفضلا

طلضکا
یعنی هبوط زحل در بیست و یکم درجه حمل

بطیه
هبوط مشتری در جدی پانزدهم درجه

ججکح
هبوط مریخ در سرطان ٢٨ درجه

سویط
هبوط شمس در میزان نوزدهم درجه

اههکز
هبوط زهره در سنبله ٢٧ درجه

دیایه
هبوط عطارد در حوت ١٥ درجه

و املح العلماء غیاثا منصور ادر مواقع النجوم ایراد فرموده اند و میانه جمهور نیز خلافست
در انکه اطلاق شرف و هبوط بر همان درجه باید کرد یا بر تمام برج یا بر اوایل برج تا درجه
شرف اینست که مصنف بصدد بیان مذهب مختار در اطلاع میفرماید که برج شرف همه با شد
و از ان هبوط نیز همه هبوط الا انکه ان درجه اقوی بود پس چون کوکب ببرج شرف یا هبوط
تحویل کند ابتدای قوت هر یک بود و روز بروز متزاید میشود تا ان درجه و انجا در کمال
قوت بود و بعد از ان شروع در تناقص کند تا که در حین حلول ببرج دیگر منتفی شود و بعضی
بر این رفته اند که هر کوکبی را بعد از درجه شرف حدیست که شرف انجا منقطع میشود و
الحد افتاب را تا بیست و پنجم درجه حملست و ماه را تا بیست و سیم درجه ثور و مشتری را تا بیست
و ششم درجه سرطان و مریخ را تا اخر جدی و زهره را تا دوازدهم حمل و عطارد را تا بیست
و یکم سنبله و در تخصیص درجات باین طائفه دلیل بسیا گفته اند و اکثر از ان خرافات بیش
در خاطر قرار نمیابد حقیقت الشان که در این اعتبار مانند کم در جمیع اعتبارات احکامیان
متشبث بتجربه سلف شوند و متعرض دلیل نشوند کما قال امام هذه الصناعة ابو الحسن
کیا کوشیار الجیلی فی مجمل الاصول و من المتفردین بالعلم الثانی ای الاحکام من یاتی علی
جزئیاته بحجج علی سبیل النظر و الجدل و یظن انها البرهان فالذی ینبغی ان یعتقد فی
هذا العلم انه یدرک بالتجربة و القیاس **اما** اوجات کواکب چون مصنف از تحقیق شرف
و هبوط کواکب فارغ شد شروع کرد در تحقیق مواضع اوجات و حضیضات ایشان بدانکه
اوج در لغت معرب او کست و انکلمه ایست هندی بمعنی علو چه ابعد نقطه ایست از محیط خارج مرکز
نسبت بمرکز عالم **و اما** حضیض کلمه ایست عربی الاصل بمعنی پستی چه اقرب نقطه ایست از محیط
خارج مرکز بمرکز عالم و بلغت یونانی اوج را افیجیون و حضیض را افریجیون کویند و چون حقیقت
اوجات کواکب در ضمن بیان هیئت افلاک جزئیه مبین ساخته ایم اینجا حاجت بتکرار نیست
پس کوئیم تقویم اوج که انرا بیجا زنبی اوج کویند قوسی بود از منطقة البروج میان اول حمل و موضع
اوج بر توالی و مراد بموضع اوج طرف خطی بود که از مرکز عالم بمرکز خارج شود و بنقطه اوج گذشته
بفلک اعلی منتهی شود اگر نقطه اوج در سطح منطقة البروج باشد چنانکه در شمس است

والآخر نقاطع دایره عرضیه ایست که بطرف خط مذکور گذرد با منطقة البروج آن تقاطع
که اقرب است بطرف خط مذکور چنانکه در سایر کواکب است و چون ممثلات سوی ممثل قمر بحرکت
ثوابت متحرک کنند هر اینه اوجات این کواکب که نقطه شخصیه ایست از ممثلات نیز با تحرک متحرک
باشد و از اینجهة است که مصنف در تحقیق مواضع اوجات رعایة تاریخ کرده میفرماید که
در اول سال اربعمائه ملکشاهی بحساب زیج خاقانی موضع اوج آفتاب یعنی انتهای قوس
مذکور در دوم درجه سرطان بود و موضع اوج زحل در سیزدهم درجه قوس و موضع
اوج مشتری در دوم درجه میزان و موضع اوج مریخ در نوزدهم درجه اسد و موضع
اوج زهره در بیست و دوم جوزا و موضع اوج ممثل عطارد یعنی اوج مدیر او نه اوج
حامل او در پنجم درجه عقرب و موضع حضیض هر کدام دائما در مقابل موضع اوج ایشان
باشد یعنی در برج هفتم بهمان درجه چه اوج و حضیض دو نقطه متقابلند از فلک مگر
اوج و حضیض عطارد که با یکدیگر متقابل نیستند بلکه حضیض حقیقی او که عبارت از اقرب
ابعاد مرکز تدویر او است بمرکز عالم نزد نقطه تثلیث اوج مدیر است چنانکه اهل هیئت باستقراء
معلوم کرده اند پس عطارد را دو حضیض باشد یکی حضیض مدیر که مقابل اوج مدیر است و دوم
حضیض حقیقی که نزد نقطه تثلیث او است و در اول سال نهصد و هیجده ملکشاهیه که زمان
تحریر اینست بحساب زیج جدید الغ بیکی اوج آفتاب در چهار درجه و چهل و دو دقیقه
و پنج ثانیه سرطان بود و اوج زحل در نوزده درجه و یازده دقیقه و سی و هشت ثانیه قوس
و اوج مشتری در یک درجه و چهل و هفت دقیقه و سی و هشت ثانیه میزان بود و اوج مریخ در
بیست و چهار درجه و دوازده دقیقه و پنجاه و پنج ثانیه اسد و اوج زهره در بیست و چهار
درجه و چهل و یک دقیقه و سی و دو ثانیه جوزا و اوج عطارد در شش درجه و چهل و چهار
دقیقه و سی و پنج ثانیه عقرب و مخفی نماند که آنچه مصنف از زیج خاقانی نقل کرده با آنچه ما از
زیج جدید استخراج کردیم با آنکه حرکت بین التاریخین منظور داریم تفاوت بسیار میکند
والله اعلم بحقیقة الحال انه هو خیر الواقفین و اسرع الحاسبین و اگر کسی اراده کند که در سالها
بعد از این مواضع اوجات را بداند بعدد هر سال که از این تاریخ گذشته باشد پنجاه و دو ثالثه

بر موضع

بر موضع اوج هر کوکب افزاید مطلوب حاصل آید و از مواضع اوجات موضع رأس هر یک از
خمسهٔ متحیره را نیز استنباط توان نمود چنانکه پنج برج از اوج زحل ودو برج و بیست ودو
درجه از اوج مشتری و سه برج وچهار درجه از اوج مریخ و سه برج از اوج زهره نقصان
کنند و سه برج بر اوج عطارد افزایند باقی یا حاصل موضع رأس هر یک از این کواکب باشد
و در تقویم شرف وهبوط آفتاب وخمسهٔ متحیره و رأس را یعنی وقت وصول هر یک را باول
درجهٔ شرف وهبوط را در صفحهٔ یمنی در میان اتصالات کلیه نویسند چنانکه اول علامت
شرف یا هبوط نویسند پس علامت کوکب یا رأس ملحق بعلامت شرف یا هبوط و اتصال باشد
پس اسابیع وساعات ودقایق بطریق نظرات ثبت کنند وهم چنین رسیدن کواکب مذکوره
یعنی آفتاب ومتحیره را باوجات وحضیضات ایشان بمثل این طریقه که مذکور شد در میان
اتصالات کلیه ثبت کنند بر طبایع مستقیمه مخفی نماناد که اکثر منجمان مشهور را در این
موضع خطائی واقع شده است بس فاحش وبنای آن چنانست که اهل رصد در شمس وصاحب زیج
نقطهٔ دیگر را غیر اوج اوج نامیده اند و آنرا در زیجات ثبت کرده بنابر سهولت که در
عمل ظاهر میشود و بنای آن اینجا لایق نیست و اینجماعت از بی بضاعتی چون پی بحقیقت این
امر نبرده اند وقت رسیدن این کواکب را بان نقطه بعقیدهٔ آنکه اوج است استخراج کرده
در تقاویم ثبت میکنند و حال آنکه کواکب هنوز باوج حقیقی واصل نشده چه اوج حقیقی
در شمس متاخر است از آن نقطه بدو درجه تقریبا و در زحل هفت درجه و در مشتری
بدو ازده درجه و آنچه در اوج گفتیم در حضیض نیز بعینه وارد است کما لا یخفی بر اولی
الالباب ظاهر است که اثر باوج وحضیض حقیقی مترتب است نه بر اوج وحضیض اعتباری
وعلامت شرف کوکب ف باشد واز هبوط ط واز رسیدن کوکب باوج ج واز رسیدن
او بحضیض ض یا حضه ودر اکثری از تقاویم علامت شرف را بجهت آنکه مشتبه با جراف نشود
وهم چنین هبوط را به تبعیت شرف بحمرت یا لونی دیگر غیر سواد نویسند و فرد هر اجتماع
واستقبالی در اوج نباشد در هر برجی که او را با آفتاب باشد در حضیض بر ارباب فهم
وفطرت پوشیده نماند که صانع این مصنوعات عالیه بحکمت ازلیه چنان ساخته است که خط

وسطی شمس دائماً یا مقارن مرکز تدویر قمر و نقطهٔ اوج اوست یا متوسط میان ایشان
و بیانش آنستکه چون این هر سه با یکدیگر در نقطهٔ از فلک البروج مثلاً در اول حمل مجتمع شوند
هر شبانه روزی مرکز تدویر قمر که بحرکت حامل متحرکست بیست و چهار درجه و بیست و دو دقیقه
بتوالی از آن نقطه حرکت کند و اوج بحرکت مایل و جوزهر بمقدار یازده درجه و دوازده دقیقه
بخلاف توالی از آن نقطه مزایلت نماید و چون این هر دو فلک یعنی حامل بمقدار مذکور
حرکت نداو بر دارد کنند پس بعد مرکز تدویر از خط وسطی شمس سیزده درجه و ده دقیقه
ماند و چون خط وسطی شمس پنجاه و نه دقیقه بتوالی حرکت کند لامحاله بهمین مقدار مرکز
تدویر نزدیکتر و از اوج دورتر شود و مابین او و هر یک از اوج و مرکز تدویر دوازده درجه
و یازده دقیقه شود و از اینجهت است که حرکت حامل را بعد مضاعف خوانند یعنی بعد مرکز تدویر
از خط وسطی شمس چون مضاعف کنند بعد مرکز تدویر از اوج حاصل آید و از آنچه گفتیم
لازم می آید که مرکز تدویر قمر همیشه در اجتماع و استقبال وسطی در اوج باشد و در تربیع
که او را با خط وسطی شمس افتد در حضیض و وسطی که ماه را با آفتاب است در باب سیم موعود
همین است پس مرکز تدویر هر ماهی دو بار باوج و دو بار بحضیض رسد و اینکه مصنف بجای مرکز تدویر
ذکر قمر کرده و از ذکر اجتماع و استقبال مطلق اجتماع و استقبال حقیقی خواسته نه وسطی
و همچنین از تربیع مراد او تربیع حقیقی است نه وسطی ظاهر است که قصد تقریب کرده **باب نهم**

در معرفت طالع اجتماع و استقبال و جزو ایشان طالع در اصطلاح قوم جزو یست از منطقة
البروج که در وقت مفروض بر افق شرقی باشد یعنی بر طرف شرقی افق حقیقی پس اگر آن وقت زمان
ولادت شخصی بود آنرا طالع الشخص گویند و اگر در اول سال شمسی بود آنرا طالع سال
گویند و اگر وقتی دیگر بود آنرا بآن وقت اضافه کنند و آنچه بر افق غربی باشد در اینوقت هم
از منطقة البروج آنرا سابع گویند و آنچه از منطقة البروج در اینوقت بر دایره نصف النهار باشد
از طرف فوق الارض آنرا عاشر گویند و از طرف تحت الارض رابع و هر خانه که بعد از طالع بود
بر توالی آنرا ثانی گویند و آنچه بعد از ثانی بود ثالث و همچنین تا آخر که تا سنعشر است و ثانی
عشر متصل بطالع و تفصیل این اجمال بر وجهی کمال آنستکه اهل تنجیم فلک البروج را

در معرفت طالع اجتماع و استقبال

بدوازده قسم تقسیم کنند و آن را تسویة البیوت خوانند و این تقسیم بواسطهٔ شش دایرهٔ عظیمه
باشد یکی از آن جمله افق است که بر مبدأ قسم اول و هفتم که طالع و سابع است گذرد و دوم دایرهٔ
نصف النهار که بر مبدأ قسم دهم و چهارم که عاشر و رابع است گذرد و چهار دایرهٔ دیگر در مبادی بیوت
اربعه که از این دو دایره محصور میشود اصلا اختلاف نیست و تحدید امتیاز ما بینها علی التعیین
نموده اند و در مبادی سایر بیوت خلاف کرده اند آنچه جمهور بر آنند آنستکه نصف قوس شرقی
قوس النهار جزو طالع و نصف شرقی قوس اللیل از آن بسه قسم متساوی کنند و دوایر منسوبه بمبادی
این اقسام بگذرانند و آنچه مخترع استاد ابوریحان بیرونیست که آنرا اکثر محققین خوانند
آنستکه هر یک از ارباع دایرهٔ اول السموت که واقعست میان افق و نصف النهار بسه قسم متساوی
کنند و دایرهٔ اول السموت دایره باشد که بسمت الراس و سمت القدم و دو نقطهٔ مشرق و مغرب
گذرد و دوایر عظام بمبادی این اقسام بگذرانند بشرطیکه مار باشد بنقطهٔ شمال و جنوب که
دو نقطهٔ تقاطع دایرهٔ نصف النهار و افق است و آنچه معتقد جمعی حاسبست آنستکه هر یک
از دو قوس افق مذکور که واقعست میان جزو طالع و نقطهٔ جنوب و شمال بسه قسم متساوی کنند و دوایر
ارتفاع بمبادی این اقسام بگذرانند و این طریقه را محققین تزییف کرده اند چه اگر منطقة البروج
بسمت الراس بگذرد با این طریق تسویة البیوت متیسر نگردد و آنچه مستعمل مغربیانست آنستکه
هر یک از دو قوس از منطقة البروج که واقعست میان افق و نصف النهار بسه قسم متساوی کنند
و بمبادی این اقسام دوایر عرضیه بگذرانند و چون منطقة البروج بدوایر مفروضه بیکی از این
طرق بدوازده قسم شود هر قسمی را بیتی خوانند و ابتدای این اقسام را مراکز بیوت خوانند
و ابتدا از طالع کرده بر توالی بشمرند و چون شکلی مدور یا مربع بکشند و در آن دوازده خانه
رسم کنند و طریق رسم آن بحسب عادت مختلف است و بالجمله آنرا بر وجهی رسم کنند که متصل
باشد بعضی از این خانها ببعضی دیگر و خانهٔ دوازدهم که اخیر بیوتست متصل بخانهٔ اول باشد
و در هر خانه در شبه اول یکی از بیوت دوازده گانه را یعنی قوسی از منطقة البروج که واقع
باشد میان اول حمل و مرکز آن خانه بر توالی ثبت کنند و مواضع کواکب سیاره و عقدتین را در
در هر خانه از آن خانها که افتند نیز ثبت کنند و آنرا یعنی آن شکل را زایچه خوانند که مأخوذ

ازنها

از زیج که معرب زه یا زیه و آن خطی است که بنّا یا نزاد راستی اعمال رصد بآن رجوعست و در صحاح مذکور است
که اصمعی گفته است که بر من ظاهر نیست که لفظ زیج عربی الاصل است یا معرب و بعضی گفته اند که زیج از یجه شوت است
از زالیش بفرمنیز آنکه اکثر استعمال در موالید است اما جزو اجتماع جزویست از منطقة البروج که در آن نیّرین اجتماع
واقع باشد یعنی جزوی که موضع نیّرین در آن متحد باشد و جزو استقبال جزویست هم از منطقة البروج که در آن
جزو استقبال واقع باشد و در حقیقت استقبال در دو جزو متقابل متحقق میشود لیکن چون اهل تنجیم یک جزو را
ثبت نمایند آن جزو دیگر بمقایسه معلوم شود پس اگر استقبال در روز بود آن جزو یعنی جزو استقبال موضع
آفتاب بود بجهة آنکه در آن هنگام آن جزو که موضع آفتابست فوق الارض بود و ایشان جزو فوق
الارض را در استقبال اعتبار کنند و اگر استقبال در شب بود موضع قمر جزو استقبال بود چه در آن وقت
آن جزو که موضع قمر است فوق الارض باشد و اگر اتفاق افتد که استقبال در احد طرفی حقیقی نهار دست دهد
در اینحال جزو استقبال موضع آن نیر بود که بافق شرقی بود و در تقویم تام رسم چنینست طالع و عاشر
اجتماع و استقبال مقرون با جزو ایشان در جدول اما در یکی دیگر بین جدول الاتصالات کلیه بیارند
باین طریق که اول علامت اجتماع و استقبال ثبت کنند پس علامت روز یا شب متصل بیکی از ایام اسبوع
پس ایام شهر عربی هلالی پس اسم الشهر و ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که در آن اجتماع
یا استقبال واقع شده باشد پس طالع اجتماع و استقبال برقم وضع کنند اول رقم برج دویم درجه
سیم دقیقه و براین قیاس یعنی بر قیاس طالع هر یک از عاشر جزو و البته رقم ثبت کنند و چون طالع و عاشر ثبت
بود هر اینه سابع و رابع بمقایسه معلوم گردد چه سابع در مقابل طالع باشد و رابع مقابل عاشر کما
لا یخفی و چون خواهند که ارقام کمیت هر یک از ساعات و طالع و عاشر ثبت کنند اول علامت ایشان
بنویسند و علامت آنها این است ته ساعت لع طالع شر عاشر و لفظ جزو را مصرح ملحق بالف ثبت
کنند پس حروف من بعض بسر رقم برج که سنخر است پس رقم درجه و دقیقه که بعض آنست و گاه باشد
که بجهة تساهل و تخفیف کتابت علامت روز یا شب و ساعات و دقایق اجتماع و استقبال در جدول نیاورند
چه آن از صفحه دیگر معلوم میشود زیرا که مقابله و مقارنه شمس که در صفحه دیگر بازاء هر روز واقع
عبارات از اجتماع و استقبال است کما سیجیء و بعضی منجمان در تقاویم تام چون خواهند که زیاده تدقیق
نمایند بجهة هر اجتماع و استقبال علیحده زایچه وضع کنند یکی در اول صفحه یمینی و دیگری در اول صفحه

که مراد از وتد در اول صفحه دیگر جدول که گاه باشد
یعنی نصف نهار و نصف حقیقی منطقة البروج
بدائره نصف النهار در اغلب اوقات بلد و غیره
مختلف منقسم میشود لا جرم گاه
عاشر برج طالع بود
آنکه برج دائره نصف النهار بود و در اینحال
برج طالع عاشر باشد
عاشر بود و در اینحال

چه در اینوقت آن بر دائره نصف النهار است و برج عقرب در طرف غربی او و درین هنگام بسبب این اختلاف در بیت دهم را بجه چنین نویسند از برج ط
یعنی عاشر که برج عقرب است بحسب عمل از برج قوس هم بدرجاست بحسب عمل واقع در بلد مفروض هرگاه سه درجه قوس طالع باشد برج عاشر بحسب عدد
دلو بود اما بحسب عمل بیت جدی افتد که برج نهم است چون در اینوقت آن بر دائره نصف النهار است و برج دلو در طرف شرقی او در این هنگام چنین
نویسند که من طه یعنی عاشر که برج دلو است بحسب عدد از برج جدی بیت بحسب عمل و رابع که مقابل عاشر است این نوع مختلف شود
مثل این اختلاف که گفتیم در خانهای دیگر غیر از طالع و سابع نیز واقع شود چون در تسویة البیوت منطقة البروج باقسام مختلفه منقسم میشود هر اینه تکرار باشد
که مرکز دوم یعنی دو برج سه آن بیت واقع شود یا مرکز دو بیت در یک برج افتد باز بسبب بعضها الکثرا از بیوت بحسب عدد و عمل بر قیاس عاشر مختلف شود
مثلا چون همان بیت و پنج درجه دلو که مصنف بمثال آورده در بلد مذکوره طالع باشد بیت حادی عشر که بحسب عدد حوت است بحسب عمل قوس است در درجه
جدی واقع شود پس آن را درین هنگام چنین باید نوشت که من ط و بیت ثانی که بحسب عدد حوت است بحسب عمل اول درجه حمل افتد پس آن را درین حال چنین باید
نوشت که من ا و بیت ثالث که بحسب عدد حمل است بحسب عمل بیجده ثور افتد پس آن را چنین باید نوشت که من ا و بیوت نظایر اینها که خامس و ثامن و سابع
نیز برین قیاس بود و چون نقطه طالع مبدء تقسیم بیوت است اختلاف نباشد هم چنین در سابع چون مقابل او است **باب** در معرفت نطاقات
کواکب سبعه و ظهور و خفای خمسه متحیره و رؤیت اهله اولا بباید دانست که در ثخن خارج مرکز دائره موهوم اگر آفتاب برآن حرکت میکند منطقه خارج
مرکز خوانند و همچنین در ثخن حامل هر کوکب دائره که مرکز تدویر آن متحرک است منطقه حامل آن کوکب گویند و در ثخن تدویر نیز دائره موهوم اگر
مرکز کوکب متحرک تدویر برآن حرکت میکند منطقه تدویر آن کوکب گویند و اهل این صناعت منطقه خارج مرکز آفتاب را و همچنین منطقه حوامل
سایر کواکب و منطقه تداویر اینها را به چهار قسم کرده اند بر وجهی که دو قسم فوقانی که متساوی اند اعظم است از دو قسم تحتانی که هم متساوی اند
و آن اقسام را نطاقات خوانند بنسبت معنی قول مصنف که هر یک از کواکب سبعه سیاره را در فلک اوج ایشان یعنی فلک خارج مرکز هر یکی از ایشان چهار
نطاق است که آن را نطاقات اوجی گویند هر یک از خمسه متحیره و قمر را که ذی تدویر اند در فلک تدویر ایشان چهار نطاق دیگر است و آن را نطاقات
تدویری گویند نطاق و منطقه بیک معنی اند و بعضی گویند که منطقه اخص است از نطاق چون نطاق در لغت هر چیز را گویند که بر میان بندند
و منطقه میان بند مطلق را گویند علی التقید بن الطلاق و نطاق برین اقسام از قبیل اطلاق کل است بر جزو و بعد هذا مخفی نماند که بعضی
نطاقات اختلاف ابعاد اعتبار کرده اند و بعضی اختلاف سیر و معتبر آن ابعاد گویند که مبدء نطاق اول در هر دو فلک دورترین نقطه بود
منطقه ایشان نسبت بمرکز عالم و مبدء نطاق سیم نزدیکترین نقطه از منطقه ایشان نسبت بمرکز عالم و معتبر مسیر گویند که مبدء نطاق
اول در هر دو فلک اینجا بود که حرکت هر یک نسبت بمرکز عالم در کمال بطؤ بود چنانکه در خارج مرکز مطلقا و در تدویر قمر است یا در کمال
چنانکه در تدویر خمسه متحیره است و مبدء نطاق سیم اینجا بود که در کمال سرعت بود چنانکه در خارج مرکز مطلقا و در تدویر قمر یا در کمال بطؤ
چنانکه در تدویر خمسه متحیره است پس بحسب هر دو رای مبدء نطاق اول و سیم در خارج مرکز اوج و حضیض و در تدویر ذروه و حضیض

دائره شکل

از این بود و شکل تصویر آنچه گفتیم توان نمود تا مر ایشانرا در تقویم تمام نطاقات اوجی و تدویر

نطاق اوجی ١ نطاق اوجی ٤ نطاق اوجی ٢ نطاق اوجی ٣

کواکب را باعتبار ابعاد و یا سیر هر کدام اختیار کرده باشند در صفحه یمینی و یسری جداول تقویم ایشان ثبت کنند تا معلوم شود که در هر شهر ماه از ماههای جلالی مرکز تدویر هر کوکبی در کدام نطاق اوجی و کوکب خود در کدام نطاق تدویریست و علامات اینها یعنی علامت هر یک از نطاقات اوجی و تدویری اینست قاح نطاق اول اوجی قسح نطاق دویم اوجی قح نطاق سیم اوجی قدح نطاق چهارم اوجی ها ر نطاق اول تدویری قب ر نطاق دویم تدویری قح ر نطاق سیم تدویری قد ر نطاق چهارم تدویری وگاه باشد که چون کوکب یا مرکز تدویر در یک نصف النهار در آخر نطاقی باشد در نصف النهار دیگر که بعد از اوست بنطاق دیگر رود و علامت این نطاق را که باو منتقل شده در ما بین آن دو نصف النهار در اثنای تقویم آن کوکب بیاورند تا معلوم شود که مرکز تدویر یا کوکب در کدام شبانه روز بآن نطاق انتقال کرده و چون حرکت افلاک قمر اسرع است از افلاک سایر کواکب گاه باشد که از جهت نطاقات قمر در بعد فصل یا ریک در طرفین جدول تقویم او بیاورند

ودر یکی که در طرف یمین تقویم اوست عدد نطاقات اوجی ودر دیگری که در طرف
یسار است عدد نطاقات تدویری او ثبت کنند چه اگر در اثنای تقویم او ثبت کنند
چنانکه در سایر کواکب او رقم در ان جداول ببینا مغشوش و درهم رفته شود اما ظهور
وخفای خمسه متحیره مراد از ظهور کوکب اول ظهوریست که او را باشد در یکی از دو طرف
شب بعد از انکه در تحت شعاع افتاب مختفی بوده باشد ومراد از خفای کوکب اول
در امدن اوست در تحت الشعاع افتاب بروجهی که اصلا مرئی نشود در یکی از دو طرف
شب بعد از انکه او را ظهور بوده باشد ومخفی نماند که ظهور وخفای کواکب مختلف
میباشد بسبب کثرت وقلت بعد از زمین وبسبب اختلاف عرض شمالی وجنوبی
وبسبب سرعت وبطوء او وبسبب کثرت مطالع ومغارب بعضی بروج وقلت او اگرچه
صفا وکدورت هوا وحدت وکلال بصر را نیز در این باب دخل است لیکن او را اعتبار
نکنند اما کیفیت ظهور وخفاء المتحیره هر یک از کواکب علویه پیش از احتراق بچند
روز در مغرب مختفی شوند وبعد از ان بچند روز در مشرق ظاهر شوند وسبب ان
بود که چون شمس از مقابله کوکب علوی منصرف شود هر اینه بواسطه سرعت در طلوع
بر کوکب سبقت گیرد وروز بروز متقارب باو شود تا بعد بینهما بشصت درجه اید
وکوکب را در اینحال مغربی خوانند بجهت انکه شبانگاه نزدیک بافق غربی مرئی شود
وهر چند برایند نزدیکتر شود تا در حوالی افق در تحت الشعاع افتاب مختفی شود و
در اینحال او را مغرب وتحت الشعاع خوانند تا که محترق شود وبعد از احتراق چون
افتاب سرعت از او بگذرد ودر طلوع سبقت گیرد بر افتاب اما در غایت نور خورشید
مرئی نشود تا چون مقداری از یکدیگر دور شوند کوکب صباح در مشرق بنظر در اید
وان ظهور او بود وبعد از ان او را مشرقی خوانند تا انکه بعد میان او وافتاب بشصت درجه
شود وچون از او بگذرد نه مشرقی بود ونه مغربی تا انکه بعد از مقابله باز بحد تغریب رسد
که شصت درجه است وحالت اولی عود کند وبعضی حد تشریق وتغریب را در علویه نود
درجه دانند واحتراق ایشان یعنی کواکب علویه در اواسط ایام استقامت باشد

بیانش آنست که قادر لم یزل بتقدیر ازلی چنان ساخته است که دائما بعد کواکب علویه
از ذروه تدویر ایشان نسبت باجزاء تدویر بقدر بعد مرکز تدویر است از آفتاب نسبت
باجزای فلک البروج و چون چنین بود دائما کواکب علویه احتراق در ذروه تدویر بود
که وسط ایام استقامت است و مقابله با آفتاب در حضیض که وسط ایام رجعت است
و این هر دو تقریبی است و هذا مصمم او اوسط گفته است و ربط علویه با آفتاب که در باب
ششم وعده شده بود اینست و هر یک از سفلیین تقریبا در وسط زمان استقامت
که وقت وصول ایشانست بذروه تدویر و وسط زمان رجعت تقریبا که وقت وصول
ایشانست بحضیض تدویر محترق شوند بمبانی که پیش از این در باب هفتم مذکور شد
و در اغلب احوال پیش از احتراق وسط استقامت در مشرق مختفی شوند که از آن اختفای
صباحی گویند و بعد از این احتراق در مغرب ظاهر شود که از آن ظهور مسائی گویند و هم
در اغلب احوال پیش از احتراق وسط رجعت در مغرب مختفی شوند که از آن اختفای مسائی گویند
و بعد از آن احتراق در مشرق ظاهر شود که از آن ظهور صباحی گویند و شرح این نوع آنست
که هر یک از این دو کوکب در حال ظهور صباحی چون با علای تدویر خود انتقال کنند هر
روز بروز بجانب آفتاب میل کند زیرا که حرکت کوکب در اینحال بقدر حرکت اعلای تدویر بر
توالی بر حرکت آفتاب زیاده آید پس در حوالی افق شرقی قریب بطلوع آفتاب مختفی شود و
بعد از آن چون بذروه رسد که محل وسط ایام استقامت است محترق شود پس بواسطه
استقامت و سرعت سیر بر آفتاب سبقت گیرد و چون مقداری از آفتاب دور شود شبانگاه
در مغرب ظاهر شود و او را در اینحال مغربی خوانند و هر چند بر آید کوکب از آفتاب دور
تر شود چنانکه هر شام او را ارفع از شام پیشتر ببینند تا بقدر البعد مقتضی نصف قطر
تدویر او باشد برسد و آنرا بعد اعظم و حد تغریبات کوکب گویند و چون از آن بگذرد
باسفل تدویر انتقال کند که بر خلاف توالی متحرک است پس روز بروز نزدیک بآفتاب شود
چنانکه هر شام ارتفاع او کمتر ببینند تا در حوالی افق غربی بتحت الشعاع آفتاب در آید
در اینحال تا رود بحضیض رسد که موضع وسط ایام رجعت است و لا محاله اینجا محترق



کردد و بعد از ان بقدر حرکت اسفل تدویر که برخلاف توالیست بطرف حضیض افتاب میل کند
تا چون مقداری از افتاب دور شود بامداد در افق مشرق ظاهر شود و او را در اینحال
مشرقی خوانند و هرچند برآید از افتاب دورتر شود چنانکه هر صباح او را ارفع از صبح
بیشتر یابند تا بانکه برباط اعظم و حد تشریق رسد پس باعالی تدویر منتقل شود و
حالت اول عود کند و اهل احکام تشریق کوکب علوی و تغریب کوکب سفلی را از جمله قوت
ایشان دانند اما قید اول بجهت انستکه کاه باشد که عطارد بعد از احتراق وسط رجعت
اگرچه او را در مشرق باید ظاهر شد ظاهر نشود هرچند برباط اعظم رسیده باشد و همچنان
مخفی بماند تا احتراق دیکر بسبب انکه در بروج کوتاه مطالع بود پس او را قبل از احتراق
وسط استقامت در انجهت خفا نیز نباشد چه تحقق خفا بعد از ظهور و ایضا کاه که بعد
از احتراق وسط استقامت اگرچه او را در مغرب باید ظاهر شد ظاهر نشود هرچند ابعد
برباط اعظم رسیده باشد و همچنین مخفی بماند تا احتراق دیکر بسبب انکه در بروج کوتاه
مغارب بود پس او را قبل از احتراق وسط رجعت در انجهت خفا نیز نباشد و زهره هم
کاه بود که در اقلیم پنجم در عین احتراق مرئی باشد و انوقتی بود که در برج حوت راجع
باشد و عرضش شمالی باشد پس در اینحال قبل از احتراق وسط رجعت نه مخفی شده
باشد در مغرب و بعد از ان احتراق نه ظاهر در مشرق و از این بیان ظاهر شد که قید
اغلب در ظهور و خفای وسط استقامت بجهت تخلف احوال عطارد است و بس و در
ظهور و خفای وسط رجعت بجهت تخلف احوال زهره و عطارد هر دو و در تقویم ظهور و
خفای خمسه متحیره را در میان اتصالات کلیه بازاء روز مفروض که صباح یا شام
ان کوکب را خفا یا ظهور دست دهد ثبت کنند و علامت ظهور ظ باشد و انفتاح و علامت کوکب
شریر بوقت ظهور یا خفا کوکبی ساخته اند که در خواص موافق اصل باشد و کیمیاکران هم
در اعمال اکسیر بظهور یکی از ثوابت معتقد باشند و بعضی از دهاقین و اهل فلاحت نیز در زمان
حبوب باغ و غرس و پیوند اشجار و قطع اغصان و اثمار ملاحظه وقت ظهور یا خفای ثابته نمایند که اعمال
مذکوره را در ان وقت انسب و اولی دانند و اطبا نیز در امر فصد و مسهل و غیرهما بان امور

مفید

معتقد باشند و از ثوابت مشهوره ظهور شعری یمانی و سهیل بیشتر بنا کنند چه بعضی از مردم در هنگام
ظهور شعری یمانی ملاحظه نمایند که قمر در کدام برج است و از آن بر حوادث آینده عام استدلال
کنند و بعضی دیگر اول روزی که بعد از ظهور شعری واقع شود ملاحظه قمر نمایند و از آن بر حوادث
آینده احکام نویسند و تفصیل آن در رساله که مصنف در علم فلاحت نوشته مذکور است
و در بعضی بلاد از دهاقین بعد از ظهور شعری بر بیست دیگر زنا یکجاه از هر تخمی که داعیه
زراعت دارند در موضعی بکارند در وقت ظهور شعری ملاحظه کنند هر کدام سبز و خرم باشد
گویند آن تخم در آن سال نیکو حاصل شود و اگر زرد و پژمرده باشد گویند نیکو نباید و بظهور
سهیل خود بسیار مقید اند چه در بعضی بلاد ابتدای زراعت گندم و ابتدای قطع عنب از تاك
و قطع بعضی از اثمار و افکندن موی بز در وقت ظهور سهیل کنند و نیز بعضی چون سهیل ظاهر شود
از لون او و حرکتی که از شعشعه نور او ظاهر میشود بر حوادث آن سال استدلال نمایند و بجای
ظهور و خفا در این کواکب طلوع و سقوط نویسند زیرا که ظهور جمیع ثوابت در حین طلوع بود
و خفا در حین غروب بخلاف بعضی از سیارات که گاه باشد که این دو امر در ایشان بعکس
یافته شود کما عرفت فیما سبق فائده رؤیت هلال بعرف اهل نجوم عبارتست از رؤیت قمر
در شب اول ماه و تحقیق ماهیت آن چنانست که قمر جرمیست کثیف صیقلی پس از آفتاب
کسب نور میکند و بجهت صقالت نور او منعکس شده بسطح ارض افتد و آنرا قمر گویند
و چون هر دو نیز کروی الشکلند چنانکه در ابعاد اجرام مبین شد جرم شمس اعظم از جرم
قمر است پس بیش از نصف کره قمر مستضیء باشد بضیاء آفتاب و نصف کمتر مظلم بر حالت اصلی
خود و فصل مشترک میان مستنیر و غیر مستنیر از جرم قمر دایره بود چنانکه ارسطرخس حکیم در
کتاب جرمی النیرین برهان ساخته است و آنرا دایره ضیا و ظلام خوانند و مخروط شعاع بصر در
حین مشاهده چون محیط کره قمر شود و مماس نصف کمتر از کره قمر شود و آنرا نصف مرئی گویند
و نصف بیشتر را که مماس نتواند شد غیر مرئی و فصل مشترک میان مرئی و غیر مرئی از جرم قمر
دایره بود که آنرا دایره رؤیت خوانند و این هر دو در کتاب مناظر اقلیدس برهان معلوم شده است
و این دو دایره بسبب اختلاف ابعاد نیرین بصغر و کبر مختلف شوند و در وقت اجتماع قطعه ظلمانی

ماه بجانب ارض بود و نورانی بجانب آفتاب در اینحال دایرتین یا منطبق باشد بر یکدیگر
یا متوازی تقریبا و چون اجتماع زایل شود هر اینه هر دو دایره متقاطعه یکدیگر شوند و قطعه
نورانی بجانب ارض میل کند و لحظه فلحظه متزاید شود تا بحدی که از یکجانب ماه که محاذی آفتاب است
نمایان شود و آن هلال باشد و اهل این فن وقت رسیدن قمر را بحدی که رؤیت هلال موقوف
بدو شرط دانسته که ناقص شود درد و بعد که یکی را بعد معدل گویند و حکم برؤیت
هلال و کثرت و قلت مکث او فوق الافق از آن کنند و دیگری را بعد سوی و روشنی و تاریکی
هلال از آن قیاس کنند لیکن در این شرط خلاف کرده اند آنچه متعارف و متداول است اینست
که مصنف میفرماید که بتجربه و امتحان چنان معلوم کرده اند که چون بعد از غروب آفتاب
قمر فوق الارض باشد بقدر ثلثان ساعتی که مقدار ده درجه معدل النهار است آنرا
بعد معدل گویند یعنی مقدار مکث قمر بعد از اجتماع در فوق الارض اعم از آنکه ده درجه
باشد یا بیشتر یا کمتر بعد معدل گویند بکسر دال چه بعد مذکور بحسب اجزای معدل النهار است
یا بفتح دال بسبب آنکه بعد مذکور بزیادتی یا نقصان تعدیل الغروب معدل میشود چنانکه
بر اهل عمل مخفی نیست و ایضا چون در وقت غروب آفتاب بعد میان تقویم هر دو نیر که
آنرا بعد سوی گویند ما بین ده درجه و دوازده درجه باشد یا بیشتر هلال مرئی شود
تاریک پس اگر احد البعدین فقط یا هر یک از ده درجه کمتر باشد حکم برؤیت هلال نتوان کرد
لیکن استادان گفته اند که اگر مقدار یکی کمتر از نصف درجه باشد ممکن بود که هلال دیده
شود خصوصا که عرض قمر در آنوقت شمالی باشد اما اگر بعد معدل اضافه دوازده و چهار
درجه باشد هلال را معدل ببینند و اگر از آن بگذرد مختلف میشود حسب مسکن که مدار
قمر در آن مسکن اقربست بانتصاب رؤیت هلال آنجا اسرع است و در تقویم پیش از اوراق دوازده
کانه جدولی بنا و نهند و در آنجا بعد معدل و بعد سوی را در هر ماه استخراج کرده در تحت
اسم آنماه که در آن جدول نوشته باشند ثبت کنند و مراد از اول ماه وقت غروب آفتاب باشد
که قریب برؤیت هلال بود بدور هم یکی رقم درجه و دوم دقیقه و کیفیت هلال از روشنی و
تاریکی و رفعت و حد اعتدال که مستفاد است از بعد معدل و بعد سوی در آنجدول یاد کنند

ظاهر ببینند و بعد بین
التقویمین را بعد سوی بجهة
آن گویند که بحسب اجزای
منطقة البروج است که آنرا
همیشه متساوی گرفته اند و جزو
معدل النهار را بآن نسبت کرده
اند کیف ما اتفق و بعد آنکه درجه
... با اختلاف آفاق

۸۶

و در بعضی تقاویم اینها را در تحت صفحه یعنی بجهه هر ماهی کرده و از صفحه نوشته باشند بنوسند

و گاه باشد که عرض قمر در آن وقت یعنی در وقت غروب قمر ببیت هلال ثبت کنند در آن

جدول که قبل از اوراق دوازده گانه کشیده باشند یا در تحت صفحه یمنی و غرض از ثبت عرض

قمر آنستکه در بعضی اوقات نه دائما چنانکه بعضی گمان برده و چون عرض قمر شمالی بود

در شمال مغرب آفتاب غاروب شود و چون جنوبی بود در جنوب آن و چون این امر معلوم کردد

ادراک هلال بر مستهل آسان باشد و مخفی نماند که اینچه مصنف فرموده که بعد بین و عرض قمر را

در اول ماه استخراج کرده در جدول ثبت میکنند رسم بعضی است و آنچه در این زمان معروف

و مشهور است آنستکه در وقت غروب در شب بیست و نهم اینها را استخراج کرده در جدول

ثبت نمایند پس اگر قمر بحد رؤیت رسیده باشد کیفیت رؤیت هلال را از روشنی و

تاریکی و غیرهما ایراد نمایند و آن شب را غره ماه دانند و اگر بحد رؤیت نرسیده باشد

لا یری نویسند و آن شب را سلخ دانند و نباید دانست که آنچه در این زمان در صفحه

یمنای تقاویم تامه ثبت مینمایند آنستکه در این ابواب مذکور شد و چون در این

عصر از بی التفاتی اهل روزگار بعلم ریاضی منجمان تساهل را بر تدقیق و تسامح را بر تحقیق

ترجیح داده مرتکب استخراج تقویم تام کمتر میشوند و ما متعلقات صفحه یمنای یکماه را

از سال یکهزار و پانصد و نوزده جلالی بافق قصبه جنابد حفظها الله تعالی عن الآفات و البلیات

الی الابد استخراج کرده با بعضی از زواید که بعد از این معلوم خواهد شد باین کتاب

نقل کردیم تا اگر کسی را ذوق مطالعه و مباحثه این کتاب شود بجهه مثال احتیاج بتقویم

تام نباشد و بالله التوفیق و علیه التکلان فی

جمیع الاوان و الزمان و حرره

راقمه فی شهر فلان

فی سنه فلان

الزوايا الثمانية	الاول		
مراكز البحران	٥	١٢	
زايجة طالع تحويل شمس [illegible]	ما لہ	٤ ـ	

زايجة: [illegible]

که جه / اکد ٥ ے	ح يم	يب / ٥ [illegible]
ا مو ٥		د مو ٥
ما لہ / ے کہ ح [illegible]	طالع د	د کہ / ٥ [illegible]

لد سیم مه رمضان [illegible] علی [illegible] کان و [illegible] حضورت [illegible]

دزدان و [illegible] زرکان [illegible] خلایق [illegible] و [illegible] افزوده

[illegible]	الاوقات والاتصالات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	قمر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] رمضان [illegible]	و ٥ ٥ لا لو / المامه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ع رشالب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	لح و ٥ طا / طہ ح مہ طا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	مهر ماه قدیم / [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ع [illegible] / ح ے [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible] ٠ ظا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ع شرطین لا / ه د ٥ لہ ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	و طا ا مو ح ٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ایا ن ماه [illegible] / [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	حصہ طہ ید	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	و طا طالہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ع بطین ر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	شوال المکرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الجزو من المنظر — هلال شوال [illegible] بعد لط بعد [illegible] عرض شمالی نا [illegible]

	الثانی	الثالث	الرابع	-
	٤٥	٩٠	١٣٥	١٦٩
	اکـ	ل ٠	د جـ	٠ و

خ خوانشهای تقویم دیو کشتن مهر اده دیانت مردم فرزانه و امیر محکم اد عنایت ملک باکاره و تیغ همراه اروی عطاردان ولقا شان د

برازانی و امیر بازار و بسیاری ربیع در اب اعتدال هوا شانی ده او نهاد چارجهان ملک و رعد برق اردی بود دو نشر اوالقاسم ابن علی ابن ... صحیح

ح د / ح د / زحل / ... / حد حد	...	ح ح / قدر / مشتری / ... / حی حی	...	ح / ... / مریخ / ... / حی	...	قطه / قدر / زهره / ... / حی حی	...	ح / ح د / قمر / ... / حی حی	...	راس	ساعات	غایات ارتفاع	فیء الزوال		الاتفاقات	شهور ...
ه لو له	ح	ا ر ر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	میلاد نبوی ط / غایت قوة ربیع ط / فتح مکه ط	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اخر ایام مطلع / مهرگان ذوالعامه ط / لیلة القدر له / مهرگان خاصه و / عید فطر ط	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]

باب پنجم در معرفت انتقالات قمر و ممازجات حالات او چون مصنف از بیان
معرفت صفحه یمنی فارغ شد شروع نمود در بیان متعلقات صفحه یسری پس بفهم باید که در صفحه
یسری دو جدول ایام اسابیع و ایام عربی هلالی اعاده کنند بجهة تعیین وقت هر یک از مثبتات
این صفحه از غیر التفات و رجوع بصفحه یمنی و سبب تخصیص بعربیت هلالیه اشهر بها اواست
و ابتنای او بود و وضع قمر اگر چه اکثر تقویمات این صفحه او وضع و احوال قمر است پس جدول
دیگر بیاورند و در اینجا انتقال قمر از برجی ببرجی بازاء هر روزی که در آن روز یا در شب بعد از آن
روز انتقال واقع باشد ثبت نمایند بچهار رقم یکی رقم برج منتقل الیه دویم رقم ساعت
سیم رقم دقیقه از آن روز یا شب بعد از آن روز که در آن انتقال دست داده باشد چهارم رقم
آن روز یا آن شب کاه باشد که در تقویم تام و اکثر اوقات در تقویم شمسی و نماد در تقویم قمر
رقم دقیقه ننویسند بجهة تسامح و تخفیف کتابه در رقم ساعات اختصار کنند و در بعضی
تقاویم بجهة رقم برج علیحده جدولی بیاورند لیکن چون انتقال قبل از نصف النهار واقع شود
رقم برج منتقل الیه را در ازاء آن روز ثبت نمایند و اگر بعد واقع شود در روز بعد از آن و علامت
روز در این صفحه د باشد که عبارت از نهار است و از شب همان ل که علامت لیل است و بعد از جدول
انتقال قمر شش جدول دیگر بیاورند بجهة ممازجات قمر با کواکب دیگر و اسماء آن کواکب را ملصق
بحروف اگر بمعنی الی باشد در مستطیلی که فوق جدول مذکوره است بنویسند و ابتدا بشمس کنند
بعد از آن بقیه را بر ترتیب افلاک ابتدا از زحل بنویسند پس در ازاء هر روزی نظری
که در آن روز یا شب بعد از آن روز قمر را با کوکبی باشد نظرات خمسه در جدول آن کوکب
وضع کنند بچهار رقم یا سه رقم اول علامة نظر باشد و باقی بر قیاس انتقال قمر یعنی بعد از علامت
نظر رقم دویم علامت ساعت بود و سیم علامت دقیقه و چهارم روز یا شب و اگر دقیقه متروک
باشد علامت سیم علامت روز یا شب بود و قمر را با کواکب دیگر اگر چه تناظر نیز متحقق شود
لیکن ثبت آن در تقویم معروف نیست اما حالات قمر جمهور شش است مجاسده او با
راس و مجاسده او با ذنب و رسیدن او بدرجه شرف و رسیدن بدرجه هبوط و رسیدن او
طریقه محترقه و آن چهارده درجه بود که در ما بین درجه شرف آفتاب و درجه شرف قمر است

در انتقال قمر و حالات

در بیان نظرات

وازینجهة است که او را طریقه بین خوانند و رسیدن باول طریقه محترقه و آن بین چهار درجه
بود که در ما بین درجه هبوط و آفتاب در درجه هبوط قمر است و از اینجهة و از جهة آنکه درجه
شرف زحل و چهار درجه از حد مریخ داخل در این درجات است این درجات را طریقه محترقه خوانند
و درجات حدود کواکب بعد از این در باب هفدهم مذکور کرده انشاء الله تعالی و بعضی محاسبه
قمر را تأکید و ایضا رسیدن قمر بمبدء دخول تحت الشعاع یعنی وقتی که میان تقویم او و تقویم
آفتاب دوازده درجه ماند و از آنست محاق نیز گویند از جمله حالات قمر شمرند و کید کوکب
متوهمی است که او را اسیر نیست معکوس یعنی بر خلاف توالی و در صد و چهل و چهار سال شمسی
دوره تمام کند و بر بروج دوازده سال و در درجه در صد و چهل و شش روز و بعضی گفته‌اند
که کوکب کید موجود است آثار وی بنسبت لهذا مولانا قطب الملة والدین الشیرازی در تحفه
الشاهیه فلک او را تحت فلک شمس و فوق عطارد اثبات کرده است بجای فلک زهره و فوق
فلک شمس خلافا للجمهور و علی کلا التقدیرین اهل احکام او را نحس دانند چنانکه شیطان
فلکش خوانند و در بعضی تقاویم تام و شمسی بر سر صفحه سیر تقویم او را در اول هر ماهی
از ماههای جلالی بیارند بجهة قسم اول برج دویم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالات که
مذکور شد در اثنای ممازجات قمر در محاذی هر روزی که قمر را این حالات در آن روز یا در شب بعد
از آن روز واقع شود در هر جدولی از جداول ممازجات که خالی نباشد بسرخی یا بلون دیگر
غیر سیاه چهار قسم یا سه قسم بطریقه ممازجات وضع کنند تا که هیچ جدولی خالی نباشد و خارج
جداول نویسند و بعضی علیحده جدولی بعد از جدول ممازجات بجهة حالات بیاورند و عمل تا
نظرات و شرف و هبوط در پیشتر یعنی در باب هفتم و هشتم معلوم شد و علامات مجاسده
با راس و ذنب باشد و با ذنب معنی تأکید و بعضی تأکید را مصرح نویسند و بعضی بر
بیضو ورت ند و علامت طریقه محترقه قم باشد و علامت تحت الشعاع تح باشد و در بعضی
تقویمها رسیدن قمر را بمبدء خروج تحت الشعاع نیز ثبت کنند و آن وقتی بود که بعد میان
تقویم او و آفتاب بعد از اجتماع بمنتهای دوازده درجه رسد و علامتش اینست خج
و بعضی را مصرح نویسند و گاه باشد که در بعضی از تقویمها علامت مجاسد را نیز آکر

در معرفت منازل قمر و ساعات بیست

سر نو بیند در باذ نبت و علامت تحت الشعاع نع و علامت بیره ه **باب دوازدهم**

در معرفت منازل القمر و ساعات بیست منازل قمر عبارتست از مسافتی که قمر در مدت یکروز
خاص خود قطع کند چنانکه در هر شبانروزی در منزلی باشد تقریبا و چون قمر یکدوره را در
بیست و هفت روز و ثلثی تمام کند اهل هند اسقاط ان ثلث کرده اند و منازل را بیست و هفت
اعتبار کرده اند اما عرب و اهل بادیه تتمیم ان ثلث نمایند و منازل را بیست و هشت اعتبار
کنند و علامة منازل کوکبی را گیرند که در حوالی منطقه بوده خواه از صور منطقه باشد
و خواه نباشد و اسم هر یک از ان علامات اخذ کنند و چون قمر مقارن یکی از این علامات شود
پس اگر ستاره ان علامات گرد گویند نجح و کانجح ای واجهه و غلبه و بان تفال کنند و اگر
ستاره نشود گویند عدل القمر و بان تفال کنند و بعضی از جمهور مفسرین بر انند که مراد از منازل
که در ایه کریمه و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم واقعست همین منازلست

فی معرفة باشراف منازل القمر

اما اهل حساب در فلک البروج یعنی منطقة البروج را به بیست و هشت قسم متساوی تقسیم کرده اند
ابتدا از اول حمل و هر قسمی با عتقاد ایشان منزلیست از منازل قمر و معتبر در انتقال قمر را باشد
و چون بروج دوازده است و منازل بیست و هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد
کما لا یخفی علی المحاسب و اسماء این منازل بهمان صفتی که اعراب قرار داده اند اعتبار کنند
بواسطه انتقال کواکب تغییر ان ندهند هم چنانکه در بروج و ان بو ترتیب اینست قمر

شرطین

منزل اول بود و علامت ان دو ستاره است روشن بر دو شاخ حمل از او سط قدر ثالث و بعد
ایشان از یکدیگر بقدر یکذراع بود و بقرب احدهما ستاره ایست تاریک و بعضی از عرب انرا
داخل انند و هر سه را اشراط خوانند و صورة ایشان براین نحوست ٥ ٥ و شرط بضم شین
معجمه و فتح راء مهمله در لغت بمعنی علامتست

بطین

بطین منزل دویم بود علامة ان سه ستاره
است از او سط قدر رابع بر شکل مثلثی خورد بر اینصورت ٥ ٥ ٥ و گویند که موقع او بطن
حمل است و مشابه سه ستاره است که بر بطن حوت لیکن چون اصغرایست که از بطن الحوت
انرا تصغیر کرده بطین نامیده اند

ثریا

ثریا منزل سیم است و از اعوام پروین خوانند و علامت
ان شش ستاره است متقارب باینصورت ٥٥٥ و روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله

از الهفت شمرده اند از الجمله مرصوده است یکی از قدر رابع و باقی از قدر خامس و سلطان الشهید در زیج جدید همه را از قدر خامس شمرده اند و موقع اینکواکب کوهان ثور است و بعضی کرکان برده اند که دنب حمل است سهو کرده اند و از ثریا بجهة ان گویند که بارانی که در طلوع او واقع شود بزعم عرب از اثارات ارزانی بود و سبب کثرة گیاه و ان تصغیر ثروی مشتق از ثروت بمعنی کثرت مال و تصغیر ان بجهة صغر کواکب وست و ثریا را عرب النجم و نجوم الثریا خوانند دبران از منزل چهارم بود و علامتان ستاره ایست روشن از قدر اول که بسرخی گراید با چهار کوکب دیگر از ان نادیکتر همه از قدر ثالث بر اینصورت ه ه ه و بعضی از تشبیه کرده اند بصورت هفت از ارقام هند شمرده ان ستاره روشن که بر یکطرف و بمنزله چشم جنوبی ثور است و از این جهة از اعین الثور خوانند و انکه بر طرف دیگر است بمنزله چشم شمالی ثور است و انکه بر زاویه است بمنزله بینی او و تسمیه او بدبران بجهة دبور و تبعیت او است مر ثریا را و از این جهة او را تابع النجم و تالی النجم و حادی النجم نیز خوانند و از مجدح نیز گویند و مجدح بضم میم و کسر او در لغت چوبی را گویند که دو شعبه داشته باشد هقعه منزل پنجم بود و علامة او سه کوکب خورد است بیکدیگر متصل مانند نقطه سه که بر شین زنند بر اینصورت ه ه ه و از اینجهة اثافی خوانند و بطلیمس هر سه را یک کوکب سحابی گرفته است و چون بمنزله سر صورت جبار است از راس الجبار و راس الجوزا نیز خوانند و هقعه در لغت صورت دایره صغیره سفید باشد بر پهلو چپ اسب یا بر سینه او و اصحاب خیل او را علامت شوم دانند هنعه منزل ششم بود صاحب وضع المنجمین گوید علامة ان دو ستاره است بر موخر صورت جوزا و دوری ایشان از یکدیگر بقدر یک ذراع و نیم بود و از هقعه بجانب شمال مایلند انکه شمالی تر است از اوسط قدر ثالث است و اند یکی از اوسط قدر رابع و عرب گویند پنج ستاره است بر اینصورت ه ه ه و هنعه در لغت داغی را گویند که بصورت چوگانی بر گردن چهار پایان نهاده باشند ذراع منزل هفتم بود و علامة ان دو ستاره است که بمنزله سر هر یک از توامین باشند بر اینصورت ه ه و هر دو از اوسط قدر ثانی باشند و از ذراع مبسوط گویند چه مقدم است طلوع او بر طلوع

دبران داخل

هقعه داخل

هنعه داخل

ذراع خارج

ذراع مقبوضه که شعرای شامیه است با مرزم او و این دو را ذراع مجمره ان گویند و
عرب بر دو شاء دو گوسفند اند و انقند و منجمان یکی از دو ستاره ذراع شبه و طرکه اول
بود راس التوام المقدم و مقدم الذراعین و اندیگری را راس التوام المؤخر و مؤخر الذراعین
خوانند نثره منزل هشتم بود و علامة ان دو ستاره است از صور سرطان از اوسط قدر
رابع با کوکبی سحابی که در ما بین اند و است و انرا معلف سرطان خوانند بر اینصورت
و بطلمیوس در مجسطی همان معلف را نثره گفته است اما زعم عرب انستکه نثره بر منخر اسد است
یعنی سوراخ بینی او و نثره در لغت خلط را گویند که در بینی عطسه از بینی حیوان بیرون
اید و خلط اینجا کوکب سحابی بود طرفه منزل نهم بود و صاحب وضع النجمین گوید علامة ان
دو ستاره است از قدر رابع که میان ایشان بمقدار یک باز و بود یکی که شمالی بود بر سر اسد
و دیگری از کواکب خارج سرطان بر سر اینصورت اما زعم عرب انستکه بمنزله دو چشم اسد
و از اینجهة طرفه گویند جبهه منزل دهم بود علامة انجا کواکبست بر خط معوج بر گردن
و سینه اسد بر اینصورت و از این چهار کوکب انکه بر جنوب هم است اعظم بود چون از
قدر اولست قلب الاسد ملکی بود و انکه در شمال هم است با ان ستاره که در جنب او
اعظم است هر دو از قدر ثالث اند و ان دیگری از قدر ثانی و زعم عرب انستکه اینچهار
کوکب بر پیشانی اسد اند و لهذا الجبهه گویند زبره منزل یازدهم بود و علامة ان دو
ستاره است یکی از قدر ثانی و دیگری از قدر ثالث بر موخر صورت اسد و بعد بینهما
بقدر دو ذراع و نیم بود تخمینا بر اینصورت انکه روشن تر است انرا ظهر الاسد گویند
و نزد عرب ان دو ستاره بمنزله زبره اسد است یعنی میان دو کتف او صرفه منزل دوازدهم
بود و علامة او ستاره ایست روشن از اوسط قدر اول و او را منجمان ذنب الاسد خوانند
چون نزد ایشان بمنزله ذنب اسد بود و نزد عرب بمنزله وعاء قضیب و از اینجهت انرا قضیب
الاسد خوانند و صرفه باینجهة گویند که در وقت طلوع او هوا از حرارت منصرف شود
بیرون شود در وقت سقوط او از برودت بحرارت عوا منزل سیزدهم بود علامة ان
پنج ستاره است یکی از قدر رابع و باقی از قدر ثالث بر جناح چپ و قدر است بر شکل لام

نثره خارج

طرفه خارج

جبهه داخل

زبره داخل

صرفه داخل

عوا خارج

که بر

که بر طرف زبانا مکتوب باشد ابتدا از برانسیره و اوسط در جنوب بر آید دو کوکب پنجم بنظر
شمال میل کند تا فرجه مانند ذاتی به بیند اشود را انکوکبه بر زاو بر بود ان از لونه العو
گویند وصورتش اینست ٥٥٥ عرب گویند که انا العوا کلاب تعوی خلف الاسد بعضی
گویند از جهت عطفی که برا وست عوا گویند کما یقال عویت الشیٔ ای عطفته و عوا البرد نیز گویند
بسبب انکه چون او طلوع کند هوا میل بسرد کند سماک منزل چهاردهم است وعلامت او
یک ستاره استه از اصغر قدر اول بر کف دست چپ عذرا از اسماک اعزل خوانند وصفت او
قبل از این در صور بروج مذکور شد اینجا حاجت بتکرار نیست غفر منزل پانزدهم
بود وعلامت او سه ستاره است بر خطی مقوس همه از اوسط قدر رابع بر دامن جزو از
پس سماک اعزل برا اینصورت ٥ وصاحب وضعة المنجمین گوید که او را غفر بدین سبب گویند
که نزدیکست بزبانای عقرب پس گویا او را پوشانیده در کتاب عجائب المخلوقات مذکور است
که او را باینجهت غفر گویند که در وقت طلوع او طراوت و نظارت کم از انظار پنهان و پوشیده
کرد زبانا منزل شانزدهم بود وعلامت او دو ستاره است بر دو کفه میزان هر دو از
اکبر قدر ثالث یکی را که بطرف جنوب است کفة الجنوبیه گویند وان دیگر را کفة الشمالیه وصورتش
اینست ٥ کفة الجنوبیه کفة الشمالیه وعرب گویند که این دو کوکب زبانای عقرب واقعند یعنی
بر دو قرن او اکلیل منزل هفدهم وعلامت ان سه ستاره است از جنوب تا شمال کشیده بر خطی
فی الجمله معوج هر سه از قدر ثالث ٥ وچون بر پیشانی عقرب واقعست از اینجهت او را اکلیل
خوانند چه اکلیل در لغت عصابه را گویند مزین بجواهر که بر پیشانی بندند قلب منزل هیجدهم
بود وعلامت ان ستاره ایست سرخ رنگ قدر ثانی با دو ستاره دیگر که از دو جانب او بود
هر دو از قدر ثالث بر خطی مقوس در تحت اکلیل برا اینصورت ٥ واو را قلب بجهة ان گویند که در محل
قلب صورت عقربست وان دو ستاره طرفین او را نیاط خوانند یعنی رگ دل شوله منزل
نوزدهم بود علامت ان دو ستاره ایست که ما بین ایشان یکشبر بود بر نیش عقرب هر دو از
قدر ثالث برا اینصورت ٥ وشوله در لغت چیزی را گویند که مرتفع شده باشد بر دم ذوات الاذناب
چون دم بر داشته باشند و لهذا عقرب را شوله نیز گویند یعنی دم بر دارنده نعایم منزل

سماک خارج

غفر خارج

زبانا خارج

اکلیل داخل

قلب داخل

شوله داخل

نعایم خارج

بیتم بود وعلامة ان هشت ستاره ستفرقست بر مجره وحوالی انان صور رامی برابنصورت
ه ه ه ه وعرب تشبیه کرده اند مجره را بنهر اب واین هشت کوکب را هشت مرغ که با بخوردن
امده باشند وانچهار در اکنار داخل مجره اند واز قدر ثالث نعایم وارده خوانند یعنی که
در عین اب خوردن شدند وانچهار دیکر را که از قدر رابع نعایم صادره یعنی اب خورده اند و مراجعت
نموده اند بلده منزل بیست ویکم بود وعلامة ان فضا ئیست ما بین نعایم وذابح که در او هیچ
ستاره نیست امّا اعراب از اینجهت تشبیه کرده اند ببلدة الثعلب یعنی خوابکاه روباه چه در اثنا
انموضع را روباه از حشیش وحصا خالی میدارد ذابح منزل بیست ودوم بود وعلامة ان
دو ستاره است هر دو از اصغر قدر ثالث بر دو شاخ جدی وبعد بینهما کر باشد و در میان این
دو کوکب مایل بفوق ستاره باشد از اصغر قدر خامس وصورت ایشان بر این نهج است ه ه وعرب ه
کوکب وسط را شاة المذبوح خوانند وان دو کوکب طرفان او را که کوئیا در ذبح او بند سعد الذابح
خوانند بلع منزل بیست وسیم بود علامة ان دو ستاره است بر دست چپ صورت ساکب الما
که یکی مایل بشمال بود از اکبر قدر رابعست واندیکری از اوسط قدر سادس و ستاره دیگر از اصغر
قدر خامس در میان ایشان باشد برابنصورت ه ه ه وعرب این ستاره میان را مبلوع کویند وان
دو ستاره که بر دو طرف او بر امده اند که کوئیا او را فرو خواهند برد سعد بلع و بعضی گفته اند
که وجه تسمیه این منزل ببلع انستکه در وقت قضیه یا ارض ابلعی ماءک قمر در این منزل بود
سعود منزل بیست وچهارم بود وعلامة او دو ستاره است از جنوب تا شمال بمقدار یکذراع
از یکدیگر دور و یکی که شمالی تر است از اصغر قدر ثالث بر منکب چپ ساکب الما است واندیکری
که از اوسط قدر خامس است در زیر بغل او برابنصورت ه ه واندو ستاره را عرب سعد السعود
کویند بجهت انکه بزعم ایشان سعادت ان اکثر است چه در حال طلوع او سرما بشکند و هوا
میل باعتدال کند اخبیه منزل بیست وپنجم بود وعلامت ان چهار ستاره است بکف دست راست
ساکب الما او را تشبیه کرده اند بپای بط انکه شمالی تر است از اکبر قدر رابع بود وباقی از
اصغر قدر ثالث برابنصورت ه ه ه سعد وعرب میان این را سعد خوانند ودیگر از انکه بر اطراف او بند
خبا یعنی خرکاه ومجموع را سعد الاخبیه وبدانکه جمله سعود نزد عرب هشت چهار از صور

فرس

بلده خارج
ذابح خارج
بلع خارج
سعود داخل
اخبیه

فرس اعظم است اول سعد بهایم که بر بهر اوست دوم سعد همام که بر گردن اوست سیم سعد
بارع که بر سینهٔ اوست چهارم سعد مطر که بر دست اوست و چهار دیگر ازین چهار سعد از منازل
قمر که مذکور شد و دو دیگر یکی سعد ناشره است که بر دنبال جدی است و دیگری سعد الملک
که بر دوش راست ساکب الماء است و از سعود بر احوال هوا و غیره حکمها کنند **مقدم** منزل
بیست و ششم بود و علامت آن دو ستاره منکب الفرس و متن الفرس باشد که از اصغر قدر ثانیه
است قبل ازین در صورت فرس اعظم مذکور شده **موخر** منزل بیست و هفتم بود و علامت
آن دو ستاره جناح الفرس و سرة الفرس باشد که هم از اصغر قدر ثانیه و صفة آنهم الجا
مذکور شد و عرب مقدم را فرغ الدلو المقدم و موخر را فرغ الدلو الموخر خوانند چه این چهار
ستاره از آن مربع است که ایشان را دلو خوانند و فرغ در لغت آنموضع باشد از دلو که آب
از آن بیرون آید **رشا** منزل بیست و هشتم بود و علامت آن ستاره ایست روشن و سرخ
از قدر ثالث بر رای بطلیموس و از اصغر قدر ثانی بزعم ابن صوفی و آنرا جنب المسلسله خوانند چه از
صورة المرأة المسلسله است و آنرا بطن الحوت نیز خوانند زیرا که بر شکم ماهی است که حاصل میشود از
بعضی کواکب مرأة المسلسله و بعضی کواکب سمکتین که بحوت مشهور است و چون ستارگان خرد
بآن کوکب حلقه زده اند مانند رسنی بدین صورت ० ० ० ० ० ० ० ० ० از اینجهت عرب آنرا رشا خوانند چون
رشا در لغت رسن دلو بود و طریق معرفت این منازل چنانست که ثریا که اشهر و اظهر منازلست
اول او را باید دید و بعد از آن بر جانب شرقی از مدار ثریا دبران را طلب باید کرد بمقدار یک نیزه
و از جانب غربی بمقدار دو نیزه شرطین باشد و بطین میانه او و ثریا بود و چون این منازل اربعه
معلوم گردد بعد از آن هر منزلی را از طرف شرقی و غربی مدار ثریا بهمان بعد معین طلب باید کرد
بدین صورت که مرقوم شده و چون منازل شناخته شود بروج اثنا عشر توان شناخت و چون
بروج شناخته شود سایر صور را بتبعیت بروج ادراک توان کرد و قمر هر منزلی را از این منازل
بیست و هشتگانه در یک شبانه روز تقریبا قطع کند و وجه تقریب سرعت و بطوء حرکت قمر است
چنانچه عنقریب ظاهر شود و در تقویم بعد از جدول ایام خانهای جدولی بیاورند و در آنجا
بازاء هر روزی مصرح نام منزلی نویسند که در نصف النهار آن روز قمر در آن منزل باشد

مقدم داخل

موخر خارج

رشا خارج

فی منازل المنجمیه

اعم از انکه پیش از نصف النهار از روز باز منتقل شده باشد یا شب قبل از ان یا بعد از نصف
النهار روز سابق و چون قمر سریع السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار در اخر
منزلی باشد و در نصف النهار روز دیگر بمنزل سیم رفته باشد و یک منزل در میان طی شود
باین سبب اسم ان منزل مطوی در جدول مکتوب نشود و در بعضی از تقویمها ان منزل را برون دیگر
در میان منزل اول و سیم نویسند و اگر بطی السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار در اول
منزلی باشد و در نصف النهار دیگر هنوز در اخر همان منزل بود و باز سبب اسم ان یک منزل در
ان جدول مکرر شود و در بعضی تقاویم تا منجمان خواهند که زیاده تدقیق کنند انتقال قمر
از منزلی بمنزلی هر روزی که در ان روز یا شب بعد از ان روز واقع باشد بیاورند بر طریق انتقال
او از برجی ببرجی یعنی اول اسم منزل منتقل الیه نویسند پس رقم ساعت پس رقم دقیقه پس رقم روز
یا شب و این هنگام منازل همه مسطور شود هیچ مکرر نشود لیکن گاه باشد که چون سریع السیر
بود در محاذی یک روز دو منزل مکتوب گردد بدین جهت که در اول روز یکی از ان منازل در اید
و در اواخر شب بعد از ان روز از ان منزل بر امده بمنزل دیگر رود و گاه باشد که چون بطی السیر
بود در محاذی یک روز هیچ نوشته نشود و همچنان خالی ماند بسبب انکه در اواخر شب یکی
از ان منازل در اید و در اوایل روز دوم بمنزل دیگر نقل کند و چون افتاب منزلی را قطع کند
مراد از منزل اینجا علامت ان اقسام یعنی چون افتاب بنقل عقرب منزلی مفارقت کند هر اینه
ان منزل که همان علامت پیش از طلوع افتاب در مشرق ظاهر گردد و ان ظهور را چون ظهور
باقی ثوابت طلوع گویند و طلوع هر منزلی که از نوء مطر بود عرب ان را نوء گویند و طلوع ان
بارح و تا طلوع هر منزلی سقوط پانزدهم ان منزل باشد که از انجا یعنی منزل پانزدهم هو
منزل را اهل نجوم رقیب ان منزل گویند همچنانکه برج هفتم هر برج را نظیر ان برج لیکن مخفی نماند
که تحقیقا پانزدهم هر منزل لازم نمی اید که ساقط گردد زیرا که ابعاد قمر از یکدیگر منصف نیستند
و ایضا فتامیان علامات هر منزل مترادف مساوی نیست بلکه گاه باشد که شانزدهم و گاه بود که
هفدهم ساقط شود و ایضا مخفی نماند که اینجا طلوع اگرچه بمعنی ان ظهور است که قبل از این
مذکور شد اما سقوط بمعنی اختفا نباشد بلکه سقوط هر منزلی عبارتست از غروب که او را باشد

دهمنز

در حالت صفیه بشرط آنکه در غروب و زمستان بعد از غایبه بود آفتاب مرئی نبوده باشد در تقویم
طلوع منازل را در صفحه یمنی دو نیم اتصالات کلیه ثبت کنند چنانکه ذکر محاذی روزی که یکی
از منازل را در صباح از روز دست دهد علامت طلوع که حرف عین است ثبت کنند پس اسم آن منزل
پس علامة لیل متصل بیکی از ایام اسابیع و بعضی علامة صباح که صاد است بجای علامت لیل
متصل بیکی از ایام اسابیع نویسند و از طلوع هر منزلی تا منزلی سیزده روز بود لیکن چون نوبت
بسماک رسد طلوع غفر بعد از چهارده روز باشد و طلوع منازل همه سیزده سیزده باشد
و در زمستان کبیسه بعد از طلوع رشا طلوع شرطین هم چهارده روز بود اما ساعات بست

در معرفت ساعات بست

که حکمای هند وضع نهاده اند که بر هفت بخش میکرد و هر بخشی را بکوکبی داده اند و آنرا
بست آن کوکب نامیده اند و مدت هر بخشی دوازده ساعت زمانی است پس مدت تمام دور
هشتاد و چهار ساعت زمانی باشد و ابتدای دور از زمان اجتماع حقیقی گیرند و تا دوازده
ساعت زمانی منسوب به آفتاب دارند و بعد از آن دوازده ساعت دیگر بزهره و هم چنین بر
ترتیب افلاک دوازده ساعت دیگر منسوب بعطارد باشد و دوازده بعد از آن منسوب بقمر
و چون نوبت قمر آخر شود ابتدا از زحل گیرند تا باز که نوبت بشمس رسد و بعد از آن بطریق
مذکور میگردد تا اجتماع دیگر و چون اجتماع شود نوبت هر کوکب که باشد باطل کرده و نوبت
شمس ابتدا شود و هرگاه نوبت بآفتاب رسد آنرا حکمای هند بست مطلق گویند و بست بمعنی
سیم است کما فی القاموس و اعراب ساعات محترقه خوانند و در اختیارات مذموم است چنانکه
امام فخر الدین رازی در اختیارات علائیه از والیس حکیم نقل کرده که ضرر تباهی حال قمر که عمده
محذور است در اختیارات کمتر است از ضرر ساعات بست و ثلث اول را از این دوازده ساعت
دلیل نقصان جان دانند و ثلث دوم را دلیل نقصان مال و ثلث سیم را دلیل بدحالی و این ثلث
آخر قلیل الضرر باشد زیرا که مجاور است ببست زهره و در ثلث آخر بست مریخ که چهار
ساعت زمانی باشد قبل از ابتداء بست آفتاب گویند از جمیع مهمات حذر باید کرد زیرا که هم
منسوب است بکوکب نحس و هم مجاور بست آفتاب و در تقویم بعد از جدول منازل جدول دیگر
بیاورند و بازاء هر روزی ثبت کنند که آن روز یا شب بعد از آن ابتدای بست آفتاب باشد

از مدار ابجد جدول ثبت کنند بعد رقم یکی رقم ساعت گذشته از روز یا شب تا وقت ابتدای بیت و دوم
رقم دقیقه سیم روز یا شب که باشد که رقم دقیقه نوشته‌اند و این ساعات و دقایق که مذکور
شد در اکثر تقاویم ساعات و دقایق زمانی بود زیرا که استخراج آن اسهل است و گاه باشد
که چون خواهند زیاده تدقیق نمایند از یعنی ابتدای بیت بساعات مستوی بیاورند و در
بعضی تقاویم نامه در جدول بیاورند یکی ابتدای بیت بساعات زمانی ثبت کنند دیگری بیت بساعات
مستوی و در بعضی دیگر گاه باشد که هفت جدول بعد از جدول منازل بیاورند و در هر یک ابتدای
بیت یکی از کواکب سبعه ثبت کنند **باب سیزدهم** در معرفت اوقات صلوة و معرفت سمت قبله
از علم نجوم آنچه دانستن آن واجبست معرفت اوقات صلوات و سمت قبله است لیکن مخفی نماند
که بعض اوقات صلوات از اعتقاد و تقیه بمذهب طایفه سنیه بیان نموده و ما از برای دولت حمایت
ظل الهی اعنی نواب همایون شاهی موافق مذهب جلیل امامیه در اثنای شرح ایراد نمائیم
تا حق از باطل جدا گشته طالبان تحقیق را مفید باشد ان شاء الله العزیز پس باید دانست

در معرفت اوقات صلوات و معرفت قبله

وقت نماز بامداد

هر عاقل بالغ را که اول وقت نماز بامداد آنگاهست که صبح صادق ابتدای طلوع کند و قید صادق
بجهة اخراج صبح کاذبست که از اصبح اول و فجر مستطیل و ذنب سرحان نیز گویند و آن اول
بیاضی بود که از جانب مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود منفصل از افق و در آن وقت فرض نماز
بامداد گذاردن باتفاق جمیع فرق جایز نباشد کقول النبی صلی الله علیه و آله لا یغرنکم اذان بلال
و لا الفجر المستطیل و بعد از آن چون نور عریض و منبسط ظاهر گردد بنوعیکه افق روشن گردد و بیاض
اول مضمحل گردد هر آینه ابتدای طلوع صبح صادق و اول وقت نماز بامداد بود و آخر وقت نماز بامداد
وقتی بود که آفتاب طلوع میکند و فضیلت وقت نزد فرقه ناجیه امامیه از اول طلوع است تا انتهای
سرخی از جانب مشرق اما افضل در ادای صلوات بوقت اول وقتست کقوله عم اول الوقت رضوان
الله و آخر الوقت غفران الله

وقت نماز پیشین

و اول وقت نماز پیشین باتفاق جمیع فرق آنگاهست که ابتدای
زیاده شدن ظل مقیاس باشد بر فیء زوال که فیء زوال در بعض روزها باشد که حدوث ظل گویند
و اگر در روز فیء زوال موجود نباشد و این موضع صورت بندد که آفتاب بسمت الرأس موضع
تواند رسید و اول وقت نماز دیگر آنوقتست که ظل مقیاس دو برابر مقیاس شود سوای

فئ زوال بغیر وقتیکه ظل مقیاس مساوی مجموع ضعف مقیاس و فئ زوال شود اگر فئ زوال موجود
باشد یا وقتیکه مساوی ضعف مقیاس شود پس اگر موجود نباشد این بروایتی بر مذهب ابو حنیفه
است و بر مذهب شافعی علیهما اللعنة و هم چنین بر مذهب ابو یوسف و محمد که از تلامذه ابو حنیفه اند
و بروایتی مذهب ابو حنیفه اول وقت نماز دیگر آنگاه باشد که ظل مقیاس برابر مقیاس شود
سوای فئ زوال و اما بمذهب قویم امامیه که هر آینه صراط مستقیم است از ابتدای زوال
مخصوص نماز پیشین است تا آنمقدار که فرض آن گذارده شود بعد از آن اول عصر در آید
در اینحال هر دو وقت مشترک بود تا آنزمان که بغروب بمقدار ادای صلوة فریضه عصر باقیمانده
و بعد از آن تا غروب مخصوص نماز عصر باشد کما قال الامام الحاذق جعفر بن محمد الصادق ع اذا زالت
الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات دخل وقت الظهر والعصر حتی یبقی من غروب
الشمس قدر اربع رکعات فیخرج وقت الظهر و یبقی العصر حتی تغرب الشمس انتهی و وقت نماز
عصر باتفاق جمیع فرق وقتیست که آفتاب بغروب میکند اما فضیلت وقت پیشین در
مذهب جلیل القدر تا آنزمانیست که ظل مقیاس مثل مقیاس شود سوای فئ زوال و فضیلت
عصر تا آنمقدار که دو برابر مقیاس شود سوای فئ زوال و وقت نماز شام بعد از استتار
غروب تمام جرم آفتاب است و اول وقت نماز خفتن بعد از غروب شفق است و این هر دو بمذهب
طایفه سنیه است اما بمذهب جمهور فرق ناجیه امامیه اول وقت نماز شام از زمان ذهاب حمره مشرقیست
تا آنمقدار که فرض مغرب ادا شود و بعد از آن وقت خفتن در آید و هر دو وقت مشترک گردد تا آنزمان
که بنصف شب مقدار اداء فریضه خفتن باقیماند پس از آن وقت تا نصف شب مخصوص خفتن باشد اما فضیلت
وقت نماز شام تا رفتن روشنی است از جانب مغرب و فضیلت نماز خفتن تا انقضای یکدانگ و نیمست
از شب و بعضی دو دانگ نیز گفته اند اما ارتفاع سمت قبله عبارت از رسیدن آفتاب بارتفاعی
که در آن ارتفاع ظل مقیاس مسامت مکه معظمه باشد چون دایره عظیمه فرض کنند که بسمت راس مکه
و سمت راس بلد مفروض گذرد تقاطع این دایره با افق بلد دو تقاطع کند در جهت مکه بود نقطه سمت
قبله بود نسبت بآن بلد و فصل مشترک میان سطح افق حسی و سطح این دایره خط سمت قبله گویند
پس چون آفتاب باین دایره رسد قوسی از این دایره که واقع باشد میان مرکز آفتاب و افق بشرطیکه

وقت نماز عصر

وقت نماز شام

وقت نماز خفتن



ارتفاع

از ربع زیاده نباشد ارتفاع سمت قبله و چون در آن وقت سهم مقیاس بر مرکز بگذرد و خط فاصل
در سطح ابتدا بر اند لا محاله منصف ظل مقیاس بر دائره در السطح بود کما تبین فی حادی عشر
الاصول پس خط سمت قبله و ظل مقیاس بر یکدیگر منطبق باشند و هو المطلوب و در تقویم تام جدول
ساعات ثبت جدولی بیاورند و در آنجا بازاء هر روزی ساعات صبح مقدم بر آن روز و ساعات
شفق بعد از آن روز که تقریباً متساوی المقدارند ثبت کنند بدو رقم یکی ساعت و دوم دقیقه
و مراد بساعات صبح زمان ما بین ابتدای طلوع صبح صادق است و طلوع مرکز آفتاب و مراد بساعات
شفق زمان ما بین غروب مرکز آفتاب است و غروب شفق که اینجا عبارتست از بیاض معترض
در افق غربی و بعد از آن جدول دیگر بیاورند و در آنجا بازاء هر روزی ارتفاع آفتاب در
اول نماز دیگر بمذهب حنفی که مخالف قول محمد و ابو یوسف است بیاورند بدو رقم یکی درجه و
دیگری دقیقه و ما آنرا باخر وقت فضیلت عصر تعبیر کنیم و بعد از آن جدولی بیاورند و در آنجا
ساعات عصر حنفی یعنی زمان ما بین اول وقت نماز دیگر حنفی که مخالف قول محمد و ابو یوسف است
و غروب مرکز آفتاب ثبت کنند بدو رقم یکی ساعت دوم دقیقه و گاه باشد که دو جدول دیگر بیاورند
و در یکی ارتفاع عصر شافعی و در دیگری ساعات عصر شافعی ثبت کنند آن نیز بدو رقم بطریق ارتفاع
و ساعات عصر حنفی و ما آنرا باول وقت فضیلت پیشین تعبیر کنیم و بعد از آن جدول اول جدولی
دیگر بیاورند و در آنجا بازاء هر روزی ارتفاع سمت قبله در آن روز ثبت کنند بدو رقم یکی
درجه دوم دقیقه و شناختن وقت رسیدن آفتاب بارتفاع سمت قبله موقوف بر اسطرلاب باشد
چنانکه در هر روزی که اراده این مقصد کنند اول شظیه ارتفاع بر ارتفاعی نهند که در عدد و جهت
موافق ارتفاع سمت قبله بود در آن روز پس علاقه بدست گرفته اسطرلاب را معلق کنند و نگاه میکرده
باشند هرگاه شعاع آفتاب از ثقبه علیا بر ثقبه سفلی افتد آفتاب بر ارتفاع مطلوب بود و در آن وقت
ظل مقیاس مسامت مکه باشد و هو المطلوب و مخفی نماند که در بعضی بلاد که سمت قبله داخل در ما بین
المشرقین یا ما بین المغربین بود آفتاب در بعضی ایام فوق الافق بدایره ارتفاع مذکور نتواند رسید
و بازین سبب در آن جدول بازاء آن روزها هیچ ننوشته‌اند و همچنان خالی گذارند پس در آن روزها
بجست این جدول در آن بلاد سمت قبله معلوم نتوان کرد و چون معرفت وقت صلوة ظهر و عصر

موقوف

موقوف بر معرفت فیء زوالست و آن در باب ششم معلوم شده است مصنف تنبیه را نمود میفرماید
که و اما فیء زوال و معرفت آن پیشتر معلوم شد پس اینجا حاجت بذکر آن نیست باب هیجدهم

در معرفت تاریخ خطائیان حکمای خطا شبانه روز را بدوازده جاغ قسمت کرده اند یعنی همچنانکه
منجمان ولایت ما شبانه روز را به بیست و چهار قسم متساوی کرده اند و هر قسمی را ساعت نام میدهند
هم چنین حکمای ترکستان شبانه روز را بدوازده قسم متساوی کرده اند و هر قسمی را جاغ
نام نهاده اند و جاغ بلغت ایشان بمعنی وقت است و اسامی جاغها بخطائی و ترکی باین ترتیب است
کسکو زه ۱ جیو ۲ یم ۳ ماو ۴ جن ۵ ضر ۶ وو ۷ وی ۸ بش ۹ یو ۱۰ سیو ۱۱ جائی ۱۲
و این نامها بفارسی موش و گاو و پلنگ و خرگوش و نهنگ و مار و اسب و گوسفند و بوزینه
و مرغ و سگ و خوک است باین ترتیب و در اینزمان قسم اول را که بزبان ترکی کسکو است سیچقان
گویند و قسم دهم که در افق است تخاقوی و هم چنانکه منجمان ما هر ساعتی را بشصت دقیقه
کرده اند حکمای خطا هر جاغی را بهشت که قسمت کنند پس شبانه روزی نود و شش که باشد
و نیز هر شبانه روز را بده هزار فنک قسمت کنند پس نصیب هر جاغی از فنکات هشتصد و سی
و سه فنک و ثلثی باشد و نصیب هر کهی صد و چهار فنک و سدسی و ایضا نصیب هر جاغی
دو ساعت مستوی باشد و نصیب هر کهی پانزده دقیقه که ربع یکساعت مستویست و نصیب
هر فنکی هشت ثانیه و سی و هشت ثالثه و بیست و چهار رابعه کما لا یخفی علی من له ید فی الحساب
و ابتدای شبانه روز چنانکه سبق ذکر کردیم از نیم شب گیرند و در آنوقت از جاغ زه و
کسکو یکنیمه گذشته باشد و یکنیمه مانده و بعد از آن پیوسته یک یک جاغ میگذرد تا چون نصف
شود از جاغ وو و ویوند گذشته باشد و نیم مانده و اول روز در وقت ... و شب و روز
نیمه جاغ ماو توشقان باشد و اول شب در نیمه جاغ یو ... لیکن بحسب طول و قصر
شب و روز پیش و پس افتد بخلاف نیمه روز و نیمه شب که هرگز متغیر نشود و سبب اینکه مبدأ
شبانه روز از منتصف جاغ اول که کسکو است گرفته اند یعنی از که پنجم آن جاغ معلوم نیست
و مقتضای مناسبت آن نشده از که اول جاغ اول گیرند و مصنف در شرح زیج سلطانی از
صاحب کشف الحقایق نقل نموده که در اینجا احتیاط شاید که نظر بر آن بوده باشد که چون شب را

منتصف ساخته اند بجهت مبدء شباناروز و نیز خواسته اند که اجتماع اوّل نیز منتصف بود بجهت
همان غرض تا تناسب حاصل شود و سالهای ایشان تاریخ شمسی حقیقی باشد که آنرا بلغت ایشان
سیچو خوانند و آن بحسب ارصاد ایشان سیصد و شصت و پنج روز و ده رجاع و هفت که و چهار فنك
و سه دو منك است و این زیاده است بر سال شمسی حقیقی بحسب زیج جدید الغ بیك یك دقیقه و سی
و دو ثانیه و مبدء سال آنگاه گیرند که آفتاب در اواسط دلو بود ختائیان مبدء سال را منتصف حقیقی
دلو میگرفته اند لیکن بسبب آنکه اوج آفتاب بحسب ارصاد ایشان ثابتست و بحسب ارصاد مشهور متحرك
بمرور دهور و اعوام مبدء سال از آنجا انتقال کرده است و درین زمان در هفتم دلو می افتد و
هذا او اسط گفته است و اختیار منتصف دلو درین امر بسبب آنستکه بزعم ایشان وقت وصول آفتاب
بمنتصف دلو اوّل فصل بهار است چه درین وقت هوا میل باعتدال کند و نبات شروع در نمو
نماید پس اوایل فصلهای سال ما اواسط فصلهای سال ایشانست و بعکس و بجای آنکه منجمان ما و مغرب
زمین سال را بدوازده قسم گرفته اند هر چند متساوی نیست و هر قسمی را ماهی گفته اند منجمان
ختا را خود سال را به بیست و چهار قسم متساوی کنند و هر قسمی را یك کیجه کو سند و طریق این تقسیم
چنانکه دایره میلی فرض کرده اند که بر وسط دلو که مبدء است گذشته است و لا محاله این دایره مقاطع
دایره معدل النهار است بر دو نقطه متقابل آن نقطه را که بر وسط دلو اقرب است از مبدء تقسیم
ساخته اند و از آنجا معدل النهار را به بیست و چهار قسم متساوی کرده اند و یازده دایره میل دیگر
بمواضع اقسام تا کذا بیند تا هر یك منطقة البروج را قطع کرده اند و مبدء اقسام سال زمان
وصول مرکز آفتاب بود باین تقاطعات و قوسهای منطقة البروج اگرچه درین تقسیم مختلف بود
اما ازمنه قطع آفتاب آنها را همه متساوی باشد و بمقتضای این تقسیم هر قسمی پانزده روز و کاغ
و چنانکه صد یك فلك و نصف فلکی باشد و اسامی این اقسام بلغت ایشان بر ترتیب النسب البحر
دوشی ح کیخسه شوندیونده سنك منیك و کودود لیچرخ سیومن ط مجن ی شاجن
یا آشیاد شوند را بثو لیمودن چیوسه یوه بلو بوشبوق ترخاو سولشا کون
بط لبنون سیاوسه کاوابسه و جن سوحن الدوابخن و سال را اگرچه شمسی حقیقی
گرفته اند اما ماههارا قمری حقیقی گیرند و آن از اجتماع حقیقی است تا اجتماع حقیقی دیگر پس اگر

اجتماع

اجتماع حقیقی پیش از غروب آفتاب واقع شود آن شب را از کان اول ماه دانند و اگر بعد واقع شود شب
بعد از آن را اول ماه دانند و اینز منجمان در اکثر تقاویم اگر اجتماع پیش از نصف روز واقع شود آن
روز اول ماه نویسند و اگر پس از نصف نهار واقع شود روز بعد از آن را و اسامی ایام ماهها بلغت
ترکی و ختائی بر ترتیب اینست آرام ای ب ایکندی ای ج اوچونج ای د تونونج ای ه پینشینج ای
و التنج ای و یتینج ای ح سکزنج ای ط طوقوزنج ای ی اونج ای یا کاان برنج ای یب چقشاباط ای
و ایام این ماهها بعینه مثل ماههای عربی بعینه نباشد یعنی الا آنکه ترکان زیاده از سی روزه
متوالی سه نگیرند و زیاده از دو ماه متوالی بیست و نه نگیرند و وجه این خلاف نیست چهره دو
وضع معین است و اول آرام که مبدأ سال قربت و از ترکان کو نیکلمش خوانند مشروط بآنکه
در ما بین مدخل و اجزی که هشتم آخر است از سابق و مدخل دوشی که قسم دویم است از سال لاحق یعنی
در حوالی مبدأ ایجی بود مقدم بر آن یا مؤخر از آن چه اگر ما بین اول آرام ای و دوشی از نصف
یکقسم سال زیاده بود مبدأ آرام ای مقدم باشد بر مبدأ ایجی و اگر کمتر باشد مؤخر و چنین باشد
در ایام هر ماهی از این ماهها که مبدأ قسم زوج از اقسام شمسی سالی واقع شود که عدد آن قسم ضعف
عدد آن ماه باشد مثلاً در ماه اول مبدأ قسم دویم واقع شود و در ماه دویم مبدأ قسم چهارم و در ماه
سیم مبدأ قسم ششم و علی هذا القیاس تا ماه دوازدهم که در او مبدأ قسم بیست و چهارم واقع شود
و اگر در ماهی از این ماهها چنان اتفاق افتد که مبدأ هیچکدام از اقسام زوج واقع نشود آن
ماه را از ماههای دوازده گانه ندانند بلکه آن ماه باصطلاح ایشان کبیسه باشد و از ترکی
شون ای و بختائی شونده گویند و سبب این کبیسه آنستکه چون مدت دوره آفتاب که عبارتست
از سال شمسی حقیقی زیاده از سال قمری است بده روز و کسری هر آینه در هر دو سال یا سه سال یکماه
زیاده آید پس از آن شون ای گفته کبیسه کنند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه اول آرام ای
در حوالی مبدأ ایجی باشد و شرط ایشان منتفی نشود و چون شون ای تمام شود بعد از آن ماهی
در آید که هم اوسط بعد از ماه سابق شون ای باشد همان ترتیب که مذکور شد لا محاله در آنماه
که بعد از آن باشد باز چنان شود که مبدأ قسم زوج از اقسام سال شمسی واقع شود که عدد آن قسم
ضعف عدد آن ماه باشد و همچنین میگردد تا آنکه بعد از دو سال یا سه سال احتیاج بکبیسه شود شون ای

و دو هر ماه



بمیان ماهها در اید بعد هذا بر اذهان ازکیا مخفی نماند که چون زمان امتدادیست وهمی پس انقسام ان ممکن باشد باجزاء وچون جزوی از اجزاء زمان امتداد سازند واز انجا ابعاض متتالیه متساویه از اجزاء زمان فرض کنند چنانکه هر بعضی از ان معروض یکی معین شود باعتبار اجزای متساویه ان بعضی اهل نجوم هر بعضی ازان ادوار گویند بتوهم انکه انتقال از هر بعضی ببعضی شبیه است بعود یا بعض اول وادواری که اهل نجوم اعتبار نموده اند بسیار است از جمله ادوار معتبره چند دور است که مخصوص حکمای ختا وترکستانست واز انجمله ایشان یکی دوریست که بر دوازده میکردد واسامی هر یک همان اسامی اقسام شبانه روز باشد یعنی اسامی جاغها که بختائی وترکی سبق ذکر یافته واز امتحان ما دور اثنا عشری گویند وهم چنان جاغها را بدان میشمارند سالها وروزها را هم بدان میشمارند پس هر سالی یا روزی مسمی بیکی از ان اسامی باشد هم بلغت ایشان که ختائیانند وهم بلغت ترک وختائیان را دور دیگر است که بر ده میکردد وهمین سالها وروزها را بدان شمارند واسامی ان ده بلغت ختائی اینست اکا بی ح بین ؟ بتن ه ود کیی ؟ کن ح شین ط ژم ی کوی وختائیان این دو را با دور اثنی عشری ترکیب میدهند تا دوری حاصل اید که بر شصت میکردد واز ادوار ستینی میکویند وسالها وروزها بدان میشمارند وگویند اینده ودر شمردن روزها ایشان را بجای هفتها است ومصنف در شرح زیج اورده که مناسب انست که ختائیان دور عشری یا اثنی عشری را بجا هفته کیرند ودور ستینی را بجا ماه وترکیب این دو دور در تحصیل دور ستینی براین وجهست فتامل اکا زه ؟ یحیوح بین یم ؟ بتن ماوه وجن ؟ کیی ضر ؟ کن وح شین وی ط ژم شن ی کوی بود با کا شیو ؟ حایی نح بین ژه بد بتن جیو د ید وویم تو کیی ماو ترکن جس نح شین ضر نط ژم وو ک کوی وی کا کا شن کب بی یو د ح بین شیو ید بتن حا نی اه وو ژه کو کیی جو کن کن یم نح شین ماو لط ژم جن آ کوی ضر لا کا وولب بی وح لح بین شن لد بتن یو د له وو شیو لو کیی حایی لز کن ژه نح شین جیو لط ژم یم م کوی تا وما کا جز مب بی خر مح بین وو مد بتن وی مه وو شن مو کیی مح شین حامی مط ژم ژه ن کوی جیو نا کا یم نب بی ما و نج بین جن ند بتن ضر نه ووو نو کیی وی نز کن مش نح ستین یو د نط ژم شیو س

نه

کد

کوهانی وچون ختائیان سالها بدورستینی شمارند ودورها را مقید کنند بسه نام
دور اول را دور شانکون کویند ودور دوم را جانکون ودور سیم را خاون واین
دورها هرچند متساویند اما مصطلح شده است که دور اول را دور اعظم وثانی را دور
اوسط وثالث را دور اصغر کویند ودر ایام سیتین این دورها اعتبار نکنند بس سالها
مقید کنند باین دورها مثلا کویند که اینسال پنجم است از دور شانکون یا سال
دوازدهم است از دوره جانکون وعلی هذا وابتدای دور شانکون در سال هشتصد وسیزده
یزدجردی بوده ومراد از این قید السنه اکر کسی خواهد که در سالی بعد از این تاریخ بداند
که اینسال در کدام دور است وسال چندمست از ان دور هشتصد وسیزده را از تاریخ
یزدجردی اینسال بیرون کنند وانچه بماند بر شصت قسمت کند باقی انقسمت سالها باشد که کذشته
از سالها یکی از این سه دور ولیس خارج قسمت را سه طرح کنند اکر هیچ نماند سالها از دور
شانکون باشد واکر یکی بماند از جانکون واکر دو بماند از دور خاون مثالش خواستیم
که در سال هفتصد وشصت وشش یزدجردی که زمان تحریر اینشرحست معلوم کنیم که کدام دور
وچند سالست از آن دور تفاوت میان این دو تاریخ بکرفتیم بود صد وپنجاه وسه بر شصت
قسمت کردیم باقی ماند سی وسه سال وخارج قسمت بود دو پس معلوم شد که سی وسه سال تمام کذشته
از دور خاون وسال ابتدکورسی وچهارم است واختیار تاریخ یزدجردی در این قید از سایر
تواریخ بنابر عدم کسر اوست وایشانرا یعنی ختائیانرا دوری دیکر است که بر دوازده میکردد
وهمین روزها را بدان میشمارند وانرا دور اختیاری ودور رابع کویند ودر اختیارات
بران اعتماد تمام کنند واسامی ان دوازده بلغت ختائی اینست کن، جیو، من، ت، تن، ه،
پن، جیه، د، بوح، وی، ط، جین، ه، شیو، باخایب سهی و بعضی روزها را ازین دور بغایت
نحس کیرند وان دو روز بود که از انجمله ختائی هون کویند یعنی اغبر که بفارسی خاک رنک کویند
وانرا روز زیوبی باشد وبعضی را بغایت سعد کیرند وان نیز دو روز بود که از انجمله ختائی
پیه کویند یعنی سفید وانرا روز جن وجایی باشد وبعضی را محمود کیرند یعنی ما بل السعد وان
چهار روز بود که از انجمله ختائی خنک کویند یعنی زرد وانرا روز جیو وتن وجه ووی باشد



و بعضی را مذموم گیرند یعنی قریب بنحس و آن بنر چهار بود که از ابخنائی نحی گویند یعنی سیاه
و آن روز کن و من و ین و شیو باشد و علامتها اینست سرخ علامت سعد و علامت نحس
د علامت محمود و سیاه علامت مذموم و بعضی منجمان این الفاظ را مصرح در اوراق تقاویم در
ازای هر روز نویسند و بعضی دیگر بجهت اختصار نقطها به الوان موافق لون هر روز نهند
و چون نوبت این دوره بعد از اتمام ظاق رسد از اقسام بیست و چهارگانه سال مانند قسم
لیچن که اولست و ییخه که سیم است و شنك و میك که پنجم است روز بعد آن قسم و روز مقدم
بر آن در این دوره یکی شمرند یعنی ایخه در روز مقدم نوبت باو رسیده باشد در روز بعد
آن قسم مکرر شود و باقی بر ترتیب باشد پس یکدوره دوازده روز باشد و یکدوره سیزده
روز و معلوم نشده است بیقین که در این تکرار مراد ختائیان چیست و بعضی گفته اند که مراد
آنستکه تا فرق باشد میان این دوره و دوره اثنی عشری و تغییر را باین دوره اولی دانسته اند
چه تغییر اثنی عشری مستلزم تغییر دوره ستینی و دوره عشریست و سبب اینکه تکرار مخصوص به
اوایل اقسام ظاق نموده اند آنستکه مبدء سال لیچن است و آن از اقسام ظاقست و فرق نکو
خواسته اند که در اول سال شود و باقی اقسام فرد بتبعیت لیچن مکرر ساخته اند برهان
از کیا مخفی نماند که اهل ختا که سالها را با دوار ثلثه مقید میسازند چون خواهند که بقید
زیاده کنند سالها را مقید سازند بابتدای آفرینش عالم و بزعم ایشان از ابتدای عالم سیصد
هزار و شصت و حکیم فاضل محی الدین مغربی در زیج ادوار الانوار که سیصد و شصت هزار
و شصت و بعضی از براهمه زیاده بر اینمقدار گفته اند و اینها همه از خرافات و امور مستبعدست
و بر آن دلیلی نیست و هر دوره باصطلاح ایشان ده هزار سالست و دو سال هشتصد و چهل
و نهم یزدجرد گذشته از آفرینش عالم بزعم ایشان یعنی هشت هزار و شصت و سی و هشتصد
نه هزار و هفتصد و پنجاه و چهار سالست پس در اینسال که هفتصد و شصت و شش یزدجردیست از
ابتدای آفرینش عالم هشت هزار و هشتصد و شصت و چهار و نه و هفتاد و یکسال تمام گذشته باشد
و آقا ترکان در شمردن سالها بر دوره اثنی عشری اقتصار نمایند و اصحاب زیجات گفته اند که ما ا
دیده تاریخ ایشان معلوم نیست که ایشان چه حادثه را مبدء تاریخ ساخته اند و سالها بعد از ازان

جدول انتقال سال شمسی

۱۰	۸۷۶۴	ا
۲۱	۷۵۲۸	ب
۳۲	۶۲۹۲	ج
۴۳	۵۰۵۶	د
۵۴	۳۸۲۰	ه
۶۵	۴۵۸۴	و
۷۶	۱۳۴۸	ز
۸۷	۰۱۱۲	ح
۹۸	۸۸۷۶	ط
۱۰۸	۷۶۴۰	ی
۱۱۹	۶۴۰۴	یا
۱۳۰	۵۱۶۸	یب
۱۴۱	۳۹۳۲	یج
۱۵۲	۲۶۹۶	ید
۱۶۳	۱۴۶۰	یه
۱۷۴	۰۲۲۴	یو
۱۸۴	۸۹۸۸	یز
۱۹۵	۷۷۵۲	یح
۲۰۶	۶۵۱۶	یط
۲۱۷	۵۲۸۰	ک
۲۲۸	۴۰۴۴	کا
۲۳۹	۲۸۰۸	کب
۲۵۰	۱۵۷۲	کج
۲۶۱	۰۳۳۶	کد
۲۷۱	۹۱۰۰	که
۳۲۶	۲۹۲۰	ل

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۸۷	۴۴	۱۰	ا
۷۵	۲۹	۲۱	ب
۰۹	۸۶	۳۳	ج
۹۶	۵۰	۱۳	د
۸۵	۱۴	۲۴	ه
۱۹	۷۲	۶	و
۰۷	۳۴	۱۷	ز
۹۵	۰۰	۲۲	ح
۳۹	۵۸	۹	ط
۲۷	۲۲	۲۰	ی
۶۱	۸۰	۱	یا
۴۹	۴۴	۱۲	یب
۳۸	۲۸	۲۳	یج
۷۱	۶۶	۴	ید
۵۹	۱۰	۵	یه
۴۶	۸۴	۲۶	یو
۸۱	۴۲	۷	یز
۶۹	۰۶	۱۸	یح
۰۳	۶۴	۲۹	یط
۹۱	۲۸	۱۰	ک
۷۸	۹۲	۲۱	کا
۱۳	۵۰	۳	کب
۰۱	۱۴	۱۴	کج
۸۸	۷۹	۲۴	کد
۳۳	۳۶	۶	که

نسبت سکندر و در میان عجم نیز ایند و در مستعملست خصوصا در میان اهل سیر وفی الجمله بنا محاسبات
ممالک در دفاتر خود بر ان نهاده اند و اصلا تاریخ دیکر نزد ایشان منظور نیست و چون مصنف
اسامی اجزای ادوار اربعه و هم چنین اسامی اقسام سنه و شهور دوازده کانه ترکی که ما
در شرح از کتب عمل نقل کردیم در متن نیاورده الحال اشاره با نمعنی نموده میفرماید که هر قسمی
از اقسام سال شمسی را بلغت ایشان نامیست و هم چنین هر ماهی را از ماههای ترکی و هر روز
و سالی از روزها و سالهای دور ستینی و دور اثنی عشری و ایضا شهور و روز از دور رابع را
نامیست بلغت ایشان و آن در زیجات مسطور است و در تقویم تام تاریخ خطایی را در اخر
جداول صفحه یسری در شش جدول بیاورند و در جدول اول ایام ارقام دور ستینی و در
دویم ارقام ایام دور اثنی عشری و در سیم ایام ارقام دور رابع و در چهارم علامت اختیارات
بحروف یا نقاط ملونه یا با لفاظ مصرحه و در پنجم ارقام ایام اقسام سنه و در ششم ارقام
ایام ماه قمری بیارند و اسما اقسام سال و هم چنین اسامی شهور قمری در حاشیه در محاذی
دو مبدا هر یک ثبت کنند پوشیده نماند که ایام دور اثنی عشری و دور عشری از دور
ستینی بمقایسه معلوم میتوان کرد چه اگر از ایام گذشته دور ستینی دوازده دوازده طرح
کنند انچه باقی بماند ایام گذشته باشد از دور اثنی عشری و اگر ده ده طرح کنند ایام گذشته
باشد از دور عشری و لهذا در بعضی تقاویم دور اثنی عشری و دور عشری متروک باشد
لیکن چون اهتمام ایشان بدور اثنی عشری بیشتر است از دور عشری و ایضا طرح ده ده اسان
تر است از طرح دوازده دوازده در اکثری تقاویم موافق انچه مصنف فرموده دور اثنی عشری
ایراد نمایند و دور عشری را ترک نمایند و بعضی میان اسما ایام دور ستینی و دور اثنی
عشری و دور رابع همه را مصرح در جدول بعد از جدول ارقام هر یک نویسند و گاه باشد
کرد بعضی تقاویم تامه مداخل شهور قمری حقیقی و مداخل اقسام سنه را در میان یکدیگر ترتیب
مداخل در شش جدول بیاورند رو مقدم بر اوراق دوازده کانه و در جدول اول
اعداد اقسام سال و اعداد شهور هر یک بلوکی ثبت کنند با رقام هندسی یا جملی و در
جدول دویم اسما اقسام سال و اسما شهور و در جدول سیم عدد هر یک از شهور تامه

و ایام

وایام تامه هر یک که موافق اول انقسم یا اول انماه باشد و در جدول چهارم ایام تامه
دورستینیز که متصل است بروف مدخل هر قسم و مدخل هر ماه و در جدول پنجم فنکات
که بر ایام دورستینی زائد باشد و در جدول ششم ایام تامه دور اختیاری و در بعضی
تقاویم جدولی دیگر بنا ورند و در انجا ایام ناقصه دورستینی که مداخل اقسام سال
شهور باشد ثبت نمایند و طریق وضع فنکات چنانست که چون فنکات شصت شود
از یکی گیرند و مرفوع مره خوانند و چون مرفوع مره شصت شود از یکی گیرند و مرفوع
مرتین خوانند و مرتبه مرتین بحسب اصطلاح مقدم باشد بر مرتبه مرفوع مره و مرتبه مرفوع
مره مقدم باشد بر مرتبه فنکات و اگر با فنکات تامه کسور باشد انرا بعد از فنکات در
همان جدول وضع کنند و کسور باعتبار تجزیه هر فنک باشد بشصت جزو یعنی هر عددی
از کسور شصت یک فنکی باشد و در بعضی از تقاویم فنکات را رفع نکنند و همه را بارقام
هندسی ثبت کنند و جدولی دیگر بعد از جدول فنکات بنا ورند و در انجا کسور ثبت کنند
چنانکه هر عددی از ان سدس فنکی باشد و هم در این ورق یعنی ورق مقدم بر اوراق دوازده
گانه در صفحه یمنی بر شکل تابچه دوازده خانه رسم کنند و در هر خانه نام سالی از دوازده سنه
عشری بلغت ایشان یعنی بلغت ترکان و ختائیان نویسند و در این زمان بلغت ترکی و فارسی
نویسند و نام السنال که موافق سال مفروض باشد در خانه وسط فوقانی از ان ایچ ثبت
کنند و هم در این ورق تاریخ سال مفروض و مدخل ان یعنی مدخل لیچن و احکام السنال همه را
بزعم اهل ختا بیاورند چنانکه اول تعیین کنند که سال مفروض داخل در کدام دور واست از
ادوار ثلثه و چندم سال است از اندور و ایضا تشخیص نمایند که مبدا سال در کدام دور واست از دور
ستینی و چند جاغ و کمه و فنک گذشته از ان روز تا مبدء و نیز کدام روز است از دور ابع
و اسامی هر یک بنویسند و ایضا ایراد نمایند که از مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که مدخل
لیچن دران واقع شده باشد تا ان مدخل چند مده شده و از افرینش عالم بزعم اهل ختا
تا سال مفروض چند دور و چند سال گذشته و سال مفروض چندمست و گاه باشد که در ذیل
این مذکورات تاریخ سال و مدخل از تاریخ اربعه مشهوره نیز بیاورند و ساعت و دقیقه

کذشته

گذشته از اول روز یا شب که مدخل سال در آن روز یا شب باشد بنویسند و بعد از اینها
احکام السال بزعم حکمای ختا و ایغور بیاورند و فا تمثیل هر یک را در ورقه مقدم بر مثال
صفحه یسری بیاوردیم تا تصور آن بر متعلم دشوار نباشد **باب پانزدهم**

در معرفت فوایدی که در تقویم بیاورند چون مصنف از بیان متعلقات هر دو صفحه فارغ شد
شروع نمود در بیان زوایدی که ایراد آن در تقویم مصطلح و متعارفست پس میفرماید که در
صفحه مقدم بر اوراق دوازده گانه تاریخ سال مفروض که مبدا آن وقت وصول آفتابست
بنقطه اول از برج حمل و مدخل السال بتواریخ اربعه مشهوره و تاریخ ختائیان بیاورند
چنانکه در تواریخ مشهوره اول تعیین ساعت و اجزای آن کنند پس تعیین روز یا شب مدخل
بحسب هر یک از تواریخ اربعه بترتیب و در تاریخ ختا اول تعیین نمایند که مبدا سال مفروض در
کدام فنک و کیه و جاغنت و روز مدخل کدام روز است از ایام دور ستینی و همچنین از ایام
دور رابع و نیز تحقیق نمایند که از مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که مبدا سال در آن ماه
واقعست تا مبدا سال چند مدت گذشته و همچنین از مدت تقسیم از انشامسنه که مبدا سال در
آن واقعست و ایضا تعیین نمایند که سال مفروض داخل در کدام دوره است از ادوار ثلثه
و چندم سالست از آن دوره و همچنین چندم سالست از ابتدای آفرینش بزعم اهل ختا و گاه
باشد که در بعضی تقاویم تامه بعد از این مذکورات مؤامره طالع سال بعینه بیان استخراج آن
بطرق مختلفه بیان کنند و در اینوضع در جمیع تقاویم اسم هر شهری که طالع سال را موافق آن
شهر استخراج کرده باشند مذکور سازند و باشد که در بعضی تقاویم تامه در جنب طالع
سال را با فاق مختلفه استخراج کرده در همین صفحه بنویسند و بمثل هر یک از اینها عنقریب
مسطور کرده آمد نقم و در تقویم غیر تام تعیین مدخل سال بتاریخ ختا متروک باشد و ایضا
زایچه طالع وقت تحویل آفتاب باول حمل در تحت آن صفحه بیاورند بانطریق که در زایچه
طالع اجتماع و استقبال مذکور شد پس اینجا حاجت باعاده نیست و مواضع کواکب و
همچنین مواضع عقدتین و غیر آن در وقت تحویل مذکور در آن زایچه ثبت کنند بانطریق
که هر یک از کواکب سبعه و عقدتین در هر برج که باشند آن را در آن خانه ثبت کنند از نشانهای

در بیان زایچه طالع وقت تحویل شمس بحمل

دوازده خانه زایجه که نام آن برج مصرح در آنخانه مسطور باشد فقط مصرح بجهة آنست که گاه باشد که اسم دو برج در یکخانه مسطور بود یکی بحسب عدد و دیگری بحسب عمل چنانچه سبق ذکر یافت و مصطلح شده است که برج بحسب عدد را بقویم و برج بحسب عمل را بعلامت نویسند و ثبت موضع کوکب بحسب برج صریح باشد و درجات و دقایق که از اول آن برج کوکب بحرکت توالی قطع کرده باشد با درجات و دقایق که عقده قمر بخلاف توالی با آن و اصل شده باشد ابتدا از آن برج بر ثبت کنند و سهام را نیز در آن زایجه بیاورند و این سهام نیز دلالت بر چیزها است از لطف یا دشمام و رشا یا و تغیرات هوا و تسعیرات و وقوع امن و آشوب و چگونگی حصول ارتفاعات که از مواضع کواکب الدلالة بر آن چیزها و درجه طالع یا جزو دیگر از فلک البروج که مناسب امر مطلوب بود گیرند و بنا استخراج آنها تعلق بکتب عمل دارد اما طریق وضع آنها در زایجه بر قیاس وضع کواکب یعنی هر یک از سهام در هر برج که باشد از آبادرجات و دقایق در آنخانه ثبت کنند که اسم آن برج مصرح در آنخانه ثبت باشد و از سهام آنچه اهتمام باستخراج آن بیشتر نمایند و در جمیع تقاویم مسطور باشد سهم السعادة و سهم الغیب است که یکی دال بود بر مال و جاه و سعادات و دیگری بر رای و دین و عبادات و استخراج این هر دو از موضع شمس و قمر و درجه طالع نمایند و گاه باشد که از برای احکام هر یک از فصول اربعه زایجه وضع کنند در صفحه علیحده چنانکه زایجه تحویل آفتاب بحمل بجهة احکام فصل بهار باشد و زایجه طالع وقت تحویل آفتاب بسرطان بجهت احکام فصل تابستان و زایجه طالع وقت تحویل آفتاب بجدی بجهة احکام فصل زمستان لیکن جمهور اهل احکام و قتی استعمال بجای آورند که طالع وقت تحویل آفتاب بحمل برج منقلب باشد اما اگر طالع وقت مذکور برج ثابت باشد حکم تمام سال از زایجه آن طالع کنند و زایجه طالع سه فصل دیگر استخراج نکنند و اگر برج ذوجسدین باشد زایجه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان استخراج کنند و حکم نیمه آخر سال از آن کنند و حکم نیمه اول سال از طالع وقت تحویل آفتاب بحمل و معرفت هر یک از بروج منقلبه و ثابته و ذوات الجسدین بعد از این در باب شانزدهم بیاید انشاء الله تعالی و در اکثر تقاویم زایجه طالع اجتماع و استقبال مقدم بر سال یا فصل نیز وضع کنند از اوایل

در ذکر تواریخ مشهوره که در عرب است

احکام بسیار معتبر دانند و بعضی از منجمان در تقاویم تاریخ بجهت طالع تحویل آفتاب هر برجی
از بروج در فوق صفحه یعنی زایچه وضع کنند و حکم هر ماه شمسی حقیقی از آن کنند و از جمله
اموری که در اکثر احوال در تقویم تمام بیاورند ایام مشهوره است از تواریخ مشهوره که
در صفحات جدول اتصالات کلی یا در جدول علیحده قبل از اتصالات کلی بازاء آن روز نویسند
چون ایام مشهوره بعضی تواریخ که منجمان در تقاویم ثبت کنند مصطلح و متعارف اهل این
زمان نیست و آنچه متعارف است بسبب شهرت آن بر بعضی ظاهر نیست واجب نمود که ایام
مشهوره هر یک از تواریخ مشهوره را با آنچه بسبب شهرت آنسب در این کتاب بیاوریم
تا ناظر تقویم را مفید باشد و بالله التوفیق و علیه التکلان ذکر ایام مشهوره عرب غره
سال عرب غره ماه محرم است و در ولایت عرب در این روز نوروز کنند و بعیش و طرب و لهو
و نشاط مشغول باشند ایام معدودات اصحاب زیجات گویند ده روز اول
محرم است اما اکثر مفسرین ایام معدودات را بایام رمضان تفسیر کرده اند و بعضی بایام روزه که
در ابتدای اسلام فرض بوده و بعد از فرضیت رمضان منسوخ شده و آن روز عاشورا است و سه روز
در هر ماهی و آنچه در آیه کریمه و اذکروا الله فی ایام معدودات واقعست مفسرین آن را بایام
تشریق که بعد از این خواهد آمد تفسیر کرده اند و وجه تسمیه آن بمعدودات بجهت قلت است
عاشورا دهم محرم است و آن را عاشور نیز گویند بحذف الف و آن روز را گویند که قبل
از این محترم بوده و در اخبار آمده که کشتی نوح ع در این روز باتمام رسیده و نور بصر حضرت
یعقوب ع در این روز معاودت نموده و خلاصی حضرت ایوب ع از بیماری در این روز بوده و غرق فرعون
و جنود او و نجات بنی اسرائیل در این روز واقع شده بود و چون حضرت سید الشهداء ع
امام مظلوم معصوم امام حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام در این روز واقع شد شیعیان در اکثر
بلاد در این روز ماتم گیرند و شیون نمایند و زیارت آنحضرت نمایند و مصنف در شرح زیج سلطانی
از بعضی علماء نقل کرده است که عاشورا نهم محرم است و آن را از عشر شتر گرفته اند و شتر
در روزی که آب خورد تا هشت روز دیگر آب نخورد و روز نهم آب خورد که آن را عشر
الابل خوانند قرار فرض نماز چهاردهم ربیع الآخر است لیلة الرغائب

عاشورا

شهادت

لیلة الرغائب

استفتاح

مبعث و معراج

لیلة البراءة

لیلة القدر

عید فطر

شق القمر

شب جمعهٔ اول ماه رجب است **استفتاح** پانزدهم رجب است در اخبار آمده است که
هر که در این روز از خدا تعالی طلب فتح و نصرت کند مقصود او حاصل شود و از این جهت است که این روز
باستفتاح مشهور شده است چه استفتاح در لغت طلب فتح و نصرت است و ارباب تواریخ
و سیر آورده اند که در این روز بود که مرغ ابابیل بامر ملک جلیل دفع مضرت اصحاب فیل نمود
و تزویج حضرت خیر النسا با حضرت شاه اولیا علی مرتضی ع در این روز بود **مبعث و معراج**
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بیست و هفتم شهر رجب است و حکیم مغربی آورده که بیست و ششم
رجب بوده که جبرئیل ع بحضرت رسول ص نازل شده و در آن روز نافله بسیار از اعاد
هست **لیلة البراءة** پانزدهم شهر شعبان است و چنانکه عمده ملوک و سلاطین را قاعده
چنان است که چون هر کسی از رعایا خراج خود را ادا نماید نوشته باو دهند مضمون آنکه خراج
خود را بالتمام ادا نموده و آن را برات گویند بلا تشبیه ملک متعال هم فرماید که تا بجهت خلاص مومنان
از آتش دوزخ براتی نویسند و بعضی گفته اند وجه تسمیه آنست که در این شب نسخه اجال تسلیم
ملک الموت نمایند پس گویا در این شب جبرئیل از حیات برات میبخشند **لیلة القدر** بیست و سیم ماه
رمضان است مخفی نماند که حضرت رب الارباب جل جلاله از شبها دو شب را بجواهر شرف و منقبت بیاراید
یکی شب برات و دیگری شب قدر و شب برات از فرمودهٔ انا انزلناه فی لیلة مبارکة و شب قدر را از فرموده
که انا انزلناه فی لیلة القدر لکن شب برات را ظاهر ساخت و شب قدر را محجوب فرمود و
لهذا اختلاف کرده اند که شب قدر در ماه رمضان است یا در غیر رمضان و بر تقدیری که در ماه رمضان
باشد اختلاف کرده اند که در عشر اول است یا در عشر وسط یا در عشر آخر و بر تقدیری که در عشر
آخر باشد اختلاف کرده اند که در کدام شب است و مشهور آنست که مذکور شد و معنی قدر شرف
و مرتبه باشد چه شرف این شب زیاده است از شبهای دیگر و بعضی گفته اند که قدر بمعنی تقدیر است
چه تعیین هر امر در انسال و تفویض آن بملکی در این شب واقع میشود **عید فطر** غرهٔ
شهر شوال است و عید ماخوذ است از عود بجهة آنکه هر سال مردم بآن عود میکنند بر وجهی مخصوص
یا بجهة آنکه حضرت ارحم الراحمین عود میکند بمغفرت بندگان در این روز **شق القمر** شب سیزدهم
شوال است و این معجز حضرت خاتم النبیین است که در حضور کفار قریش باشاره سبابه

مبارك

مبارک خود در آن شب تا هزار و نیم فرمودند و قصهٔ آن بتفصیل مشهور است **ایام معلومات**
قول اهل لغت و اکثر فقها آنست که ده روز اول ذی حجه است و بعضی از فقها گفته اند که ایام
نحر است که عنقریب معلوم شود **یوم الترویه** هشتم ذو الحجه است و ترویه در لغت آب
دادن است و فکر کردن و تسمیهٔ این روز بترویه بعضی گفته اند بجهة آنست که خوابی که حضرت خلیل
در باب قربان کردن حضرت اسمعیل دیده بود تمام روز متفکر بود که چه کار کند تا آنکه آخر
الامر ذبح حضرت اسمعیل در روز عید اضحی بخاطر مبارک قرار داد **یوم العرفه** نهم
ذی حجه است و عرفه و عرفات اسم موضعی است در مکهٔ معظمه و آن را عرفه بجهة آن گویند که ملاقات
حضرت آدم ع با حوا بعد از مفارقت در آن موضع واقع شد و یکدیگر را بشناختند یا بجهة آنکه
جبرئیل ع آن موضع را با ابرهیم ع بیان کرده بود و چون حضرت خلیل با آن موضع رسید آن را بشناخت و
این روز را عرفه بسبب آن گویند که حجاج را در این روز با آن موضع میباید رفت و زمانی آنجا
توقف کرد و بعضی گویند که چون در این روز حضرت ابرهیم ع تعبیر خواب خود شناختند با این سبب
این روز را عرفه گویند **عید اضحی** دهم ذو الحجه است و اضحی جمع ضحاة است و آن گوسفندی
را گویند که در این روز قربان کنند با این جهت این روز را عید اضحی گویند **ایام التشریق**
روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذو الحجه است و روز دهم را روز نحر خوانند و یازدهم
و دوازدهم را نحر مع التشریق و سیزدهم را تشریق تنها و بعضی گفته اند که تشریق نماز عید است
چه آن را در وقت اشراق میگذارند و باقی ایام را بتبعیت آن تشریق گویند و بعضی گفته اند
که تشریق خشک کردن گوشت است در آفتاب چه مساکین حرم در این روزها گوشت قربانی
خشک میکنند و بعضی گفته اند تشریق مقام کردن است در آفتاب چه حاجیان بجهة ادای مناسک
حج در این ایام توقف میکنند در آفتاب و بعضی گفته اند تشریق بجانب مشرق رفتن است چه
اکثر حجاج بعد از ادای مناسک حج بجانب مشرق متوجه میشوند **غدیر خم** هیجدهم ذو الحجه است
بتواتر ثابت است که چون پیغمبر ما حضرت خاتم النبیین و افضل المرسلین حبیب اله العالمین صلی الله
علیه و آله از حجة الوداع مراجعت نموده در موضعی که آن را غدیر خم گویند نزول اجلال فرمودند
پس فرمودند تا بعوض منبر جهاز شترها را بالای یکدیگر انداختند و بالای آن منبر بر رود

یوم الترویه

یوم العرفه

عید اضحی

ایام التشریق

غدیر خم

برآمد و دست مبارک حضرت سلطان اولیا علی مرتضی علیه السلام گرفته آنحضرت با خود صعود فرموده و در حضور صحابه حضرت شاه مردان را خلیفه و وصی خود بامر ایزد تعالی ساخته و بعد از نزول آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک الخ این امر واقع شد و نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و ورود حدیث من کنت مولاه در این روز معروف و مشهور است

ایام البیض

ایام البیض روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماه و معنی آن ایام لیالی بیض است چه در شبهای این ایام از اول تا آخر مهتاب باشد و از حضرت شاه اولیا امیر المؤمنین علیه التحیة والثناء روایتست که چون آدم ع از بهشت بیرون بیامد هیچ سقفی و دیواری و پوششی در دنیا نبود آفتاب در اعضای مبارک وی اثر کرد سیاه رنگ شده باین سبب آنحضرت را دلتنگی روی نموده بدرگاه بی نیاز آغاز تضرع و زاری کرد در زمان جبرئیل ع بامر ملک جلیل نزول اجلال نموده گفت ای آدم اگر خواهی این سیاهی سفید گردد و این شام غم بصبح شادی مبدل گردد سه روز روزه دار پس آدم ع بعد از ادای شکر باریتعالی و زوال ایام البیض قصد صوم نمود چون شب در آمد ثلثی از بدن مبارک وی سفید شد چون روز دیگر روزه گرفت ثلث دیگر و سیم روز تمام اندام آنحضرت از ظلمت بیرون آمد اینست ایام مشهوره تاریخ عرب و بعضی از منجمان روز ولادت و رحلت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و وقایعی که در زمان حیوة آنحضرت روی داده و همچنین روز ولادت و وفات هر یک از ائمه و مشایخ و علمای دین را داخل ایام مشهوره دانسته در تقاویم ثبت نمایند و لهذا گوئیم ولادت حضرت رسالت پناه نزد دانشمندان دویم و ششم و هشتم و سیزدهم و هفدهم ربیع الاول و انتقال آنحضرت در دوازدهم ربیع الاول و اصح بیست و هشتم صفر است **ولادت** حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سیزدهم رجب بوده و ضربت شهادت آنحضرت صبح نوزدهم ماه رمضان و انتقال آن نور رب العالمین بیست و یکم ماه رمضان **ولادت** حضرت فاطمه علیها السلام بیست و پنجم جمادی الاخر و انتقال آنحضرت هفتم صفر **ولادت** حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام پانزدهم شهر رمضان و شهادت آنحضرت سیم جمادی الاخر **ولادت** حضرت امام حسین علیه السلام سیم شعبان و اصح سلخ شهر ربیع الاول گفته اند انتقال آنحضرت دهم محرم است **ولادت** امام زین العابدین علیه السلام پنجم شعبان

و وفات

ووفات آنحضرت بیست و دوم محرم ولادت حضرت امام محمد باقر علیه السلم سیم صفر و شهادت
آنحضرت هفتم ذوالحجه ولادت حضرت امام جعفر صادق ع هفدهم شهر ربیع الاول شهادت
آنحضرت پانزدهم رجب ولادت حضرت امام موسی علیه السلم هفتم صفر و وفات آنحضرت
بیست و چهارم رجب ولادت امام رضا علیه السلام یازدهم ذوالقعده شهادت آن
حضرت هفدهم صفر ولادت امام محمد تقی علیه السلام دهم رجب و اصح پانزدهم رمضان
وفات آنحضرت عاشر رجب ولادت امام علی نقی علیه السلم دویم رجب و اصح پانزدهم ذوالحجه
وفات آنحضرت سیم رجب ولادت امام حسن عسکری علیه السلم چهارم ربیع الآخر وفات
آنحضرت هشتم ربیع الاول ولادت با سعادت امام همام صاحب الامر علیه السلم
پانزدهم شهر شعبان اما ایام مشهوره تاریخ رومی بر دو نوع بود یکی
آنکه موقوف باشد بر معرفت اول صوم کبیر که منسوبست بطایفه نصاری دویم آنکه موقوف
نیست اما ذکر آنکه موقوفست بر معرفت صوم کبیر مخفی نماند که صوم کبیر که روزه فرضیه
نصاری است هفت هفته است و بعضی از مفسرین گفته اند که آنچه حق تعالی بر امت عیسی واجب
کرده بود یکماه بود و چون آن ماه در فصل تابستان افتاد از فرط حرارت هوا مشقت تمام بحال
مردم راه یافت پس علمای ایشان در این باب اندیشه نمودند صوم را بفصل ربیع انداختند
و ده روز زیاده نمودند و همچنین هر قومی از ایشان چیزی زیاده میکردند تا چهل و
نه روز شد و اول این صوم همیشه دوشنبه باشد مشروط بر آنکه قبل از دویم شباط
و بعد از هفتم آذر نباشد صوم نینوی روز دوشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر
بسه هفته و این صوم سه روز بود پس پنجشنبه فطر نینوی باشد و در کتب تواریخ مذکور است
که در اینروز حضرت یونس ع از شکم ماهی بیرون آمده در قریه که آنرا نینوا خوانند خلق
مردم چون آنحضرت را ببینند شادیها کردند و در آنروز و دو روز دیگر بشکرانه روزه
گرفتند الحال ترسایان در این سه روز روزه بطریق سنت دارند سعانین روز
یکشنبه چهل و دویم صوم کبیر باشد نصاری گویند که در این روز عیسی بر خر از کوشی سوار شد
به بیت المقدس در آمد و مردم را بشرف دعوت مشرف ساخت فصح پنجشنبه چهل و هشتم

صوم نینوی

۱۴ آذر

سعانین

فصح

صوم کبیر باشد و فصح بمعنی رستگاری باشد چه در این روز بود که قوم از حواریان استدعا
نمودند که از حضرت عیسی ع التماس نزول مائده کنند و خوانی بود از طلای احمر بساخت چهل ذرع
که در آن ماهی بود بریان با پنج عدد رغیف و قدری سرکه و نمک و سبزی و ارباب تواریخ گفته
که حواریان دوازده تن بودند که در مبادی بعثت حضرت مسیح بشرف زیارت عیسی مشرف شده
کمر خدمت آنحضرت بر میان جان بسته بودند و از کعب الاحبار روایت کرده اند که تحویر که حوار
مشتق است از آن بمعنی تبییض است چون این جماعت بنا بر آنکه پیش از ملاقات حضرت عیسی ع
بجامه‌های پشمین سفید ملبس شده موسوم بحواریین شدند و اسامی ایشان اینست
۱ شمعون ۲ یحیی ۳ توماس ۴ یوحنا ۵ مرقوس ۶ فطرلیس ۷ مخلس ۸ یعقوب ۹ اندراس ۱۰
فلعس ۱۱ یعقوس ۱۲ سرجیس **جمعة الصلبوت** جمعه چهل و هفتم صوم کبیر باشد نصاری
گویند که عیسی ع را جهودان آخر روز پنجشنبه بگرفتند و روز جمعه بر دار کردند و آنرا جمعة
الصلبوت خوانند و روز یکشنبه دفن کردند و بعد از چهارده روز از قبر برآمد و نصاری
ابلیس را دروغ گویند زیرا که در قرآن مجید میفرماید که و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی
بن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و باز میفرماید و ما قتلوه یقینا
بل رفعه الله الیه و شبه آن بود که چون آنحضرت را بپای دار آوردند در اثنای حال آفتاب
منکسف شده ظلمت چنان استیلا نمود که دیدها از رؤیت باز ماندند در آن حال سبحانه تعالی ملائکه
ارسال نمود تا عیسی را از بند خلاص نمودند و یهودا را که باعث گرفتاری آنحضرت بود بجای او
مقرر کردند و آنحضرت را باسمان بردند و چون عالم روشن گشت یهودا بصورت عیسی در نظر آمد و
در آمد گفتند که این ساحر میخواست که بسحر از دست ما خلاص یابد حق آنست که زن او را
بتعجیل باید کشت تا شعبده دیگر پیش نیارد و قصد خون یهودا کرده هر چند او فریاد نمود
که من یهودا ام که شما را بعیسی راه نمودم و او را فرشتگان باسمان بردند و مرا بجای او بند کردند
خلق باور نداشتند و از حلقش آویختند **عید قیامت** شنبه چهل و هشتم صوم کبیر باشد
عید فطر یکشنبه بعد از عید قیامت باشد و در این روز نصاری از صوم فارغ شده عید
کنند و در معابد خود رفته بدعا و ذکر اشتغال نمایند و طعامهای معین خورند

جمعة الصلبوت

۱ بطروس
۲ اندریاس
۳ یعقوبس
۴ جوانیس
۵ طوماس
۶ یعقوبش
۷ فیلوس
۸ بوطلیموس
۹ مانوس
۱۰ سیمان
۱۱ تادوس
۱۲ ماطیاس

عید قیامت

عید فطر

صغیر ادینه بعد از فطر باشد و از جمعة الشهداء این گویند **احد الجدید** یکشنبه بعد از
عید فطر باشد و این روز را احد الجدید بسبب آن گویند که اول یکشنبه ایست بعد از عید فطر و در
این روز نیز عبادتها مخصوص کنند **سلاق** پنجشنبه باشد چهل روز بعد از فطر و گویند در
این روز بود که عیسی شمعون را که مقدم حواریان است خلیفه ساخت و گفت که بعد از من ملائکه او
وظروف پر نور بشما خواهند رسانید و آن انوار بواسطهای شما راه یابند هر یک از شما عالم
نیست قوی گردید که بدعوت ایشان مأمور باشید **بنطیقسطی** یکشنبه بعد از سلاق باشد
بده روز نصاری گویند که این روزیست که عیسی روح القدس را بحواریان بنوعیکه وعده
کرده بود فرستاد پس حواریون هر یک بقصد دعوت بولایتی رفتند و بالهام ربانی بعبادت
آن ولایت آموختند یا مردم آنجا بلغت ایشان سخن گفتند **صوم الشلیحین** دوشنبه بعد از
بنطیقسطی و آن چهل و هشت روز باشد و گویند در این ایام عیسی بجهت دعوت استعزمت
نموده در اطراف عالم بگردید و فطر از صوم یکشنبه چهل و نهم باشد **جمعة الذهب** اول
جمعه باشد از صوم شلیحین **عید مرماری** روز سیزدهم باشد از فطر الشلیحین
صوم ایلیا دوشنبه بعد از عید مرماری بود و این صوم چهل و هشت روز باشد
پس یکشنبه چهل و نهم فطر ایلیا باشد و آغاز آنچه موقوف بر معرفت صوم کبیر نیست عید حنکه
بیست و دویم تشرین الآخر باشد استاد ابوریحان بیرونی در کتاب تفهیم و همچنین صاحب روضة
المنجمین آورده اند که چنکه پادشاهی بود که دختران مردم را بزور کشیدی و ازاله بکارت
ایشان کردی بعد از آن رخصت شوهر دادی در آن زمان هشت برادر بودند و یک خواهر
داشتند ملک بخواهر ایشان طمع کرد برادر کهتر از غایت حمیت خود را بلباس زنان بیاراست
و عوض خواهر بمضجع پادشاه در آمد و چون که ملک دست باو رسانید بر جست و آتش
شهوت ملک را با خنجر فرو نشانید و بیت المقدس را از شرارت ناپاک پاک ساخت پس مردم
شادیها کردند و آن روز را عید ساختند **عید البشارت** در کانون الاول باشد
نصاری گویند که در این روز بود که روح القدس بصورت جوانی خوش بوی در وقت غسل
بر مریم ظاهر شد و مریم از او مجتنب شده گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پس روح



القدس با بر مریم دمید او را بوجود روح الله بشارت داد و مصنف در شرح زیج سلطانی
از حکیم مغربی نقل نموده که بشارت مریم بوجود عیسی ع در بطن او بیست و پنجم آذار ماه واقع شد
قاسم کوبی بیست و ششم تشرین الاول است **لیلة المیلاد** یعنی شبی که ولادت عیسی
در آن شب سمت ظهور یافته شب بیست و پنجم کانون اول بوده و مخفی نماند که در شب
ولادت عیسی ع اختلاف بسیار است مشهور آنست که مذکور شد و صاحب کشف الحقایق
گوید که بعضی گفته اند که ششم کانون الآخر بوده در قریه قریب بیت المقدس که آن را
ناصرة الخلیل گویند و از اینجهة ترسایان را نصاری گویند **عید قلنداس** اول کانون
الآخر باشد بعضی قلندر و بعضی قلنداس گفته اند و چنین گویند که اسم یکی از ملوک ایشانست
و حکیم مغربی گفته است که این روز اول سال رومیانست **دنح** ششم کانون الآخر باشد
و محتاج شو باشد و دنح بدال مهمله و نون و حاء مهمله تصحیح کرده اند و صاحب کشف الحقایق
گفته که معنی دنح طلوع است و مراد طلوع حضرت عیسی ع است از نهر اردن که نزدیک دمشق
است و صاحب بعض المنجمین گوید که یحیی بن زکریا ع عیسی را با آب شست و بعضی دیگر گویند
که مریم ع آنحضرت را با آب معمودیه بشست و چون از آب بیرون آمد روح القدس بصورت
کبوتری باو پیوست و استاد ابوریحان در کتاب تفهیم آورده که زکریا ع مر عیسی را با آب
معمودیه بشست و آن آبیست که ترسایان فرزندان خود را چون متولد شوند بآن غسل
دهند و چون کسی بدین عیسی ع در آید چون اول او را بآن آب بشویند نصاری شود
عید شمع دوم شباط باشد و آن روزیست که عیسی ع بهیکل در آمد و اول نوبت و
هیکل نام معبد نصاری است **سقوط جمرهٔ اول** هفتم شباط باشد **سقوط**
جمرهٔ دوم چهاردهم شباط باشد **سقوط جمرهٔ سیم** بیست و یکم شباط باشد
جمار جمع جمره در زمین بیش نباشد و بعد از آن انکسار سرما شود در زمستان و جمره در لغت اخگر
آتش را گویند و زعم ایشان چنانست که در این ایام سه جمره از جانب بالا بجانب اسفل نازل شود
و صاحب حل التقویم و صاحب بعض المنجمین گویند جمرهٔ اول در زمین اثر کند و جمرهٔ دوم در آب
و مصنف در شرح زیج عکس آن آورده یعنی جمرهٔ اول ابر اگرم کند و جمرهٔ دوم زمین را و جمرهٔ

قاسم کوبی
لیلة المیلاد
عید قلنداس
دنح
عید شمع

هیتر

نسیم با تفاوت در اشجار اثر کند و قوت نما بحرکت در اید و استاد ابوریحان گوید که در وقتیکه گفته اند
که باین جمره‌ها شکم زمین گرم شود از وی بخار برآید و استاد الشعرا اوحد الدین انوری که
در علم نجوم سرآمد روزگار بوده در تعریف بهار بیتی فرموده که مصداق اینقولست و آن
اینست بیت هم جمره برآورده فرو برده نفس را هم فاخته بگشاده فرو بسته زبان را
و اعراب گویند که این اثرها از سقوط بعضی از منازل قمر است در این ایام و بعضی گویند
که مبنا سقوط جمرات بر سیر آفتابست و در هر چند گاهی بگردند در میان تاریخ رومی و
تاریخ جلالی که شمسی حقیقی است تفاوت پیدا میشود پس ظاهر است که در سقوط جمرات
این تفاوت باشد اول ایام عجوز بیست و ششم شباط باشد و آن هفت روز بود
و در این روزها هوا خالی از تغییر نباشد میرخواند در روضة الصفا آورده
که ایام عجوز که منجمان در آخر زمستان در تقاویم ثبت میکنند عبارت از ایامیست که
قوم عاد بدعاء هود ع هلاک شدند و سبب تسمیه این اوقات آنستکه در حال هبوب باد
پیرزنی از آن قوم بزیر زمین رفته قرار گرفت و بر مقهوران نوحه میکرد روز هشتم باد صرصر
در آن غار رسیده او را بیاران سابق لاحق ساخت و بعضی گویند از سرما بمرد و لهذا برد العجوز
نیز گویند و در فرقان مجید مذکور است که آن هفت شب و هفت روز بوده و در صحاح
جوهری از بعض اهل لغت نقل کرده که نزد عرب پنج روز است و استاد ابوریحان گفته
که ایام عجوز نیست بلکه ایام عجز است یعنی آخر زیرا که این روزها آخر زمستانست و یعقوب
بن اسحق الکندی و عبدالله بن علی الحاسب که مشهور است بعبدالله قلم گفته اند که سبب تغییر هوا
در این ایام آنستکه آفتاب در این وقت بتربیع اوج خویش رسد یعنی بعد اوسط بحسب مسیر
و بر آنها این مستقیم مخفی نماناد که این وقتی درست باشد که اوج آفتاب در اول جوزا
ثابت باشد میلاد یوحنا بیست و پنجم نیسان بود حکیم مغربی در زیج صغیر آورده
که بیست و چهارم حزیرانست و ابوریحان در تفهیم آورده که یوحنا یحیی پیغمبر است و ظاهر
آنستکه یوحنا غیر از حضرت یحیی کسی دیگر بوده است که تقویت دین عیسی ع نموده و آنکه
اصحاب نیرنجات میلاد حضرت یحیی را علیحده ذکر کنند مصداق اینقولست اول

ایام عجوز

با ایام عجوز ع

میلاد یوحنا

ریاح بوارح هیجدهم ایار است و آن چهل روز است و در زیج حکیم مغربی بیستم
ایار است و بوارح جمع بارح است و در صحاح آورده که بارح باد گرم است و از ابوزید
نقل کرده است که البوارح الشمال الحارة فی اوّل الصیف و صاحب حل التقویم فرموده که عرب
از طلوع ثریا تا طلوع صرفه تا زمان ریاح بوارح دانسته و آن قریب بچهار ماه است و این ریاح را
باین سبب بوارح خوانند که منازلی که ایشان ریاح را بطلوع آن منسوب ساخته اند در ربع مشرقی
شمالی طلوع میکنند و طرف شمال را بمجاز بوارح خوانند میلاد یحیی زکریا ببیست و یکم
حزیران باشد ذکر مرتوما ستیم تموز بود مصنف در شرح زیج سلطانی آورده از صاحب کشف
الحقایق که ذکران بمعنی مرتوما یاد کرده است و اینچنانست که شخصی که او را فضیلت تمام بوده باشد و روز
که منسوب باو بود او را در معابد خود ذکر آن روز ذکر میکنند و هم چنین در روزها بعد از آن تا وقتی
که نوبت بذکر شخص دیگر رسد مثل او و هر مولودی که در آن مدت متولد شود بنام آن شخص کنند که نوبت
ذکران بود و مرتبه ذکران فروتر است از مرتبه عید اوّل ایام باحور انوزدهم تموز
بود و آن هشت روز بود که در آن آغاز شکستن گرما بود و بعضی ایام باحوره گویند و بعضی
از اصحاب لغت گفته اند که معنی این لفظ شدت حرارت است در صیف و از اشعار حکیم انوری این معنی
نیز مفهوم میشود و بعضی گویند باحور لفظی است یونانی یعنی روزکار آزموده و احوال
این ایام استدلال بر هوای باقی سال کنند و استاد ابوریحان بیرونی گوید که ایام
باحور هفت روز است و این ایام مأخوذ است از بحران و بحران بمعنی حکم بود زیراکه
اصحاب تجربه از آن روزها حکم کنند بر احوال ماههای خزان و زمستان و اوّل روز
از آن دلیل تشرین الاوّل کنند و دوم دلیل تشرین الآخر تا باخر چه در هر روزی حادث
شود از میغ و باران و باد آن ماهها نیز هم چنان بود و بعضی گفته اند که روز اوّل دلیل ماه
اسد است و روز دوم دلیل ماه سنبله و هم چنین تا روز هشتم که دلیل ماه حوت است
و صاحب حل التقویم آورده که اگر در اوّل این هفت روز باد وافر باشد زمستان السنة الاولی
سرد بود و اگر باد و نم باشد آخر خشک بگذرد و اگر در آخر این هفت روز باد وافر باشد
زمستان السنة الاولی خشک گذرد و آخر سرد و با نم باشد و اگر در تمام هفت روز باد وافر باشد

اوّل ایام بوارح

میلاد یحیی زکریا

ذکر مرتوما

اوّل ایام باحور

زمستان همه سرد کذرد و نام بود و کویند که مصریان در آن ایام با خود احکم کنند از حوال از واعظ

و چکونکی محصولات **صوم مارت مریم** اول آب باشد و آن اصوم سیده نیز کویند چه مارت

بلغت ایشان سیده است و سیده را مر کویند **عید تجلی** ششم آب بود و کویند که در آن روز

عیسی تجلی کرد بر حواریان از میان ابر و موسی را با خود ظاهر کرد و در زیج مغربی آورده

که تجلی عیسی و حضور موسی در لیلة بناء و در طور سینا بود **فطر مارت مریم** پانزدهم آب

بود پس مدت صوم مارت مریم چهارده روز بود **اول جستن باد سموم** اول حزیران باشد

عمده آخر وزیدن باد سموم پنجم آب بود عمده شکستن گرما ماه ایلول است **قتل یحیی بن**

زکریا بیست و هفتم آب باشد و در زیج خاقانی مذکور است که بیست و هشتم آب بود

و سبب قتل آنحضرت در میان خاص و عام مشهور است و در کتب تواریخ مذکور است لعن الله

قاتله **عید الصلیب** سیزدهم ایلول باشد و کوشیار و محیی الدین مغربی در زیجات

خود آورده اند که عید الصلیب چهاردهم ایلول باشد و کویند که یکی از ملوک روم به بیت المقدس

آمد طلب چوبی که حضرت مسیح را بر آن چوب صلب کرده بودند مینمود و بعد از تجسس آن چوب را

در این روز با دو چوب دیگر یافتند و ندانستند که چوب مطلوب کدام است پس هر یک از

آنرا بر شکم مرده مینهادند بر آن یک چوب زنده شد و از آن دو چوب دیگر هیچ اثری نیافتند

و بواسطهٔ اینجهت آنرا عید کردند و این محالیست بس عظیم زیرا که او بچنین حضرت عیسی بنا

بر نص قاطع اصلی ندارد پس چگونه بر حدیث چوب اعتماد توان کردن **ذکر ایام**

مشهوره تاریخ فرس قدیم نوروز عامه اول فروردین ماه بود

و مصنف از صاحب کشف الحقایق نقل کرده که زعم مجوس آنستکه این روز آن روز است که خدای

تعالی عالم را آفرید و کواکب را امر کرد بسیر کردن از اول حمل و آدم علیه السلام را در این روز آفرید

از اینجهت این روز را نوروز کویند و علمای ایشان گفته اند که جمشید که عرب او را متوشلخ

کویند در جهان طواف میکرد چون به آذربایجان رسید در این روز بر تخت زر بر نشست

مرصع بجواهر و آن تخت در موضعی بلند بود که رو در مشرق چون آفتاب از مشرق بر آمد

و بر تخت و تاج جمشید افتاد شعاع روشن ظاهر شد مردمان شادی کردند و گفتند

صوم مارت مریم
عید تجلی
فطر مارت مریم
اول جستن باد سموم
قتل یحیی زکریا
عید الصلیب
ذکر ایام مشهوره تاریخ فرس قدیم نوروز عامه

امروز روز نو است که دو آفتاب برآمد یکی از مشرق و دیگری از مغرب و آن روز را جشن
عظیم ساختند و اصل نام او جم بود و از جهت انشعاع جمشید گفتند چون خورشید بلند
ایشان شعاع نباشد **نوروز خاصه** ششم فروردین ماه بود و گویند که در آن روز
دیگر باره جمشید بر تخت نشست و خاص و عام او را بدیدند و رسمهای نیکو نهاد و گفت
خدای تعالی شما را بیافرید و فرمود تا همه غسل کردند به آب پاکیزه و حق سبحانه تعالی را شکر
کردند و فرمود تا هر سال چنین کنند و بدین سبب این روز را نوروز ملک و نوروز خاصه
و نوروز بزرگ نام نهادند و نوروز اول را نوروز عامه گویند که از نوروز اول
تا نوروز دوم حاجتهای مردم بر آورده شدی و در نوروز دوم زندانیان را باطلاق
فرمان دادندی و مجرمان را عفو کردندی و بعد از آن بعیش و طرب مشغول شدندی **آبانگاه**
روز دهم فروردین ماه بود و روز دهم را بلغت فرس آبان گویند چنانکه قبل از این
مذکور شد گویند که این نام فرشته ایست که بر آب موکل است پس اگر در این روز باران
بارد آبانگاه مردان باشد پس مردان بآب در آیند و اگر باران نبارد آبانگاه زنان
باشد و زنان در آب در آیند و این عمل بر خود شگون دانند **آبریزان** سیزدهم تیرماه
بود و سبب تسمیه او آنست که گویند در زمان ملوک عجم چند سال باران نیامد و در این روز
بجماعت دعا کردند و وقت باریدن باران فرستاد و بدان سبب مردم نشاط و شادی
کردند و آب بر یکدیگر ریختند و هر سال که بدان محل رسیدی آب بر یکدیگر ریختندی
و شادی کردندی و الحال در بعضی شهرهای عراق و فارس این رسم را مرعی میدارند لیکن
در سیزدهم تیرماه جلالی و این روز را افرسیای ترکان نیز خوانند و گویند در این روز منوچهر
با افراسیاب صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب از ملک خویش بوی دهد پس حکما
تیری مجوف از ادویه پر کردند و در وقت طلوع آفتاب آرش آن را از جبال طبرستان بر
کمان نهاده بطرف شرق انداخت و حرارت آفتاب آن را جذب کرده بسر حد طخارستان رسانید
و شاعر در این باب گوید نظم از آن خوانند آرش را کمانگیر که از آمل بمرو انداخت او تیر
العهدة علی الراوی و از غایت بعد فضلا این قضیه را تاویلات کرده اند **مهرگان عامه**

شانزدهم

شاه از هم مهرماه بود فارسیان این روز را تعظیم کنند بجهة آنکه ضحاک طاغی فساد بسیار میکرد
وخلایق از او در عذاب بودند و در این روز فریدون اورا بگرفت و در زمین بابل بند کرد
و بکوه دماوند فرستاد پس در این روز همه بشکر مشغول شدند و بعد از آن پارسیان
هر سال این روز را جشن میکردند و بوقت طعام و شراب بنابر تعظیم یزدان سخن نمیگفتند
و همه روز بشکر حق مشغول بودند **مهرگان خاصه** ۲۱ مهرماه بود و این روز را نیز تعظیم
کنند بر قیاس نوروز عامه و خاصه **دکوب کوسج** اول آذرماه بود صاحب روضة
المنجمین و همچنین صاحب عجائب المخلوقات در سبب شهرت این روز قصه آورده اند که
مضمونش آنچنانست که حکایت کنند که پادشاهان عجم در این روز که آیین و ولایت خود
هر سال بطریق خراج یکدرم سیم میستانیدند چنانکه شخص کوسه یکچشمی بر چهارپا نشستی با
بجماعه غلامان پادشاه که تابع او بوده اند دراین محل کوسه کلاغی در دست گرفتی و بر جو
در دست دیگر خود را باد از مروحه باد زدی و از هر دکانی یکدرم باین وضع مقبول
ستانیدی و همچنین رسم بودی که اگر بازاریان در زر دادن یکساعت تعلل مینمودند
کوسه حکم بغارت دکان ایشان میکرد و از صبا تا نماز پیشین هر چه جمع میشد تعلق بسرکار
پادشاه میداشت و از آنوقت تا نماز دیگر حق التعبی کوسه و غلامان بحصول امیرسید و اگر
کوسه بعد از نماز دیگر بنظر بازاریان در آمدی آنقدر که توانستندی بروی زدندی و دادوی
ننمودی و هیچکس بازخواست نکردی و چون هر سال در این روز این واقع میشد این روز بروز
دکوب کوسج شهرت یافته **بهمنجه** دوم بهمن ماه باشد فارسیان در این روز سپند با شیر
بخورند تا بحفظ بیفزاید و در بعضی بلاد مهمانی کنند بخوردنی که در آن جمیع حبوبات باشد
شب سده شب دهم بهمن ماه باشد بلغت ایشان آتش بلند شعله را گویند و چنین آورده
اند که چون فریدون بر ضحاک ظفر یافت مردم بی اندوه العقوبت و سیاست بهر جهة مشغول
آن بودند میگرداند از آنجمله ضحاک را طباخی بود ارمائیل نام که در زمان او هر دم را کشتی
و مغز سر ایشان از بجهة ماران ضحاک چنانکه مشهور است بیرون کردی او را فریدون بگرفت
و خواست که او را بعقوبتی که بدتر از آن نباشد بکشد طباخ گفت ای پادشاه چون اینجنا

مهرگان خاصه

دکوب کوسج

بهمنجه

شب سده

آذرجشن

در زمان ضحاک هر روز یک کس را که بمن میداده اند بکشتم آزاد میکرده ام تو باید که با من نیکی که کرده ام بمن علمای و صدق این سخن را اینک آن مردم پناه بکوه دماوند برده اند فریدون با لشکر سوار شده متوجه کوه شد تا آن مردم را بشهر باز آورد و چون بمقصد نزدیک رسید شب در آمد و راه گم کردند پس بفرمود تا آتشها برافروختند و مردم که گریخته چون آتش بدیدند متوجه شدند و خلقی عظیم از آزاد کردگان طباخ جمع آمدند فریدون در آن شب شادیها کرده جشنی فرمود و طباخ را مهمغان نام کرد یعنی بزرگ کبران و دیگر هر سال فرسیان در آن شب آتش می افروختند و حالا در بعضی بلاد این قاعده را مرعی میدارند لیکن در دهم بهمن ماه جلالی و نقل دیگر در این باب آنست که هوشنگ که پسر چهارم آدم صفی ع دانند در کوه اصطخر فارس ماری را بدید و چون هرگز او مار ندیده بود متعجب شده گفت جمیع جانوران تابع ما آدمیانند همانا که این جانور دشمن ماست که سر از خط اطاعت ما کشیده است سنگی برداشته قصد آن مار کرد او گریزان شده در زیر خرسنگی پنهان شد و چون سنگ بجانب او انداخت سنگ خطا شده بر سنگ دیگر آمد و از ملاقات حجرین آتش جستند در آن خسها افتاد و مار بسوخت چون آتش علم زد هوشنگ چون هرگز آتش ندیده بود از هوش برفت و بعد از افاقت گفت همانا این نور خداست که دشمن ما را هلاک کرد پس از آن قبسی برداشته بر سر کوه اصطخر برافروخت از آن عصر تا دور پرستش عنصر نار در دیار فارسیان شیوع یافت و آن شب جشنی فرموده و آن شب را سده نام نهاد و شعر ملک الکلام فردوسی طوسی بر این مقال شاهد است شب آمد برافروخت آتش بکوه همان شاه در گرد شاه انگروه یکی جشن کرد آن شب و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار و صاحب حل التقویم گوید که این شب را باز جهت سده گویند که پنجاه شب و پنجاه روز به نوروز مانده باشد **بادبره** ۲۲ بهمن ماه باشد گویند در ایران باد بیامد در این روز باد بیامد در این روز نشانی پیش کسری آمده گفت که دوش ایمنی از باد آمد که موی در پشت گوسفندان بجنبید پس در آن روز نشاط و خرمی کردند و آن روز بادبره شهرت

بادبره

[illegible]

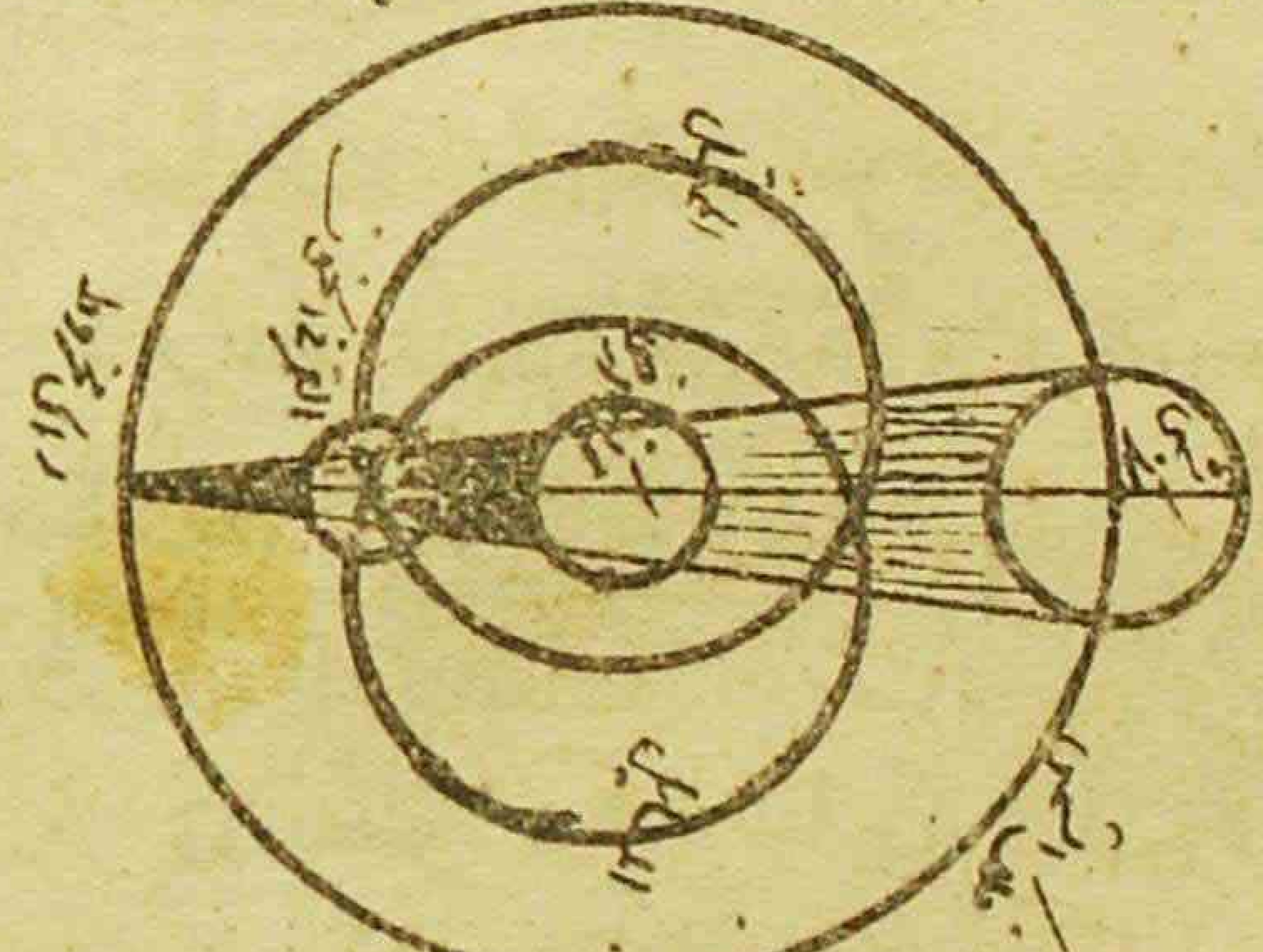
کرد **کاهنبار** چنانکه در کتب سماوی مذکور است و در قرآن مجید حق سبحانه تعالی عالم را بشش
روز آفرید مجوس از کتاب زند که منسوب بزردشت حکیم است نقل کنند که خدایتعالی عالم را
بشش گاه آفرید اول گاه اول یازدهم دی بود و اول گاه دوم یازدهم اسفندارمذ ماه و اول
گاه سیوم ۲۶ اردی بهشت ماه بود و اول گاه چهارم ۲۶ خرداد ماه و اول گاه پنجم شانزدهم
شهریور ماه و اول گاه ششم ۳۱ آبان ماه که اول خمسهٔ مسترقه باشد و هر گاهی پنج روز باشد و
زردشت در کتاب خود چنین گفته است که در گهنبار اول خدایتعالی آسمانها را آفرید و در دوم
آب را و در سیوم زمین را و در چهارم نبات را و در پنجم بهایم را و در ششم انسان را و بعضی
از اهل فارس تعظیم این روزها کنند و خانها را آراسته کنند و بلهو و طرب مشتغل باشند
این ایام بر تقدیری است که خمسه در آخر آبان ماه باشد و تعیین کاهنبار بر نهجی که از زیج ایلخانی
منقول است و کوشیار در زیج جامع آورده که اول گاه اول ۶ اردی بهشت ماه است و اول
گاه دویم ۲۶ تیرماه و اول گاه سیم ۱۶ شهریور ماه و اول گاه چهارم مهرماه و اول گاه پنجم
۱۱ دیماه و اول گاه ششم اول خمسهٔ مسترقه که آخر اسفندارمذ ماه بود اول **فروردگان**
روزی بود که ده روز باول فروردین ماه مانده باشد و چنانکه عقیدهٔ مسلمانان
بر این وجه است که روز جمعه زیارت اموات خود نمودن بهتر است همچنین اعتقاد فارسیان
چنان بود که در این ده روز زیارت دخمها کردن بهتر است و گویند روان مردگان
خبر یابند و موبدان و برهمنان در این ایام جهة ارواح مردگان زند خوانند **کژدم بستن**
رقعهٔ کژدم بزعم اهل فارسیان پنجم اسفندارمذ ماه بود در کتاب عجائب المخلوقات آورده
که در این روز از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب سه رقعه نویسند از برای دفع مضرت
هوام و از آن بر سه دیوار خانه چسبانند و چهارم که صدر خانه بود خالی گذارند
بعضی گفته اند که نوشتن رقعهٔ کژدم رسم فارسیان نیست بلکه چیزیست محدث که عوام
بکار میدارند و آن بر این وجه است سبح سبح قرنه قرنه مجری بلجا قرطا و بعضی گویند
که افریدون در این روز طلسمات فرمود و سموم حیوانات را ببست و مؤید اینکه رقعه نوشتن
از پیش افریدون است آنکه فارسیان در این رقعه مینویسند که بنام ایزد و بنام فریدون

و عبریها این رقعه میشنوند که سلام علی نوح فی العالمین و جمیع مردم انرا یوم
نوح خوانند و بعضی از اهل فرس این روز را مردگیران گویند بسبب آنکه زنان در این روز
بر شوهران تسلط مینمودند و مطالبها میکردند ذکر ایام مشهوره که مبنی
بر معرفت موضع آفتاب است نوروز سلطانی روزی بود که در نصف
النهار آن روز آفتاب بیک درجه از اول حمل رسد بشرط آنکه در نصف النهار مقدم در آخر
حوت بود نوروز خوارزمشاهی که اول آن روز بود که آفتاب در درجه شرف
بود غایت قوت فصل ربیع ۱۵ ثور بود اول ایام مطر رسید شمس اینجا به ۲۱
درجه عقرب آخر ایام مطر که ثور بود اغاز گرما پنجم جوزا بود فصلین
۱۵ جوزا بود و هم چنین ۱۵ سنبله و قوس و حوت اول چله تابستان اول سرطان
بود غایت قوت گرما ۱۵ اسد بود اول فصل خزان اول میزان باشد
اول چله زمستان اول جدی بود شب یلدا آن نیز شب اول جدی بود
غایت قوت سرما ۱۵ دلو بود نوشتن رقعه کژدم بزعم اهل هند پنجم
حوت و هندیان در این روز رقعه کژدم نویسند و گویند دفع زخم حوت صورت حشرات
دارد و اهل عراق اول رسیدن هر یک از ثمرات را نیز داخل ایام مشهوره دانسته در تقاویم
نویسند و دیگر از جمله اموری که در تقاویم بیاورند مواعد خسوف
و کسوف است چون حادثه خسوف و کسوف در امر غریبند همه کس به تحقیق رغبت
می افتد و احتیاج بتحقیق هر یک را بسبیل اختصار توضیح اما خسوف چون قمر فی نفسه
جرمیست مکدّر و مظلم چنانکه قبل از این در باب دهم مذکور شد کثیف صیقلی است و
کاسب نور از آفتاب است از این سبب شعاع آفتاب که بر او افتد روشن نماید و چون کره
ارض نیز کثیف است لامحاله او را ظلی در خلاف جهت آفتاب برافراشته شود و چون جرم
آفتاب از جرم ارض اعظم است چنانکه در ابعاد و اجرام مبین شده لاجرم ظل ارض
مخروطی الشکل باشد و برصد و حساب معلوم کرده اند که راس این ظل تا فلک زهره رسد
پس در فلک قمر او را هنوز وسعتی تمام بوده باشد و دائما این ظل در مقابل آفتاب متحرک

باشد

اگر آفتاب فوق الارض بود مخروط ظل تحت الارض باشد

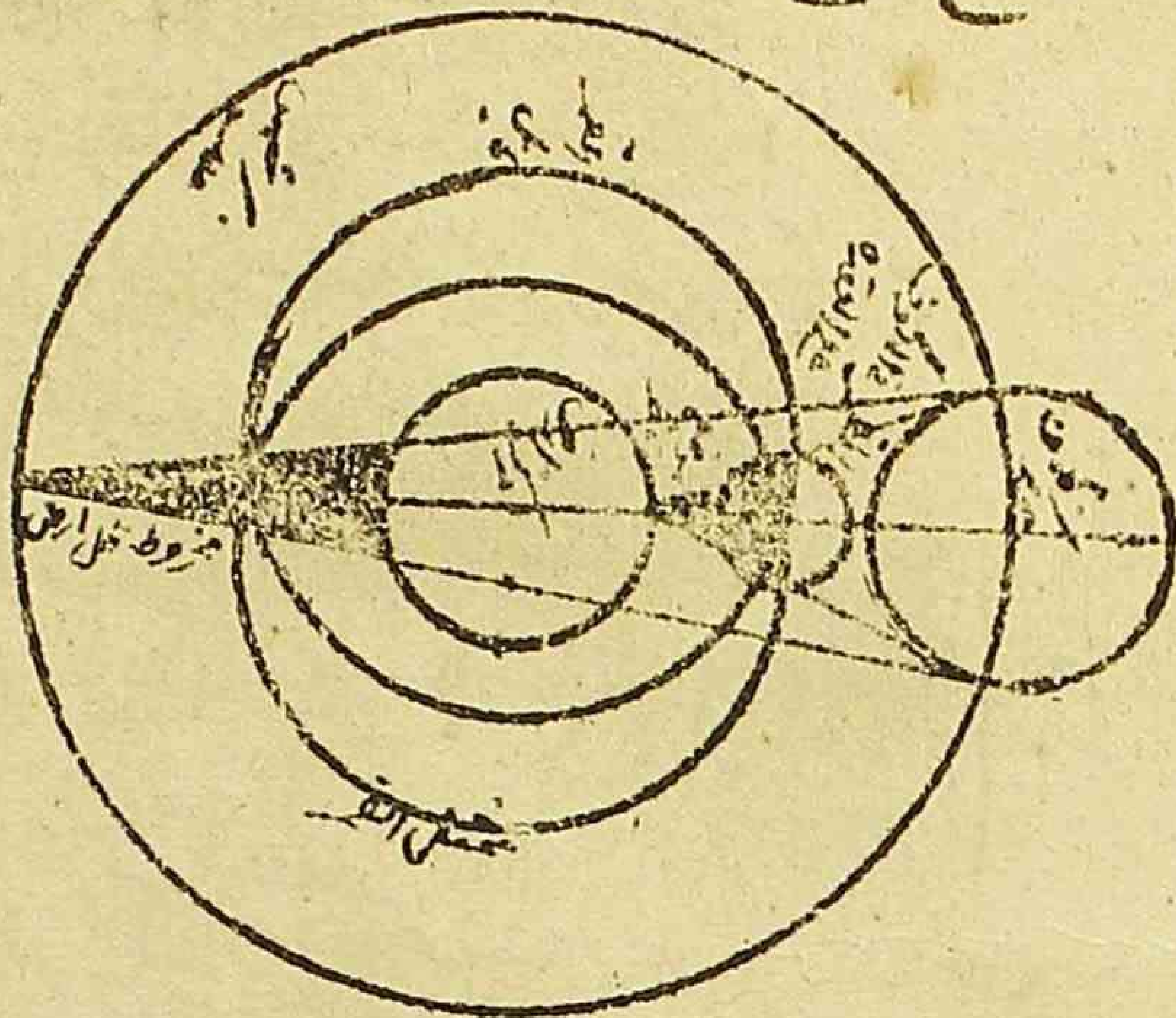
باشد چنانکه اگر آفتاب تحت الارض بود مخروط ظل فوق الارض باشد و چون مرکز
آفتاب دائما ملازم سطح منطقة البروج است و مرکز زمین و مرکز منطقه هر آینه سهم مخروط
ظل نیز ملازم سطح منطقة البروج باشد چنانکه فطرت سلیمه بر آن شاهد است و از
اینکه تفهیم لازم آید که هرگاه ماه در وقت استقبال عدیم العرض بود یا قلیل العرض یعنی
در احدی العقدتین یا در حوالی آن باشد در میان مخروط ظل افتد چه در اینحال آفتاب
و ماه و زمین هر سه در مقابل یکدیگر باشند تحقیقا او تقریبا پس بسبب حیلولة ارض
میان آفتاب و ماه نور آفتاب از ماه منقطع شود و برنگ اصلی خود نماید و این حال را
خسوف گویند مأخوذ از خسف المکان یعنی فرو رفتن مکان بارض چه در اینحال ماه



بمیان ظل زمین فرو رود پس اگر تمام ماه بمیان ظل در آید از خسوف کلی گویند
و اگر بعضی در آید بحسب قلت و کثرت عرض از خسوف جزوی گویند و صورت
خسوف اینست اما کسوف چون نیز در احدی العقدتین یا در حوالی آن مجتمع شوند
بنوعیکه چون خطی از بصر خارج شده بجرم شمس واصل گردد بجرم قمر نیز گذشته
باشد در اینحال که محال قمر میانه ابصار و شمس حایل گردد و بواسطه کثافت قطع نور
شمس از ابصار کند مثال ارکان و چون قطعه ظلمانی ماه در اینحال بجانب ارض بود و برنگ
اصلی خود نماید پس چنان مظنون گردد که آفتاب سیاه شده است و اینحال را کسوف گویند
کسوف در لغت بمعنی قطع است و اینجا بمعنی قطع نور باشد و مقدار منکسف بحسب اختلاف
بقاع مختلف شود و شاید که در بعضی بلاد مرئی شود دون بعضی بخلاف عقدار



منخسف کرد در جمیع بقاع یکسان نماید چه اینحالت در نفس ماه عارض شود و صورة کسوف الیت



وعادت قوم براین جاریشده است که در اخر تقویم مؤامره خسوف و کسوف بیاورند از جهت انکه ایراد ان در اول تقویم تفالاً و تیمناً نیك نباشد و در اغلب اوقات این دو حادثه را تاثیرات مذمومه نویسند و ساعات کذشته از اول روز یا اول شب در ابتداء و وسط و ابتداء مکث و ابتدای انجلاء و تمام انجلاء و هم چنین ساعات کذشته از ابتداء خسوف و کسوف تا انتهاء انجلاء و مقدار منکسف و منخسف تعیین کنند تفصیل اینکلام مجمل بروجه اکمل انستکه احوال خسوف و کسوف جزوی یا کلی بی مکث سه است ۱ ابدو ۲ وسط ۳ تمام انجلاء و احوال خسوف و کسوف کلی با مکث پنج است ۱ ابدو ۲ ابتداء مکث ۳ وسط ۴ ابتدای انجلاء ۵ تمام انجلاء پس چون اخبار بوقوع خسوفی یا کسوفی کنند ساعات کذشته از اول روز یا اول شبی که در ان خسوف و کسوف واقع شود با زمان هریك از احوال ثلثه یا خمسه تعیین نمایند و همچنین مقدار منخسف و منکسف چنانکه اکر کلی باشد قید تمام جرم نمایند و اکر جزوی باشد مقدار ان از ابدانق و اصبع و طسوج و سغیر مذکور سازند چه اهل حساب تمامی صفحه جرم هریك از نیرین را شش دانق فرض کنند و هر دانقی را دو اصبع و هر اصبعی را دو طسوج و هر طسوجی را چهار سغیر و مقدار منخسف و منکسف را از این مفروضات تعیین کنند و کاه باشد که در بعضی

تقاویم نوین نمایند و زمان وسط خسوف تعیین نمایند چنانکه اگر عرض قمر در آن زمان کمتر
از ده دقیقه باشد گویند لون خاه بغایت سیاه بود و اگر زیاده ده دقیقه و بیست دقیقه
باشد گویند سیاه مایل بسبزی بود و اگر میانه بیست و سی باشد گویند سیاه مایل بسرخی
بود و اگر میانه سی و چهل باشد گویند سیاه مایل بزردی بود و اگر میانه چهل و پنجاه باشد گویند
اغبر بود و اگر میانه پنجاه و شصت باشد گویند اشهب بود و در اکثر تقاویم طالع و غایت
زمان وسط خسوف و کسوف را با اجزاء آن بیاورند و ابونصر قمی که یکی از علمای احکام است
طالع و غایت را بجای وسط اختیار کرده و در بعضی تقویمها مدبر طالع و مدبر حدود را
که مراد کوکب مستولی باشد برایزد و موضع ایراد نمایند چه مقدار احکام خسوف و کسوف
بر آنست و معنی مستولی بعد از این در باب هفدهم معلوم کرده خواهد شد و احکام خسوف
و کسوف را در ذیل آن تعیینات که مذکور شد بیاورند و دوائر خسوف و کسوف را اگر جمیع
حالات آن در تحت الارض باشد در تقویم ننویسند چه جمهور اهل احکام بر آنند
که آن را اثری نیست و احکام طالع تحویل سال از احوال اصناف الناس و چگونگی حصول
ارتفاعات و باقی احوال از قحط و خصب و امن و آشوب و صحت و مرض و کیفیت احوال
ولایات علی سبیل الاجمال در دو ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه نویسند و اگر قران
علویین در سالی بوقوع آید احکام آن را علیحده در ذیل احکام طالع تحویل السال ایراد
کنند و همچنین احکام اجتماع و استقبال و اتصالات کلی در هر ماهی بر سر ورق آن ماه
مخلوط بیکدیگر نویسند و در بعضی تقاویم تامه احکام اتصالات کلی در سر صفحه یمنی
و احکام اجتماع و استقبال را در سر صفحه یسری نویسند و در بعضی دیگر تاریخ ولادت
و رحلت انبیا و ائمه و اولیا و علما و سلاطین ماضیه و همچنین تاریخ جلوس ایشان
و حروب ایشان با یکدیگر بعد از احکام طالع تحویل نویسند و بعضی از منجمان منسوبات
کواکب سبعه سیاره و حظوظ ایشان در بروج اثنی عشریه و احکام اختلاج اعضا
و احکام قوس قزح و در باب ساعات و اینجز بدیز مانند مثل احکام غالب و مغلوب و معرفت
رجال الغیب و صفر المحبة و احکام زلازل و رعود و ذوذوابه و معرفت جهات سکر ملک دو

واحکام زجر الفال واز قنوع وشرایط رؤیة الاهلة واحکام چگونگی وقوع اهلّه در
بروج در اوراق مقدم بر اوراق دوازده کانه ومؤخر از اوراق احکام طالع تحویل بیاورند
ومعرفت انها محتاج به بیان نیست وانچه محتاج باشد در سر همان صفحه شرح ان داده
باشند ودر اکثری از تقاویم اختیارات ایام قمریه ومنازل قمر ونظرات او با سایر کواکب
سیاره واتصالات او وهم چنین اختیارات بودن قمر در بروج اثنی عشریه در اوراق مقدم
بر اوراق دوازده کانه ومؤخر از اوراق مذکوره بنویسند اینست معرفت انچه متداولست
در این زمان از تقاویم تامه وایضا مشهور در ترتیب جداول اینست که مذکور شد ودر
بعضی تقاویم تسییر درجه طالع تحویل بسال وهم چنین تسییر درجه مریخ در وقت تحویل
ورسیدن تسییر هریک بدلایل اصلی وتقاویم سبعه محوسه وابعاد کواکب از مرکز عالم
وتاریخ یهود وغیر ذلک مثل مراکز بحران وسهم الحوادث ودرناطات وطبایع منازل قمر
وارباب حدود وجوه وموضع هریک از کواکب سیاره از اموری که بان احتیاج کلی نیست
ایراد کنند وتعرض بانها موجب تطویلست لیکن چون مارا توضیح وتنقیح در شرح لازمست
از اطناب وتطویل چاره نیست اما تسییر از جمله اعمال احکامیانست وان تصور کردن
حرکت نقطه ایست از منطقة البروج در صورت طالع بر توالی هرچند فی الحقیقة نا متحرکست
متحرک نباشد واهل احکام گویند که انتقال است از رسیدن اثر دلیل اول بدلیل ثانی تا از
امتزاج دلیلین استدلال بیکی از حوادث مستقبله حاصل شود ونزد ایشان تسییر را
پنج نوعست از انجمله تسییر تحویلیست که درجه طالع تحویل یا موضع کوکبی را که در صورت
طالع باشد هر شبانه روز پنجاه ونه دقیقه وهشت ثانیه بقدر حرکت وسط شمس حرکت
دهند وهر دلیلی از دلایل اصلی که رسد حکم بر شیئی از حوادث نمایند ومراد از دلایل اصلی
مراکز بیوت اثنی عشر ومواضع جرم وشعاعات هریک از کواکب سیاره ومواضع هریک
از عقدتین قمر وسهام مستعمله است در صورت طالع وتسییر درجه درجه مریخ را در تقویم
خاص بواسطه استدلال بر امن وآشوب عمل کنند چنانکه در هر وقت که تسییر مریخ بجرم
زحل یا بشعاع تربیع ومقابله او که در صورت طالع باشد رسد یا بوتدی از اوتاد طالع

حکم

حکم کنند بر آنکه در آن وقت فتنه روی نماید خاصه که در صورت طالع یا قریب بآن مقابله
یا تربیع نحسین واقع شده باشد و اگر بجرم مشتری یا بشعاع تثلیث و تسدیس او رسد
حکم بتخفیف فتنه و فساد و آشوب کنند و در تقویم بعد از جدول سمت قبله جدولی بسازند
و در آنجا تسییر درجهٔ طالع بازاء هر روزی ثبت کنند بسه رقم اول برج دوم درجه سیم
دقیقه و جدولی دیگر بسازند و در آنجا هر یک از دلایل اصلی را بازاء هر روزیکه
تسییر بآن دلیل رسیده باشد ثبت کنند و آنرا ممرورات خوانند و گاه باشد که جدول
دیگر بسازند بعد از این و صاحب حد موضع تسییر را در آن جدول ثبت کنند چه
آن نیز در احکام مدخل است و بعد از آن سه جدول دیگر جهت تسییر درجهٔ مریخ و
دلایل او بترتیب مذکور بسازند اما سبعهٔ منحوسه هفت کوکب اند که
اهل احکام ایشان را توهم کرده اند متحرک بحرکت معکوس بطریق کید چه کید از آنجمله
و بعضی گویند که این کواکب در تحت فلک قمر در کرهٔ آتش میباشند و ایشان خلفا و
نواب کواکب سبعه اند و لهذا ایشان را ثوانی نجوم نیز خوانند و بطلمیوس در کتاب ثمرة
الفلک باین معنی اشاره فرموده و ابن فرحان طبری در مدخل خود تصریح نموده و اسامی
هر یک از اینکواکب با تقویم ایشان که در دهم مهرماه از سنهٔ ۹۶۶ هفصد شصت و شش یزدجردی
مستخرج شده اینست کید ۲ عظیط ۳ غرنیم ۴ سرموش ۵ کلاب ۶ ذوذوابه ۷
لحیانی و در تقویم این اسامی را با تقویم ایشان در اول هر ماهی از ماهها جدولی در
صفحهٔ تسییر در هر موضعی که لایق دانند نویسند و در بعضی تقاویم وقت مقارنهٔ
قمر را با اینکواکب استخراج کرده بطریق حالات در میان نظرات نویسند و در اختیارات
آنرا از جملهٔ محذورات دانند چنانکه جمهور از آنجمله کید را و علامت هر یک بر اینوجه است
۷ مع کید بط مع عظیط تم مع غرنیم شم مع سرموش یب مع کلاب یر مع ذو ذوابه سح لحیانی
اما ابعاد کواکب از مرکز عالم چون هر یک از سیارات را افلاک متعدده است چنانکه سبق
ذکر یافت مرکز همه نه مرکز عالم است لاجرم ابعاد اینکواکب از مرکز عالم مختلف و وسطی
مفعو و در زیج جدید همین متعرض طریق استخراج بعد ایشان از مرکز عالم شده است

ولیکن ظاهر است عرض بابعاد کواکب یکی مشهور نیست و در تقویم ابعاد شمس را از مرکز عالم
بازاء هر روزی در جدولی بعد از جدول میل او ایراد نمایند و ابعاد قمر را در جدولی
بعد از جدول عرض او بدو رقم یکی درجه دوم دقیقه و مخفی نماناد که این درجات در شمس
با جزائیست که نصف قطر خارج مرکز او را بان اجزاء شصت گیرند و در قمر با جزائیست
که نصف قطر حامل او شصت باشد و ناظر تقویم را اگر معرفتی بحساب اهل تنجیم بوده باشد
چون بعد شمس را در لحم ن ثانیه و همچنین بعد قمر را در نح مو ثانیه ضرب کنند بعد هر یک
حاصل اید با جزائی که نصف قطر ارض واحد باشد از ان اجزاء و چون هر یک از این دو حاصل
ضرب را در مرفوع یکهزار و دویست و هفتاد و دو فرسخ و نیم که عدد فراسخ نصف قطر ارض
است و ارقام مرا اینست کا ب ضرب کنند و مرفوع حاصل را از جنس فرسخ سازند بعد
هر یک از نیرین از مرکز عالم بفراسخ معلوم گردد اما تاریخ یهود اسامی ماههای ایشان بترتیب
اینست ۱ تشری ۲ مرحشوان ۳ کسیلو ۴ طیبت ۵ شفاط ۶ اذر ۷ نیسن ۸ ایر ۹ سیون
۱۰ تموز ۱۱ اب ۱۲ ایلول و سالهای این تاریخ یا مشتمل بود بر دوازده ماه قمری که انرا بسیط
خوانند یا بر سیزده ماه که انرا عبور خوانند و در عبور اذر ماه مکرر میشود و اذر
اول زاید باشد و اذر دوم اصلی و سر این اصطلاح انستکه اول تشری که مبدء سال
ایشانست مشروط است بر انکه ما بین بیست و هفتم اب و ۳ ایلول ماه رومی باشد
یعنی در حوالی تحویل میزان بود مقدم بر ان یا موخر از ان و سبب شرط مذکور انست
که چون حضرت کلیم ع در روز پنجشنبه پانزدهم شهر نیسن از بحر نیل بسلامت گذشتند
فرعون و جنود او هلاک شدند انحضرت باین روز استبشار نموده فرمود که این روز را
عید خود دانند و در سنین متتالیه تغیر موسم انجا یز ندید و چون سال رومی
شمسی است زیاده است از دوازده ماه قمری یازده روز کسری هر اینه هر دو سال بسیط
مذکور یکماه زیاده اید بالضروره انماه را کبس کرده و ملحق بشهور اثنی عشریه سازند
و الا سالرا اگر هر اینه عبور باشد سیزده ماه گیرند تا ان تفاوت مرتفع شود همیشه
اول تشری در حوالی تحویل میزان باشد و شرط ایشان منتفی نشود و این کبس بعینه مثل

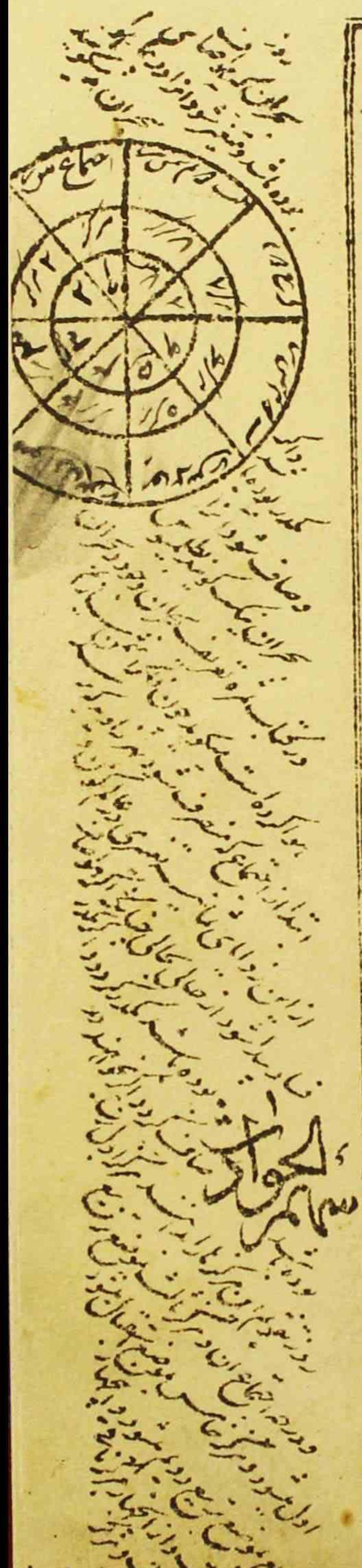
کبیس ختائیان باشد و تفاوت ندارد الا بدو چیز اول آنکه شهر زاید این طایفه همیشه
در ما بین ماه پنجم و ششم باشد دویم آنکه اول ماه را ختائیان از اجتماع حقیقی گیرند و قراد
این طایفه از رؤیت هلال آغاز نابان که معظم یهود ایشانند اول ماه را از اجتماع وسطی
گیرند و سالها بمذهب ربانان سه نوع باشد زاید و آن در بسیط سیصد و پنجاه و
پنج روز باشد و در عبور سیصد و هشتاد و پنج روز ۳۸۵ و معتدل و آن در بسیط
سیصد و پنجاه و سه روز باشد و در عبور سیصد و هشتاد و سه روز و سر این
عمل آنستکه باعتقاد ایشان نشاید که اول سالها روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه که با فنا
و سفلیین منسوبند و چون چنین بود اگر در مبدء سالی از سالها یکی از ایام ثلثه افتد
بالضرورة روز قبل از آن یا اگر روز قبل از آن امید سازند آن سال زاید باشد و اگر
روز بعد از آن امید سازند ناقص کما لا یخفی و اگر مبدء سال غیر ایام ثلثه افتد هر آینه
آن سال معتدل باشد و هر یک از تشری و شباط و نیسن و سیون و اوب را همیشه
سی روز گیرند و در عبور آذر زاید همیشه سی باشد و هر یک از طیبت و آذر اصل و ایر
و تمز و ایلل همیشه بیست و نه روز باشد اما در سال معتدل اگر بسیط باشد و اگر عبور
مرحشوان بیست و نه باشد و کسلیو سی و در سال زاید هر دو سی باشد و در سال ناقص
هر دو بیست و نه و وجه اینها باندک تاملی ظاهر است و مبدء این تاریخ از رحلت ابو البشر
صفی الله ع گیرند و بزعم ایشان ۶۴۶۳ سال تمام گذشته از رحلت حضرت آدم ع تا
مبدء تاریخ اسکندر بناء علی هذا در اول این سال که ۱۹۰۸ اسکندریست از ابتدای این
تاریخ ۵۵۳۵ سال تمام گذشته و در تقویم جدولی بعد از جدول ایام تاریخ رومی جهت
ایام این تاریخ بیارند و ارقامش بمذهب یکی از این دو طایفه ثبت کنند و شاید که در
جدول بیاورند بمذهب هر دو طایفه اما مراکز بحران چون بر بدن انسانی یکی از
امراض حاده مانند حمیات مستولی گردد و اطبا حاذق در مبدء آن مرض معلوم کنند
که قمر در کدام جزو است از اجزای معدل النهار و ابتدا از آن جزو دایره معدل النهار
بچهار قسم متساوی کنند و چون دوایر میول بمبادی اقسام اربعه بگذرانند هر آینه اندر این

ختائیان سال خطائی خوانند دو ماه معین باشد و شهر زاید

یا روز بعد از آن را
مبدء سازند

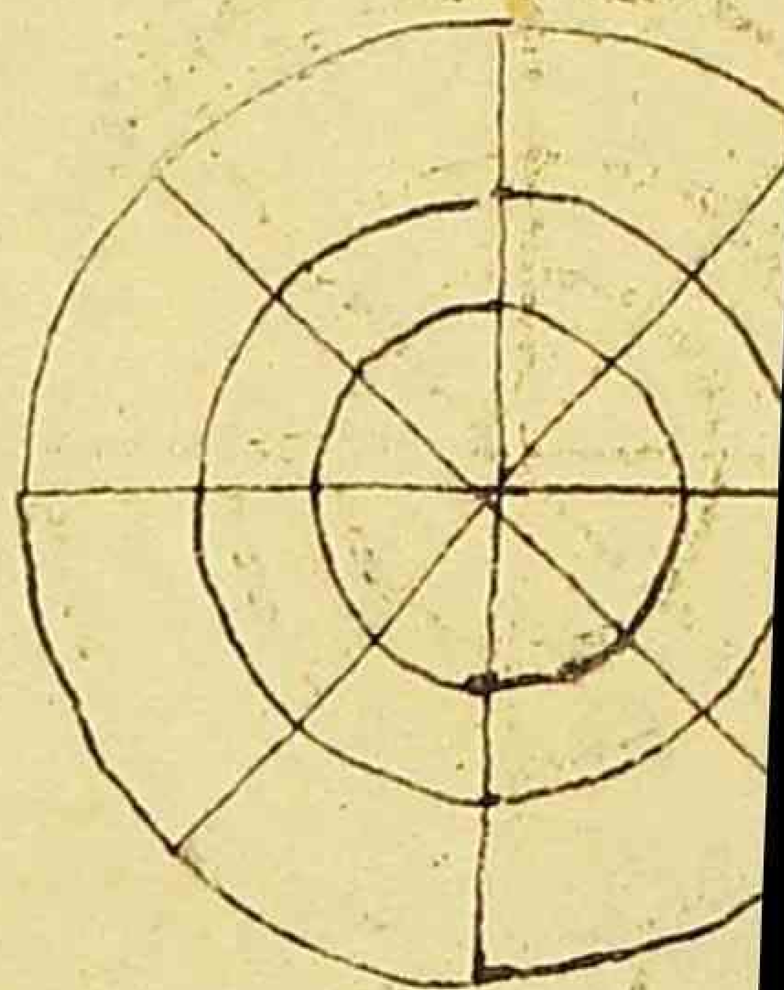
بجهة انفصال از منطقة البروج بگذرد و آن نقاط را مراکز او بعد و مواضع بحارین عظیمه خوانند
دهر وقت که قمر بیکی از این مواضع رسد آن اوقات بحران بزرگ گویند و بحران مکاوحت طبیعت
باشد با علت پس اگر در آن اوقات طبیعت بر علت غالب شود حال بیمار بخیر انجامد و علامت
آن اسهال یا ادرار یا عرق باشد مر آن مریض را و اگر مغلوب شود حال بیمار بشر انجامد و چون
قمر دوره را در ۲۷ روز و کسری تمام کند و به بیست و هشت روز برسد هر اینه ربع اول را
در دو و هفته تمام کند و ربع دوم را در روز چهاردهم و تقدم و تاخر ساعت بحران
از این روزها خارج نباشد تا تمام شود ربع سیم میان بیستم و بیست و یکم باشد از آن
سبب بتقدیم در بیستم افتد و بتاخر در بیست و یکم و رسیدن او باز بموضع اصل در بیست
و هشتم باشد و بعد از آن باز دیگر دور از سر گرفته شود و این ایام را ایام بحران قوی
خوانند و گویند که مکاوحت طبیعت با علت در این ایام بهتر باشد چه قمر که دلیل عالم
کون و فساد است در آن اوقات بنظر عداوت که تربیع و مقابله است بموضع اصل یا ناظر
باشد چون موضع اصل که در ابتدای امراض قمر آنجا بوده اقتضای مرض کرده باشد و موضع
که مخالف موضع بود اقتضای نقصان و ضعف آن علت کند و قوت طبیعت در حال مکاوحت
مکاوحت در آن وقت میل بصلاح بیشتر کند چه خصم را در حال ضعف یافته قهر تواند
کرد و باز هر ربعی را از ارباع مذکوره بدو قسم کنند و اوایل و مبادی هر یک بگذرد تا
چنانکه همه فلک بهشت قسم شود و مبادی این اقسام را از منطقة البروج زوایای
ثانیه خوانند و هر روز که قمر بمبادی رسد که مابین مبدء ربع و منتهای او باشد آن را
روز انذار خوانند یعنی انذار کننده بحرانی که در مبدء ربع مستقبل افتد و از روز چهارم
و یازدهم و هفدهم و بیست و چهارم انذار کند هفتم و یازدهم چهاردهم و هفدهم به بیستم یا
بیست و یکم و بیست و چهارم به بیست و هشتم و اهل احکام از حلول کواکب در مواضع بحرانیه
از بحارین استدلال بر امید صحت و خوف هلاک مریض نمایند چنانکه اگر در موضع بحران
سعدی باشد گویند علت زایل شود و اگر نحس باشد یا قمر در آن وقت منحوس باشد گویند علت
مستولی گردد مگر وقتی که تاثیر نحس ضد تاثیر علت باشد که آنهم مقتضی صحت شود بشرط

آنکه



انکه نحس محمود الاحوال بود اما اهل نجوم را بحرانی دیگر هست که از ان تغییر هوا بیجو هست
از حالی بحالی و دقیقه اجتماع انجا مثبت بعیار یکی کیرند و از انجا ابتدا کرده بجهة سهم منطقة
البروج را بهشت قسم متساوی کنند و زوایای ثمانیه را از مبادی این اقسام اعتبار کنند و
مواضعی که بر پیش و پس از جزو اجتماع و نظیر او باشد بدوازده درجه نیز داخل مواضع
بحران دانند و ابعاد این زوایای ثمانیه که مجموع دوازده باشد تاسیکسا خوانند پس
موضع اول از مواضع بحران نقطه اجتماع باشد بعد از ان درجه دوازدهم ان پس درجه
چهل و پنجم پس نودم پس صد و سی و پنجم پس صد و هشتم پس صد و هشتادم پس صد و نود
و دوم پس دویست و بیست و پنجم پس دویست و هفتادم پس سیصد و پانزدهم پس سیصد و
چهل و هشتم پس سیصد و شصتم یعنی جزو اجتماع در مرة ثانیه و اهل احکام خصوصا هندو
میان کویند که جزو تاسیس چون در برجی رطب افتد و قمر در ان جزو متصل شود بکوکبی
رطب سیما از خانه عطارد ابر و باران و باد انگیزد بحسب زمان و مکان و اگر در ان حال
عطارد متصل بزهره باشد تاکید امر مذکور نماید و معرفت خانهای کواکب در باب شانزدهم
معلوم کرد انشا الله و در تقویم در فوق هر یک از صفحه یمنی و یسری شش جدول در عرض صفحه
بنا ورند و مجموع را بدوازده قسم کنند شش قسم در صفحه یمنی و شش قسم در صفحه یسری
و در جدول فوقانی اسامی هر یک از زوایای ثمانیه نویسند و در جدول دوم درجات
تاسیکسا بارقام هندسی و در جدول سیم بارقام جملی لیکن درجات را در این جدول بهیچ وجه رفع کنند
بشرط انکه مبدء ان از اول حمل باشد و اگر چیزی ماند که کمتر از سی باشد در یسار رقم برج نویسند

اقسام سهم الحوادث مهرهٔ احکام نجوم این سهم را بجهة احکام حوادث عالم بدست اورده
اند چنانکه تقویم افتاب را از تقویم قمر نقصان کنند و ما بقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل
موضع سهم الحوادث باشد و لا محاله دایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقبال
مقابل او کویند که نحوست اجتماع و استقبال از اینجاست و همچنین در وقت تربیع نیز بر تربیع
زحل باشد پس هرگاه این سهم مسعود بود بجرم یا شعاع سعود و در بیت سعدی بود دلالت کند که میان خلق
اتحاد و مودت بود و خصومتها باسناد و اگر منحوس یا در بیت نحس بود حکم برعکس بود و اگر در یکی



از دو خانه زحل بود دلیل بود بر فرو بستگی کارها و شکستن سرما در وقتش و وزیدن بادهای ناخوش
خاصه سرد بود و اگر در یکی از دو بیت مشتری بود کشادگی هوا باشد خاصه در قوس و میل
مردم بصلاح و خیر و رونق دار القضا و اگر در یکی از دو خانه مریخ بود میل اخلاق
بخصومت و تندی و بادهای سخت وزد و در موسم گرما گرم شود و اگر در خانه آفتاب بود هوا خوش
کند و در وقت گرما گرمی کند و مردم بزرگی جویند و با عظما اختلاط پیدا کنند و اگر در یکی
از دو خانه زهره بود مردم بلهو و طرب مایل باشند و غلبه نشاط بود در خلایق و وقوع
باران کی در وقت و اگر در یکی از خانهای عطارد بود کثرت گفتگو در میان مردم و تهمت و
بهتان خاصه در جوزا و بحث و کتابت و خصومتها در دیوان مایل باشند و اگر در خانه قمر
باشد در وقتش باران آید و فتح کارها عوام الناس بود و خبرها رسد والله یعلم
و در تقویم بجهة سهم الحوادث جدولی در یمین جدول اتصالات کلیه و یسار جدول
اجتماع و استقبال بنا و کنند و در آنجا بازاء هر روزی موضع این سهم در نصف النهار
از هر روز ثبت کنند لبس رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه اما رباطات و طبایع منازل
قمر از جمله معتقد هندو است و از آن بر رطوبت و یبوست هوا استدلال کنند و گویند
جدول این دو کیفیت بشش رباط قائم است که از آن بعبارت ایشان حصر گویند و در رباط
اول شش منزل است شرطین طرفه جبهه قلب شوله مقدم و در رباط دوم هفت منزل است بطین
نثره زبره اکلیل نعایم اخبیه مؤخر و در رباط سیم پنج است ثریا ذراع صرفه زبانا بلده
و در رباط چهارم شش است دبران هقعه عوا غفر ذابح سعود و در رباط پنجم دو هنعه
بلع و در رباط ششم هم دو سماک رشا و گویند این رباطات در منازل بمنزله مثلثات است در
بروج چه هر رباطی جمله ایست از منازل چنانکه هر مثلثه جمله ایست از بروج لیکن جملات بروج
متساویست و جملات منازل متساوی نیست و گویند منازل هر رباطی ناظرند بیکدیگر چنانکه
بروج هر مثلثه و از اینجهة گویند اثر رباط اثر نظر است چنانکه عقیده ایشان باشد که هرگاه
قمر در منزلی بود از رباطی و کوکبی در منزلی دیگر باشد هم از آن رباط بیکدیگر ناظر باشند
و از حلول قمر و سایر کواکب در منازلی که در یک رباط و یک طبع باشند استدلال بر احوال

هوا کند از رطوبت و یبوست چنانکه گویند که چون قمر در منزلی رطب باشد از رباطی
و شمس در منزلی دیگر رطب هم از آن رباط دلیل باران باشد در وقتش در منازل
یابسه باشند از یك رباط دلیل یبوست هوا و منازل رطب یازده شمرده اند ۱
دبران ۲ ذراع ۳ جبهه ۴ صرفه ۵ عفر ۶ زبانا ۷ قلب ۸ شوله ۹ ذابح ۱۰ مقدم ۱۱
مؤخر و منازل یابسه نا هشت ۱ بطین ۲ هنعه ۳ طرفه ۴ اکلیل ۵ بلده ۶ سعود ۷
اخبیه ۸ رشا و منازل مبارانه ۱ شرطین ۲ ثریا ۳ هقعه ۴ نثره ۵ زبره ۶ عوا ۷
سماك ۸ نعایم ۹ بلع و در تقویم بعضا ز جدول منازل جدولی جهت رباطات ایشان
بیاورند و مراتب هر رباط از یکی تا شش بارقام جملی بازاء هر منزلی که داخل آن رباط بود ایراد
نمایند و جدولی دیگر بعد از آن جهت طبع هر منزلی از رطوبت و یبوست و میانه بیاورند و
علامت رطوبت ط بود و از یبوست س و از میانه ا اما ارباب حدود و وجوه موضع
کواکب حقیقیه این دو امر بعد از این بتفصیل معلوم گردد و علامت حد و وجه موضع هر کوکب
منتصل بعلامت صاحب آن حد و وجه در اثنای تقویم آن کوکب ثبت کنند و بر سر جدول
نیز بنویسند و علامت حد ح باشد و علامت وجه مه باعتبار صورت چهره وجه را صورت
نیز گویند اینست تمام کلام در معرفت تقویم تام بعد هذا مصنف بمورد اتا ابواب اینده
که مقدار اصلی است نموده میفرماید اکنون بعضی چیزها که ناظر تقویم را در اخذ آنها
و غیرها بکار اید ایراد کرده میشود و اگر در اجل تاخیر و در فرصت تعجیل بوده باشد

این بی بضاعت نیز بقدر استطاعت و امکان در شرح آن سعی و
اهتمام بتقدیم رسانده انشاء الله تعالی و مثال مشتملات ورق مقدم
بر اوراق دوازده کانه و متعلقات صفحه اخیره
یا بعضی از زوایای اینست که در اوراق
آینده ثبت افتاده والله
الموفق الی الصواب و
الیه المرجع والمآب
سنه ۱۲۹۹



جدول فوق الاهلة و مدخل سنة الفاتیة

مبارکی و فرخی و سعادت و اقبال در آمدن سند، چون در سال سیم نهم ... دو تماون کسو که ان را ختائی یتن وو ویرکی داوق خوانند بعد از انقضاء نود و هشت فنک از که اول از چاغ دوازدهم که آن ختائی خاله و ترکی طنغوز خوانند روز چارم از دو ستینی که از ختائی شین جزو ترکی ییلان خوانند و روز پنجم از دور رابع

که از ختائی تن گویند و ان خاک

باشد یعنی زرد و آن راه

اختیارات محمود خوا بنند

هلال رمضان	لو
بعد معدل	دل
عرض شمالی	معتدل ببینند
هلال شوال	لو
بعد معدل	دل
عرض شمالی	لا یری
هلال ذی القعدة	له
بعد معدل	
عرض شمالی	تعسّا باریک ببینند
هلال ذی الحجة	لز
بعد معدل	
عرض شمالی	لا یری
هلال محرم	له
بعد معدل	
عرض شمالی	امد لا یری
هلال صفر	لو
بعد معدل	
عرض شمالی	اه لا یری

زایچه طالع اجتماع مقدم

حمدونه پیچی ییل بوزینه	داقوق تخاقوی ییل مرغ	کلب ایت ییل سگ خنزیر تنکوز ییل خوک
فرس یونت ییل اسب		فاره سیچقان ییل موش
حیه ییلان ییل مار تمساح لوی ییل نهنگ	ارنب طوشقان ییل خرگوش	یقر اوت ییل گاو نمر بارس ییل پلنگ

واحیاها

و احکامها و طالع المقدم علی التحویل و مبادی افتتاح السنة و الشهور القمریة [illegible]

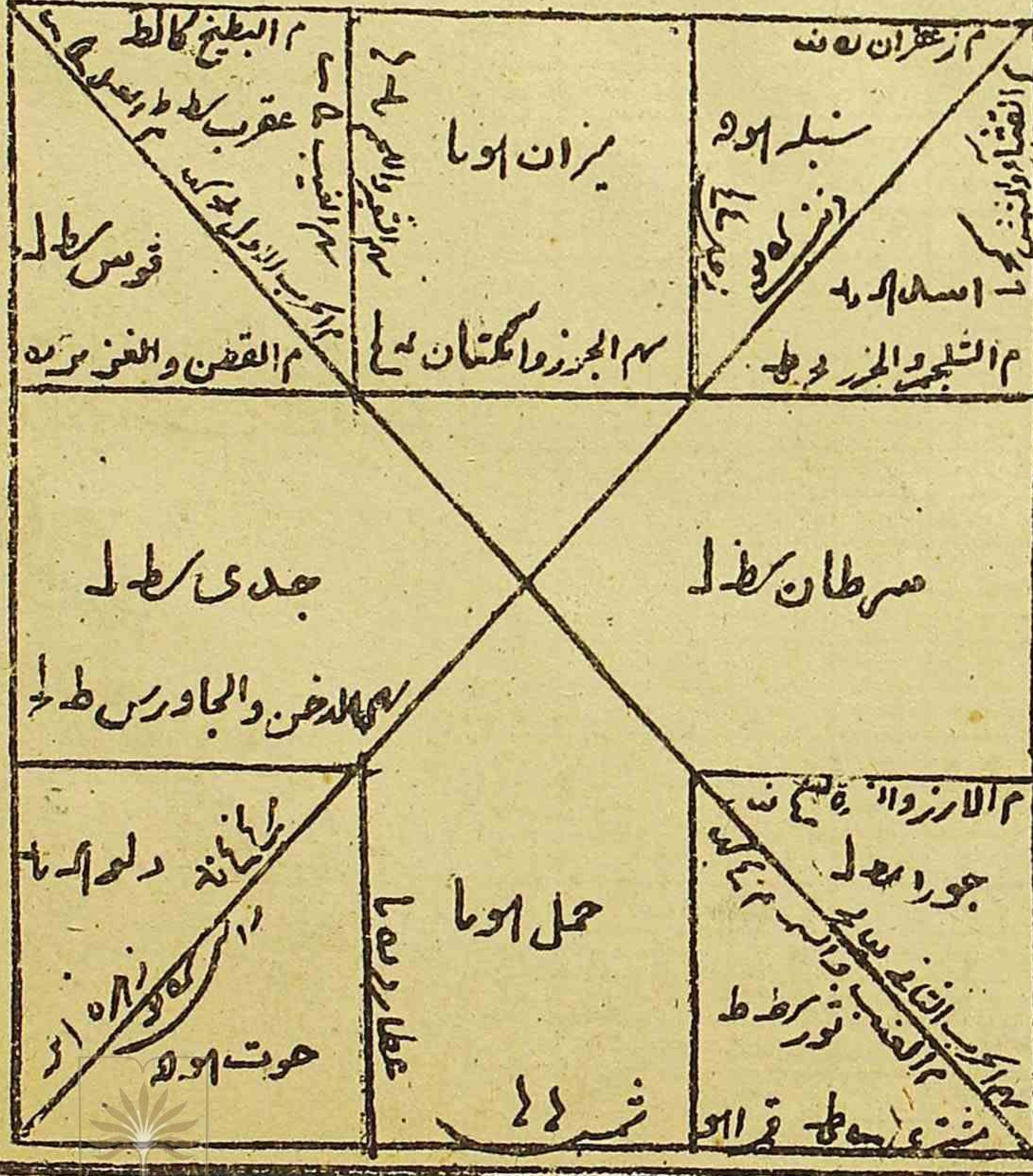
علامات [illegible] سنین تامه	اسماء [illegible]	علامات [illegible]	[illegible]	[illegible]	اسامی [illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	تیحجی	ا ۶	١٧	٨٨۴٨	٥	۴	١٨
ا	ادامدای	حو	٢٧	٨٨٣٥	٥	٣	٢٩
٠	دوشی	ح	٣٣	٠١٣٢	٠	٨	٣۴
ح	کبحه	[illegible]	١٨	٣٢١٧	٢	١١	٢٩
٠	ایکنکدای	[illegible]	٥٧	٣٩٥۴	٥	٨	٥٨
۴	شی ند موند	[illegible]	٣	٥۴٥۶	٣	١	۴
٥	شتیلی مینک	٥	١٨	٧٥٨٧	٢	۴	١٩
ح	اوجوقجای	٥	٣۶	٩١٣٣	٥	١٢	٧٨
و	کدوی	٥	٣٣	١٧٧٢	١	۶	٣۴
ر	لیخه	و	۴٩	١٩٥٧	٥	١٠	٥٥
۴	تخه تنوقجای	و کا	٥۶	۴٧۴٨	٥	٥	٥٧
ح	شنو سس	و	۴	۴١۴١	٥	١٢	٥
ط	بیحن	[illegible]	١٩	۶٢٢۶	۴	٣	٢٥
٥	بیتیجای	کا	٢۶	٥٨٥	٥	١١	٢٧
س	شاجن	[illegible]	٣۴	٥٨١١	٣	٥	٣٥
ا	شاوشی	[illegible]	٥٥	۶٩۶	٢	٥	٥١
[illegible]	التیخای	[illegible]	٥٥	۶٨١٠	٥	٢	٥۶
[illegible]	والشی	[illegible]	٥	٢٨٨١	١	١١	۶
[illegible]	لیحوی	ط	٢٠	٥٥۶۶	٥	٢	٢١
[illegible]	تیخای	[illegible]	٢٥	٣١۴٩	٥	٧	٢۶
[illegible]	جیوشی	[illegible]	٣٥	٧٢٥٥	٥	۴	٣۶
[illegible]	بیلو	[illegible]	٥٥	٩۴٣٥	۴	٧	۴١
[illegible]	سکیجای	[illegible]	٥۴	٩٢٢١	٥	١١	٥۴
[illegible]	سیوقن	[illegible]	۶	١٩٢٥	٣	١٠	٧
[illegible]	خشلی	[illegible]	١٢١	٣٨٥٥	٢	١	٢٢
ط	طوبخای	ا	٢۴	٥٥٩٨	٥	۴	٢۶
[illegible]	سیوکون	ا ا	٣۶	٥٩٩٥٠	١	٣	٣۶
[illegible]	لیتون	[illegible]	٥١	٨١٧٥	٥	٢	٥۶
[illegible]	ایلیجای	[illegible]	٥۴	٨٥۴	٥	٩	٥۶
[illegible]	سیاوسه	[illegible]	٧	١٩٥	٥	٩	٨
[illegible]	داسمه	١	٢٢	٢٥٢۴	۴	١٢	٢٣
[illegible]	ان برنجای	١	٢٣	۶٥٧٢	٥	١	٢۴
[illegible]	دویجن	١	٢٧	٢٧٢٩	٣	٢	٣٨
٩	سیوخن	٠	٥٠	۶٩١۴	٢	٥	٥۶
[illegible]	حقشامدای	٠	٥٣	٩٨١	٥	۶	٥۶
[illegible]	داجقن	٠	٧	٩٥٩٩	١	٧	٨

گذشته از مدخل حقیقی حقشامداطآی
هزار و چهار هزار و هشتصد و پنج فلک که
ارقامش ایام [illegible] افکنات [illegible] و گذشته
آفرینش عالم بزعم ایطائفه هفتهزار و هشتصد
شصت و چهار و اوزن نقص هشتاد
و یکسال تمام و سال مذکور هشتاد و
دوم است و تاریخ متداوله مشهوره
در آمدن سنه مذکوره بعد از انقضای
چهار ساعت است از شب جمعه نوزدهم
شهر جمادی الاخر سنه ١٠٠٥ هجریه نبویه
موافق با شب بیست و نهم کانون
الاخر رومی یکصد و نود و نه
مصادف با شب سیزدهم تیرماه
قدیم سنه ٩۶۴ یزدجردیه مطابق با شب بیست و چهارم
بهمن ماه جلالی سنه ٥١٨ کشاهیه احکامها
چون سال مرغ در آید که از اترکی داقوق [illegible] بخشالی
بود خوانند سالی با بیماری و زمستان دراز
گوید و باران متوسط بود و در آن سال نرخها گران
[illegible] گوسفندان [illegible] آفت بسیار رسد

[illegible]

جدول رؤية الاهلة و مداخل السنة التحويلية بالتواريخ

باليمن و السعادة و الاقبال تجدد سال عالم و قدوم بهار خرم و رسیدن حرم نیر اعظم بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی بعد از انقضاء دو ساعت و هفت دقیقه و شانزده ثانیه و سی و دو ثالثه از شب جمعه دوم شهر شعبان سنه ۱۳۰۸ ... هجریه موافق با روز دوازدهم آذر ماه رومی سنه ۱۹۰۸ اسکندریه مصادف با روز بیست و پنجم مرداد ماه قدیم سنه ۹۶ ... یزدجردیه مطابق با روز اول فروردین ماه جلالی سنه ۵۱۹ ملکشاهیه مصادف با روز چهارم ... آی ترکی سنه ۲۹۵ غازانیه و از جلوس چنگیزخان سنه ۳۹۴ استخراج مدخل سال



هلال ربيع الاول



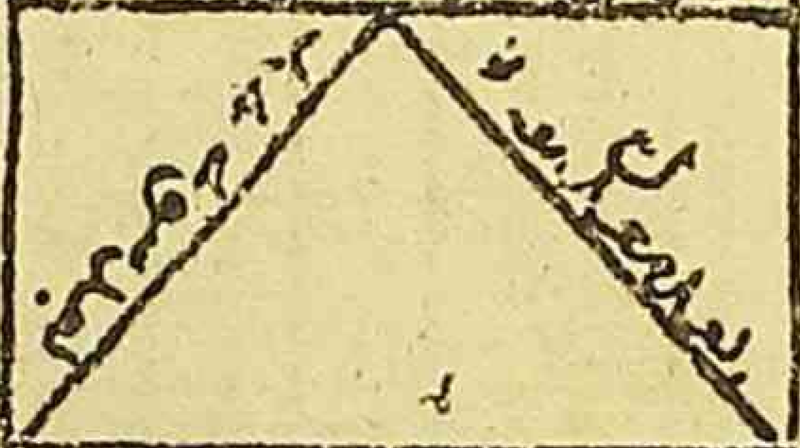
عرض جنوبی ... بلند

هلال ربيع الثانی



عرض جنوبی ... لا یری

هلال جمادی الاولی



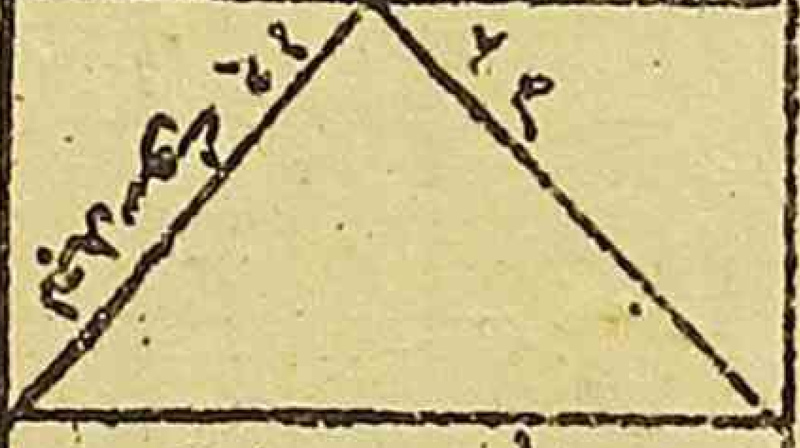
عرض جنوبی ۷ ... بلند

هلال جمادی الاخری



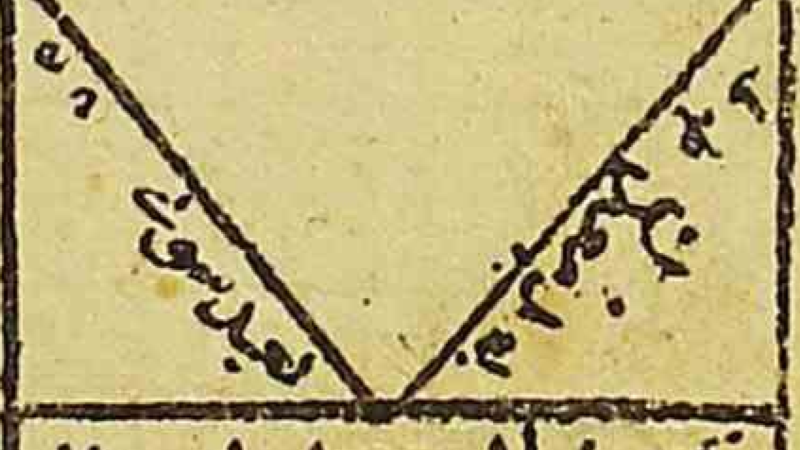
عرض جنوبی ۷ ... بلند

هلال رجب



عرض جنوبی ... لا یری

هلال شعبان



عرض شمالی ۵ ... بلند

الأربعة المشهورة وزایجة طالع سنة العالم موافق استخراجها بالطرق المختلفة

بزعم ختائیان پنجاه فنك وثلثان فنکی الاکبری گذشته از کره ایچم از جاغ یازدهم که از
بلغت اهل ختا شو بلغت اترار ایت کویند روز اول از ایام دور ستینی که از ابجتائی کاره
و بترکی سیچقان خوانند و از دور رابع که در اختیارات معتبر است روز یازدهم که از
ابجتائی اخ الی خوانند و آن په باشد یعنی سفید و آن در اختیارات بغایت سعد بود گذشته
از مدخل حقیقی ایکنزی ای سه روز و دو هزار و چهار صد و هشتاد فنك که از رقامش اینست ایام
دو فنکات ۸۰ ۳۴ و از مدخل قسمی که از ابجه کویند و از ده روز و پنجهزار و دو صد و شصت
و شش فنك و ثلث فنکی که از رقامش اینست ایام ۴۲ فنکات ۵۱۰ ۴ اسداس ۲ و اینقسم
از اقسام بدیت و چهارکانه سالی است و چهارم از دور خادن که از ابجتائی تین بود و تبوز
دافو خوانند گذشته از آفرینش عالم بزعم اهل ختا ۸۸۰ دور و از دور ناقص
هفتاد و یکسال تمام و سال مذکور هفتاد و دوم است استخراج طالع سال بافق
قصبه جنابد حفظها الله تعالی عن البلیات الی الابد بمحاسبه زیج جدید رصد الغ بیك
بدو طریق طریق اول اهبط شمس نظیره بعد ماضی کح م بعد مستقبل لط م کو شتا
بعد ماضی ح بر دولت ساعت بعد مستقبل ره نسمح لم ساعت بعد نصف النهار و
٤ ساعت تحویل دولت الدایر لمطح ٤ مطالع نظیر جزء شمس قف ٤ ٤ مطالع
طالع ریا مطح ٤ طالع و کو ما ره مطر تقدیم اوج و تحت ح مزمه مرکز معدل لع لر س
نزنو تعدیل لح فامد لطام کر خادث لح کا مالو تعدیل ح ناکب بنمر کز حاصل ح کرس کذ فضل
مرکز تعدیل برین کبح مرکز خادث دوم ح له کالد کط تعدیل لح ناکر نه مرکز حاصل دوم ح
الوسنو کا فضل این بر مرکز معدل کبح مرکز خادث سیم ح لح کالد لو تعدیل ح ناکب سه مرکز
حاصل سیم ح کرس برد و چون این بعینه مرکز معدل است مرکز خادث سیم مرکز تحویل باشد
مرکز نصف النهار مقدم معدل بتعدیل الایام ح له الدیه تفاضل میان این و مرکز تحویل
ک ٤ح الدایر تحکده نزک مطالع تقویم شمس بفلك مستقیم در نصف النهار
مقدم قطما لو سمطالع طالع ریا مرلح لمطالع و کو لطا نه ا والله اعلم

بقیة الزوایا الثمانیة	الخامس		
مراکز البحران	۱۸۰	۱۹۲	۲۲۵
زایجهٔ طالع استقبال	ه ٥	و ــ	[illegible]

استقبال شب نوزدهم شهر رمضان ساعت ٥ وکد الجزومن د ماه مقدار الظرف بهد بیس زحل دلالت کند والله اعلم بر بیکی حال دهاقین وخشکی هوا مایل بسردی ووقوع تحرک در بعضی مواضع مستعده وکوهپایه ها والله اعلم بحقایق الامور والیه المرجع والمآب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	بالشمس		راسه	راسه	راسه	راسه	راسه	[illegible]	[illegible]	البست		[illegible]
					[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]	
۱ ۰	[illegible]	۰ ۰	د لا ل	ط نا ل	[illegible]		[illegible]			[illegible]	طرفه جبهه	[illegible]		
[illegible]	٥ و	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		زبره صرفه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥ د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	عوا سماک	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]						غفر زبانا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	٥ د	[illegible]			[illegible]	[illegible]			[illegible]	اکلیل قلب	[illegible]		
٥ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				[illegible]	[illegible]	[illegible]	شوله نعایم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	بلده ذابح	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱ ۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		سعود اخبیه	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		مقدم موخر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥ و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		۰ ٥٥	[illegible]	[illegible]	رشا شرطین	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	بطین ثریا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۰ [illegible]	[illegible]	[illegible]								[illegible]	دبران هقعه	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	هنعه هبعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۱ ۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			ذراع نثره	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱ ۰	۱ ۰	[illegible]	[illegible]					[illegible]			طرفه جبهه	[illegible]	[illegible]	[illegible]

السادس	السابع	الثامن	
	٠ ٧ ٢	٥ ١ ٣	٨ ٤ ٣
	٤٢		

زایچه طالع اجتماع

اجتماع روز جمعه کط شهر رمضان ... الجزو من ... قمر بعد از انصراف
بتدیس مریخ دلالت کند و الله اعلم بر نقصان زراعت از مردر عساکر با علت
سرخی و وقوع تحرک د مصالحه سلاطین و قوت حال ... و ترکان و راه زنان ...

جدول تاریخ خطائیان

کاود	دو	ین
بی‌ودی	دی	تن
بین‌شن	شن	چه
بین‌رد	بود	یو
روشو	شبو	دی
کیتےخای	خای	چن
کن‌ره	ذه	شبو
شوخن	چیو	خای
زم‌یم	یم	بی
کوی‌باو	ماو	کن
کاجن	جن	چبو
بی‌خز	خز	من
بغن‌ود	دو	پن
تین‌دی	دی	تن
ون‌شن	شن	چه
کیتےبود	بود	یو
کن‌شبو	شبو	دی
شن‌خای	خای	چن
نغرذه	ذه	شبو
کوی‌چیو	چیو	خای
کاییم	یم	بی
بی‌جاو	ماو	کن
تین‌جن	جن	چبو
تین‌جز	خز	من
دودو	دو	پن
لی‌دی	دی	تن
کن‌شن	شن	چه
شعن‌بود	بود	یو
زم‌شبو	شبو	دی
کوی‌خای	خای	چن

باب شانزدهم در معرفت احوال بروج و ارباب مثلثات و احوال کواکب و ارباب ساعات

چون مصنف از اوصاف اوقات که اصول و فروع تقویم در ان اوقات مرقوم و مسطور میشود
فارغ گشت شروع نمود در احوال بروج و کواکب از خواص و کیفیات و متعلقات هر یک که محتاج
الیه ناظر تقویم است پس ابتدا باحوال بروج که محل کواکبند نموده میفرماید که حمل و ثور و جوزا
بروج بهاریند زیرا که مدت مکث افتاب در این سه برج فصل بهار بود در معظم معموره و سرطان
و اسد و سنبله بروج صیفیند چرا که مدت مکث افتاب در این سه برج فصل تابستان بود
در اکثر ربع مسکون و این هر شش برج که مذکور شد بروج شمالیند چه در شمال معدل
النهار واقعند و میزان و عقرب و قوس بروج خریفی اند بجهت انکه مدت مکث افتاب در این
سه برج فصل خزان بود در اکثر معموره و جدی و دلو و حوت بروج شتوی اند بجهت انکه
مدت مکث افتاب در این سه برج فصل زمستان بود در اکثر معموره و این هر شش برج جنوبی اند
چه در جنوب معدل النهار واقعند در اینکه مصنف اسم بعضی از فصول بفارسی و بعضی بعربی
مذکور ادنی تساهلی است و از این بروج دوازده گانه شش برج را که صیفی اند و خریفی مستقیم
الطلوع گویند و آن شش دیگر که شتوی و ربیعی اند معوج الطلوع و بروج اوایل فصول که آن
عبارتست از حمل و سرطان و میزان و جدی منقلبند یعنی چون افتاب باین بروج تحویل کند
از طبیعت هوای فصل سابق بیک کیفیت قلب شود بیک کیفیت دیگر از طبیعت هوای فصل لاحق
و بروج اواسط فصول که مراد ثور و اسد و عقرب و دلو است ثابته اند از این جهت که افتاب
چون در این بروج باشد هوای فصل بر طبیعت خود ثابت بود و بروج اواخر فصول که مقصود
جوزا و سنبله و قوس و حوت است ذو الجسدین اند زیرا که مادام که افتاب در نصف اول
این بروج بود هوا بر طبیعت همان فصل گذرد و چون بنصف اخر انتقال نماید طبیعت هوای
فصل متاخر بهوای فصل مخلوط و ممزوج گردد و هذا ان اوفق بامتزاج فصلین خواهد
و بباید دانست که از بروج اثنی عشریه هر سه برج که مبدا اول هر یک از ان سه برج و اول
دیگری ثلثی از فلک فاصل باشد مثلثه گویند چه هر یک بر زاویه مثلثی متساوی الاضلاع واقعند
که مرسوم باشد از خطوط موهومه که از اوایل هر یک از این بروج ثلثه باول اندیگری و اصل

شده باشد پس تمامی بروج منقسم شوند بچهار مثلثه و اهل احکام گویند هر مثلثه بر طبیعتی
بود از طبایع اربعه و چون ازین چهار طبیعت دو کیفیت که حرارت و برودتند هر یکی را فعلیه
گویند هرگز با هم نیامیزند زیرا که متضاد اند پس بر ترتیب برج حمل را حار گویند و برج ثور را بارد
تا آخر و ابتدا بحرارت بجهة علو مرتبه اوست نسبت ببرودت و دو کیفیت دیگر را که یبوست
و رطوبتند و هر یکی را انفعالیه گویند نیز ممتنع بود اجتماع ایشان با یکدیگر لیکن اجتماع
هر یک با آن دو که قوة فاعله دارند ممکنست لاجرم از جهت امتزاج هر یک از دو کیفیت
منفعله با دو کیفیت فاعله دو برج را یابس گرفته اند و دو برج را رطب و ابتدا بیبوست نیز
بجهة علو مرتبه اوست نسبت برطوبت و گویند هر مثلثه را ازین مثلثات دو رب است یعنی
دو کوکب از کواکب سیاره که ایشان را بان مثلثه نسبتی بوده باشد از این حیثیت که بیت
یا شرف ایشان در آن مثلثه بود و در طوالع نهاری از آن دو کوکب هر کدام را که حظ
در آن مثلثه بیشتر بود مقدم دارند لیکن در طوالع لیلی آن کوکبی را که تالی او بوده باشد
مقدم دارند و ثالثی را شریک آن دو کنند خواه در روز و خواه در شب بمناسبتی فی الجمله
که میانه آن دو کوکب بوده باشد پس چنانکه گفتیم ظاهر گردد معنی این مقولات که حمل و اسد
مثلثه ناری — و قوس گرم و خشکند و این سه برج را مثلثه ناری گویند چرا که بر طبیعت نارند از عناصر
و از اخلاط بر طبیعت صفرا اند و ارباب این مثلثه در طوالع نهاریه شمس و مشتری و زحل اند
زیرا که شمس را درین مثلثه بیت و شرف هست و مشتری را بیت فقط و تقدیم شمس بجهة زیادتی
حظ او است درین مثلثه بر مشتری و زحل شریکست با این هر دو بنا بر مناسبت تذکیر و در طوالع
لیلیه مشتری مقدم باشد بر شمس بسبب آنکه قوت مشتری در شب از شمس بیشتر بود
و زحل چون شریکست بشب و روز مؤخر باشد از هر دو و ثور و سنبله و جدی سرد و
مثلثه ارضی — خشکند و این سه برج را مثلثه ارضی گویند زیرا که بر طبیعت ارضند از عناصر و
از اخلاط بر طبیعت سودا اند و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زهره و قمر و مریخند
تقدیم زهره بر قمر بواسطه آنکه خداوند بیت است درین مثلثه و قمر خداوند شرف و حظ
بیت اقوی است از حظ شرف چنانکه در باب هفدهم معلوم گردد و شرکت مریخ با این دو



با یمن جهت است که صاحب شرف است در این مثلثه و در طالعهای شب قمر مقدم باشد بر زهره
چه تاثیر او در شب اظهر است و همین سبب تاخیر مریخ از قمر شده است فالا در حظ برابرند
وجوزا و میزان و دلو گرم و تر اند و این سه برج را مثلثه هوائی گویند چرا که بر طبیعت
هوا اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت خون اند و ارباب این مثلثه در طالعهای روز
زحل و عطارد و مشتری اند اما زحل بسبب آنکه هم صاحب بیت است در این مثلثه و هم
صاحب شرف اما عطارد بسبب آنکه صاحب بیت است و شرکت مشتری با این هر دو بسبب
تذکیر است چه عطارد را که ممتزج است بسبب مشارکت زحل در این امر نیز مذکر اعتبار
کنند و در طالعهای شب عطارد مقدم باشد بر زحل چه عطارد در طالعهای روز
ثانی زحل است و نیز گاهی باشد که عطارد در شب قوی تر باشد از روز بسبب امتزاج
طبیعت بخلاف زحل که دائما قوت او در روز زیاده باشد از شب و سرطان و عقرب
و حوت سرد و تر اند و این سه برج را مثلثه مائی گویند چرا که بر طبیعت ما اند از عناصر و
از اخلاط بر طبیعت بلغم و ارباب مثلثه در طالعهای روز زهره و مریخ و قمر اند مخفی نماند
که بقیاس ما سبق بایستی که اول مریخ بودی که صاحب بیت است در این مثلثه و گرم و خشک است
موافق طبیعت روز پس قمر که او نیز صاحب بیت است پس زهره که صاحب شرف و کوشیار
بر این رفته است لیکن جمهور اهل احکام بر آنند که مصنف فرموده و صاحب روضة
المنجمین گوید که سبب تاخیر مریخ از زهره بنا بر مخالفت طبیعت این مثلثه و سبب تاخیر قمر
از مریخ انحطاط فلک اوست از فلک مریخ چه مقرر است پیش ایشان که هر دو کوکب که در قوت
برابر باشد علوی را تفضیل بر سفلی دهند و تفضیل بیوت کواکب و هم چنین تذکیر و تانیث
و روزی و شبی بودن ایشان که اینجا مجملا بتقریب مذکور شد عنقریب در حیز تقریر
و تحریر در آید و در طالعهای شب مریخ مقدم باشد بر زهره بنا بر اطرادی که قبل از این
مذکور شد و بمذهب کوشیار که موافق قیاس است قمر مقدم باشد بر مریخ چه تاثیر او اظهر
در شب و بطلیموس شریک را در ارباب مثلثات اعتبار نکرده است و کوشیار از این وجه
نهاده و بعضی بر آنند که کوکب اول تنها رب مثلثه است در روز و کوکب ثانی تنها رب مثلثه است

مثلثه هوائی

مثلثه مائی

در شب

در بیوت کواکب سیاره

در شب و کوکب ثالث همه وقت شریکست و اصحاب این فن گویند هر کوکب که در مثلثه خود
بود مثل شخصی باشد که در میان اعوان و انصار خود و یکی از فضلا در تعیین مثلثات
و ارباب هر یک بیتی وارد شده که بجهة حفظ اسباب خوبست و مصرع اول این بیت چهار کلمه است
و هر کلمه چهار حرف چنانکه حرف اول اشاره است بعنصر و دوم برب اول و حرف سیم برب ثانی
و حرف چهارم بشریک و هو هذا البیت نهرخ هلکی مصحح بشحر دویم میل ادرکس
یعنی چون این مصراع از برای تعیین ارباب مثلثات نهاریست اگر خواهی که ارباب مثلثات
لیلی را بدانی حرف دوم و سیم که حرف سیم کلمه است مقدم دار بر حرف رب اول که حرف دوم
کلمه است و بروج گرم همه مذکر و نهاریند و بروج سرد همه مؤنث و لیلی زیرا که طبیعت
نهار حار است و طبیعت لیل بارد و هم چنین حرارت طبیعت مذکر زیاده است از حرارت طبیعت
مؤنث کما ثبت فی موضعه و مخفی نماند که در تذکیر و تانیث بروج خلافست چنانکه بعضی اول
عقرب و اول جدی را خنثی خوانند لیکن آنچه معتمد است آنست که مصنف ذکر نموده و جوزا و
سنبله و میزان و دلو و نصف اول قوس انسی اند و باقی بروج و نصف آخر قوس بهیمی چنانکه
که قبل از این در صور بروج بتفصیل مذکور شده است و میزان را با آنکه صورت او جماد است
انسی گفتن بنا بر آنستکه آلت قیاس انسانست و بعضی او را بصورت شخصی فرا گرفته اند که
ترازو بدست گرفته باشد پس چون مصنف از این تعیینات فارغ شد شروع نمود در تعیین بیوت
کواکب سبعه از بروج اثنی عشریه پس میفرماید که جدی و دلو خانهای زحلند و قوس و حوت
خانهای مشتری و حمل و عقرب خانهای مریخ و اسد خانه آفتاب و ثور و میزان خانهای زهره
و جوزا و سنبله خانهای عطارد و سرطان خانه قمر و بنای این تقسیم بر آنستکه گویند
آفتاب که نیر اعظم است و خسرو سیارات و ثوابت است و مستقیم الاحوال است و بطبع گرم
و خشک پس جائی که مناسب حال او باشد هر آینه اسد باشد چه اسد برجیست بصورت
پادشاه جانوران و بطبع گرم و خشک و ثابت موافق مزاج و خلق آفتاب و غایت ارتفاع
او ارفع از اکثر بروج در معظم معموره بعد از آن ماه که نیر اصغر است و نظیر و عدیل آفتابست
و سریع الحرکة و متغیر الاحوال و بطبع سرد و تر پس برجی که لایق او باشد هر آینه سرطان بود

خانهای کواکب

چه سرطان برجهایست بر صورت جانوران بی سر و دوتر و منقلب و اوفق از اوج و خلوتر و بغایت
ارتفاع او ارفع از سایر بروج و در اکثر معموره و باقی بروج را هم بطریق مناصفه بر هر دو
نیر قسمت کردند چنانکه شش برج را که از اول اسد است تا آخر جدی بر توالی ولایت آفتاب
گفتند و شش برج دیگر را که از آخر سرطانست تا اول دلو بر خلاف توالی ولایت ماه و
بترتیب افلاک هر یک از خمسه متحیره را چون حرکت ایشان دو نوع است دو خانه یافتند
یکی در ولایت آفتاب و یکی در ولایت ماه پس ابتدا بعطارد کردند چه عطارد اسرع متحیره
و اقرب بایشان است در رتبه و ملازمت آفتاب پس یکخانه او را در جنب خانه آفتاب بر توالی
یافتند و یک خانه دیگر در جنب خانه ماه بر خلاف توالی و آن جوزا و سنبله است و بعد از آن
زهره را دو خانه در جنب خانهای عطارد یافتند که آن ثور و میزانست و مریخ را دو خانه
در جنب خانهای زهره یافتند که آن حمل و عقربست و مشتری را دو خانه در جنب خانهای مریخ
یافتند که آن قوس و حوتست و زحل را دو خانه در جنب خانهای مشتری یافتند که جدی
و دلو است و گویند که چون کوکبی در بیت خود بود مانند شخصی بود که در حصن حصین
و مأمنی باشد سالم از جمیع مکاره و مرفه الحال و لهذا بیت را اقوی قوی گویند و برج
مقابل خانه یعنی برج هفتم او را وبال گویند زیرا که بیت کوکب موضع امن و سلامتست
یعنی برج مقابل بیت موضع وبال و نکبت باشد چه قبل از این مذکور شد که دو برج
متقابل ضد یکدیگرند و گویند که هر کوکب که در وبال بود چون شخصی بود که در زندان و
جای مکروه باشد و از اینکه گفتیم لازم آید که خانهای نیرین وبال زحل باشد و خانهای او وبال
زهره و در کتاب کفایة التعلیم مذکور است که اهل هند وبال را اعتبار نکنند و بعد هذا
مخفی نماند که اهل احکام بتجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون میان دو کوکب که خانهای
ایشان در مقابل یکدیگر باشد اتصال واقع شود حدوث یکی از کائنات جو بود و بعضی
این اتصال را فتح الباب گویند پس اگر فتح الباب از نیرین و زحل باشد در زمستان دلیل
برف و سرما بود و در تابستان شکستن گرما و اعتدال هوا و اگر فتح الباب از عطارد
و مشتری باشد سبب تموج هوا باشد پس اگر مریخ در اینحال بیکی از این دو متصل شود

فتح الباب

بادهای تند وزد و اگر فتح الباب از زهره و مریخ بود باران قوی آید و رعد و برق بود
خصوصاً که عطارد با ایشان متصل بود بجرم یا بشعاع و چون تمامی بروج و ادوار این تقسیم
کواکب منقضی شدند راس و ذنب که از کواکب نیستند نه بیت باشد و نه وبال اینست تمامی
سخن در احوال بروج اما احوال کواکب از جمله سعادت و نحوست ایشانست و استدلال
بر آن بعد از تجربه و امتحان از نظر مودت و عداوت میان بیوت ایشان و خانهای نیرین کنند
چنانکه گویند زحل نحس اکبر است چه میان خانهای نیرین و خانهای زحل نظر مقابله است
که از آن نظر تمام دشمنی گویند و مریخ نحس اصغر است بجهت آنکه میان خانهای نیرین و خانه
مریخ نظر تربیع است که از آن نظر نیم دشمنی گویند پس از این حیثیت و ایضاً از حیثیت
جرم نسبت بزحل اصغر باشد و مشتری سعد اکبر است بسبب آنکه میان خانهای نیرین
و خانهای مشتری نظر تثلیث است که از آن نظر تمام دوستی گویند و زهره سعد اصغر است
بواسطهٔ آنکه میان خانهای نیرین و خانهای زهره نظر تسدیس است که از آن نظر نیم دوستی
گویند پس از این حیثیت و از حیثیت جرم نسبت بمشتری اصغر باشد و نیز از تثلیث و تسدیس سعد
زیرا که خانهای ایشان بر تثلیث و تسدیس خانهای سعدین و از مقابله و تربیع و مقارنه
نحسان اما از مقابله و تربیع بجهت وقوع خانهای ایشان بر تربیع و مقابله خانهای نحسین اما از
مقارنه بسبب آنکه جرم ایشان بالذات قاطع و قاهر است و معرفت احوال انظار از مودت
و عداوت و غیرها در باب نوزدهم معلوم گردد ان شاء الله تعالی و راس سعد است و ذنب و کید نحس
اما سعادت راس بجهت آنست که قمر در حال صعود عرض از عقدهٔ راس تجاوز کند در معظم معموره
اما نحوست ذنب بجهت آنکه قمر در حال هبوط عرض از عقدهٔ ذنب تجاوز نماید در اکثر ربع مسکون
و بعضی گفته اند که راس چون سعدی مجاسد او بود نحس باشد و چون نحسی مجاسد او باشد
سعد و بعضی دیگر گفته اند که فعل راس افزودنست و فعل ذنب کم کردن یعنی هر کوکب که
ممازج راس بود قوت او زیاده شود و هر کوکب که ممازج ذنب بود قوت او کم شود و کید
چون کوکبیست متوهم پس نحوست او متوهم باشد و بر آن دلیلی نبود و عطارد تابع کوکب
متصل به است یعنی بالذات نه نحس باشد و نه سعد چه میان خانهای نیرین و خانهای او

[illegible]



نظری واقع نیست بلکه ساقط اند از یکدیگر پس تابع کوکبی باشد که متصل باو باشد
چنانکه اگر آن کوکب سعد باشد سعد گردد و اگر نحس باشد نحس بعد هذا بر اذهان اذکیا
مخفی نماند که آثاری که در عالم کون و فساد ظاهر میشود هر آینه بوجود مؤثری و متأثری
شرطی باشد و مؤثر را فاعل خوانند و متأثر را قابل و فاعل نزد اهل تحقیق قدرت الهی است
و احکام و اوضاع نجوم را شرط دانند و گویند که تجدد هر متجدد موقوف بر حصول آن
شرطست چه بسبب حصول آن شرط آن تجدد بوقت خاص شده است و آن وقت دیگر و قابل
اجسام این عالم باشد و آنچه متعلق باجسامست مانند صور و نفوس و اعراض و آثاری که
بر این قوابل فایض میشود بحسب تجربه مختلف یافته و گویند این اختلاف یا بحسب طبایع
مواضع کواکب باشد از بروج یا بحسب اختلاف اماکن و ازمان یا بسبب حالاتی که کواکب را
در جهها واقع میشود چنانکه تفصیل اینجمله در کتب مبسوطه احکام مثبت و افعال بروج
نیز مختلف میشود بحسب حلول کواکب در بروج مانند اختلاف بدن سقیم و سلیم در حالت
انحراف و استقامت مزاج چه مشهور است که نسبت کواکب ببروج همچنانست که نسبت ارواح
باشباح اما آثار مجرده کواکب اعم از آنکه امری دیگر عارض ایشان شود بسبب بروج یا غیر آن
اینست که مصنف بتفصیل میفرماید که زحل سرد و خشک است و بعضی باین سبب او را نحس اکبر
گفته اند چه این دو کیفیت که سبب فنای حیوانات است در وی بافراط است و چه نحوست او را
این نوع نبود و مریخ و آفتاب گرم و خشکند لیکن گرمی آفتاب بیشتر است از مریخ و خشکی
مریخ بیشتر از آفتاب و بعضی باین سبب که خشکی مریخ در غایتست او را نحس اصغر گفته اند چه
افراط خشکی یکی از اسباب مرگست و مشتری و زهره گرم و ترند و این دو کیفیت در مشتری در حد
اعتدالست و بعضی باین سبب او را سعد اکبر گویند چه سبب وجود حیوانات این دو کیفیت است
اما رطوبت زهره در حد اعتدالست و حرارت او مشکوک فیه است بلکه جمهور بر آنند که در طبیعت
او حرارت نیست و لهذا گویند سرد و ترست پس یک کیفیت حیات که رطوبتست در او موجود است
و بعضی از اینجهت او را سعد اصغر گویند و قمر سرد و ترست بالذات لیکن بتجربه یافته اند که در
حال ازدیاد نور او رطوبت قوابل در ترقی میبود و در حال انتقاص در تناقص و بعضی

بر اطبا و اهل دنیا بانا ظاهر است وطبیعت عطارد چون در کیفیات مستقیم نیست تابع
طبیعت کوکب متصل به است واگر احیانا هیچ کوکب متصل نباشد طبیعتا او تابع
طبیعت محل او باشد از بروج اثنی عشریه وطبیعت راس را گرم وتر یافته اند باعتدال
مانند مشتری وطبیعت ذنب را در غایت سردی وخشکی مانند زحل وشمس وعلویه که
مریخ ومشتری وزحل باشد مذکر اند اما سبب ذکورت شمس ومریخ حرارت ویبوست
مزاج هر یکی است وسبب ذکورت زحل افراط یبوست اوست وسبب ذکورت مشتری
اعتدال حرارت ورطوبت مزاج اوست وقمر وزهره مؤنث اند بجهة برودت ورطوبة
که در مزاج ایشانست وعطارد اینجا نیز تابع کوکب متصل به است واگر متصل هیچ کوکب
نباشد تابع محل خود باشد از بروج ونیز در حال تشریق مذکر باشد ودر حال التغریب مؤنث
وهر کوکب مذکر نهاریست مگر مریخ وهر مؤنث لیلی زیرا که طبیعت مذکر حار است موافق
طبیعت نهار وطبیعت مؤنث بارد موافق طبیعت لیل وچون جوهر نحسین بالطبع فاسد است
زحل را با وجود برودت روزی گرفته اند ومریخ را با وجود حرارت شبی تا افراط برودت
اول با حرارت روز وافراط یبوست ثانی با رطوبت شب ممزوج گشته اعتدال حاصل
اید وعطارد در این امر نیز تابع کوکب متصل به است وگویند در نصف روزی روزی
بود ودر نصف شبی شبی اما ارباب ساعات چون مصنف از تحقیق احوال بروج و
کواکب فارغ شد شروع نمود در معرفت ارباب ساعات بدانکه عدد تمامی ساعات مدت
یکهفته یکصد وشصت وهشت است وارباب این صناعت هر ساعت معوجه را از این
جمله بکویی از کواکب سبعه نسبت کنند واو را رب الساعت نامند وابتدا از ساعت
معوجه اولای روز یکشنبه که اول هفته است کرده او را منسوب بشمس سازند چه وجود
شمس سبب وجود روز وشب است وساعت دویم از روز را بزهره دهند وساعت
سیم بعطارد وعلی هذا بر ترتیب افلاک تا قمر وچون نوبت بقمر رسد از زحل گیرند وهم چنین
بر ترتیب ساعات میشمارند وبکواکب نسبت میکنند تا ساعت اخر از اینجمله که الساعة
دوازدهم شب یکشنبه است از هفته دیگر وان هر اینه باز اعتبار منسوب بمریخ باشد

در ارباب ساعات

وبعد ازان دور از سر گرفته شود وحالت اول عود کند واز انچه گفتیم واضح ولایح گردد
که در روز یکشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت اول بود از جمله ساعات یکصد و شصت و
و هشتگانه شمس است و در روز دوشنبه رب ساعت اولی که این ساعت بیست و پنجم
بود از انجمله قمر و در روز سه شنبه رب ساعت اولی که آن ساعت چهل و نهم بود مریخ
و در روز چهارشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت هفتاد و سیم بود عطارد و در
روز پنجشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت نود و هفتم بود مشتری و در روز جمعه
رب ساعت اولی صد و بیست و یکم بود زهره و در روز شنبه رب ساعت اولی که
آن ساعت صد و چهل و پنجم بود زحل و ایضا ظاهر گردد که رب ساعت اولی از شب
یکشنبه که آن ساعت صد و پنجاه و هفتم از جمله ساعات مذکوره عطارد است و رب
ساعت اولی از شب دوشنبه که آن ساعت سیزدهم بود از انجمله مشتری و رب ساعت
اولی از شب سه شنبه که آن ساعت سی و هفتم بود زهره و رب ساعت اولی از شب چهارشنبه
که آن ساعت شصت و یکم بود زحل و رب ساعت اولی از شب پنجشنبه که آن ساعت هشتاد
و پنجم بود شمس و رب ساعت اولی از شب جمعه که آن ساعت صد و نهم بود قمر و رب ساعت
اولی از شب شنبه که آن ساعت صد و سی و سیم بود مریخ و رب ساعت دویم هر روزی
و شبی کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت مقدم باشد و همچنین
رب ساعت سیم کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت دویم و علی هذا
القیاس و این از بیانی که قبل از این کردیم ظاهر است و چون بر ترتیب مذکور نوبت بقمر رسد
باز از زحل گیرند چنانکه قبل از این گفتیم و مراد از اینساعات ساعات زمانیست که اگر
مراد ساعات مستوی باشد هر اینه بحسب طول و قصر ایام و لیالی بعضی ارباب ساعات
روز ارباب بعضی از ساعات شب شود و بعکس و ایضا بنا بر انکه عنقریب مذکور شد
رب هر روز و هر شب دائما یک کوکب نباشد بلکه بحسب تفاوت شب و روز تبدیل یابد
بکوکبی دیگر و رب هر روز رب ساعت اولای از روز باشد بحسب تقدیم او بر سایر ارباب
ساعات از روز بنا علی هذا رب روز یکشنبه شمس باشد و رب روز دوشنبه قمر

لولدی العزیز محمد شفیع فی اربع اللیالی

و رب روز سه شنبه مریخ و رب روز چهارشنبه عطارد و رب روز پنجشنبه مشتری و رب
روز جمعه زهره و رب روز شنبه زحل و همچنین رب هر شبی رب ساعت اولی آن شب
باشد بسبب آنچه گفتیم پس رب شب یکشنبه عطارد و رب شب دوشنبه مشتری و رب
شب سه شنبه زحل و رب شب پنجشنبه شمس و رب شب جمعه قمر و رب شب شنبه مریخ و
اهل هند رب شب را اعتبار نکنند و تمام شبانه روز را رب روز نسبت دهند و در
تقدید ساعت مستوی نزد ایشان معتبر بوده نه معوج و این بقیاس اقربست باب
هفتم در معرفت خطوط کواکب و آنچه بان تعلق دارد اهل احکام نجوم هر برجی

خطوط کواکب

را از بروج اثنی عشریه علیحده به پنج قسم
مختلف تقسیم کرده اند چنانکه هر قسم از
دوازده درجه بیشتر و از دو درجه کمتر
نیست و معلوم نیست که بنای این تقسیم بر
چیست و هر قسمی از این اقسام پنجگانه نصیب
یکی از متحیره است و نیرین را در اینباب نصیبی
نیافته اند و آن را یعنی هر یک از این اقسام را
حد آن کوکب گویند و اهل احکام را در کیفیت
تقسیم حدود اختلافست چنانکه هر قومی
این تقسیم را بنوعی کنند چه اهل مصر را حدود دیگر
و اهل بابل را حدود دیگر است و همچنین
هندوان و کلدانیان را و از بطلمیوس نیز
حدودی مغایر این حدود منقولست اما افضل
و اشهر همه که متفق علیه جمهور است حدود
مصریانست که در این جدول مسطور است

حدود مصریان

جدول حدود مصریان

حمل	و ی	یب ه	ک د	که خ	ل ل	ی
ثور	ح ه	ید د	کب ی	کز ل	ل خ	ا
جوزا	و د	یب ی	یز ه	کد خ	ل ل	ـ
سرطان	ز خ	یج ه	یط د	کو ی	ل ل	ح
اسد	و ی	یا ه	یح ل	کد د	ل خ	ی
سنبله	ز د	یز ه	کا ی	کح خ	ل ل	ه
میزان	و ل	ید د	کا ی	کح ه	ل خ	و
عقرب	ز خ	یا ه	یط د	کد ی	ل ل	ی
قوس	یب ی	یز ه	کا د	کو ل	ل خ	ح
جدی	ز د	ید ی	کب ه	کو ل	ل خ	ط
دلو	ز د	یج ه	ک ی	که خ	ل ل	ـ
حوت	یب ه	یو ی	یط د	کح خ	ل ل	ا

چه از قیاسی و ترتیبی نیست که بدون جدول ادراک شود و گویند وضع حدود مصریان

از پیش عزیز مصر بنوت بعثی یوسف صدیق است علی نبینا و علیه السلام ورد

جدول اول از این جدا ول طولی ارقام بروج مثبت است و در جدول عرضیه

باز اء هر برجی درجات آن برج منقسم بپنج قسم مختلف مرقوم است بسواد و هر یک

از قسم از کواکب خمسه در پهلوی آن مرقوم است بحمرت و جدول اینست و گویند چون

کوکب در حد خود بود چون شخصی باشد که در میان عشیرت و اقارب خود بود و چون

هر برجی را بسه قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمت ده درجه باشد و قسم اول را

بآن برج دهند که صاحب بیت است و قسم دویم را بافتاب و قسم سیم را بزهره چهار

که قسم اول برج ثور است بعطارد و هم چنین بترتیب افتاده اسمی مشترکانه بشمار

و بکواکب بترتیب افلاک نسبت کنند و چون نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند تا

قسم اخر که ده درجه اخر حوت است و آن هر آینه بحسب این ترتیب از آن مریخ باشد پس

او را دو قسم متتالی بود یکی قسم اخر حوت و یکی قسم اول حمل هر قسمی را از این اقسام

وجه و صورت گویند چنین منقول است که سبب آنست که حکمای یونان در حین طلوع

یکی از این اقسام ذکر یکی از صور چهل و هشتگانه که واقع باشد در آن قسم مینمودند

[illegible]	ـ	٥	ـ	ع	ل	م	٨	ا	٥	ـ	ع	ل	م
	ط	ع	ل	م	٨	ا	٥	ـ	ع	ل	م	٨	ا
	ا	م	٨	ا	٥	ـ	ع	ل	م	٨	ا	٥	ـ
		٢	ـ	١	٧	٨	٥	ه	ل	م	ط	ا	ـ

و حکمای هند در این تقسیم قسم اول را از هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دویم را

بصاحب برجی که بعد از او باشد از مثلثه او و قسم دیگر بصاحب برجی دیگر هم از آن

مثلثه مثلا قسم اول از برج حمل بمریخ دهند که صاحب اوست و قسم دویم را بشمس

دهند که صاحب برج دوم است از آن مثلثه یعنی اسد وقسم سیم بمشتری دهند که صاحب
برج سیم است هم از آن مثلثه یعنی قوس واز برج ثور قسم اول زهره را بود وقسم دوم
عطارد را وقسم سیم زحل را وقس علی هذا فی سایر البروج وانرا یعنی هر یک از آن اقسا
را باین اعتبار دریجان خوانند معرب دریکان که لفظ است هندی چنانچه نموده و بعضی

دریجان

[illegible]	ر	ی	ی	ر	ح	ه	د	ل	ج	د	ه	ح
	ج	د	ه	ح	ر	ی	ی	ر	ح	ه	د	ل
	ح	ه	د	ل	ج	د	ه	ح	ر	ی	ی	ر
	[illegible]	ی	١	٧	٨	ه	ل	ل	ح	ط	ر	[illegible]

دیگر از هندوان درین تقسیم قسم اول حمل را بمریخ دهند وقسم دوم را بمشتری
وهم چنین بر ترتیب تا قسم اخر حوت ان از آن مریخ باشد وانرا ازدجان واددجان وادرجان
خوانند واین اصطلاح بعینه مثل اصطلاح وجوه است الا انکه ترتیب صاحبان

ادرجان

[illegible]	ی	ه	ر	د	ح	ل	ج	ی	ه	ر	د	ح
	ر	د	ح	ل	ج	ی	ه	ر	د	ح	ل	ج
	ح	ل	ج	ی	ه	ر	د	ح	ل	ج	ی	ه
	[illegible]	ی	١	٨	د	ه	ل	ل	ح	ط	ر	[illegible]

در درجه از فوق بجانب تحتانی است و در ادرجها از تحت بجانب فوق پس در این ترتیب چون نوبت بزحل برسد باز از قمر باید گرفت و چون هر برجی بدو قسم متساوی کنند قسم اول از بروج مذکر بشمس دهند و قسم آخر بقمر و قسم اول از بروج مؤنث بقمر دهند و قسم آخر بشمس از آنرا نیمبهر خوانند و صورتش اینست و چون هر برجی را بر هفت

[illegible]	ش	ق	ش	ق	ش	ق	ش	ق	ش	ق	ش	ق
[illegible]	ق	ش	ق	ش	ق	ش	ق	ش	ق	ش	ق	ش
[illegible]	ل	ر	ا	ن	د	ه	ن	ب	س	ی	و	ت

قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه و سی و چهار ثالثه بوده باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب برج دهند و قسم دوم بکوکبی دهند که فلک او تحت فلک صاحب برج بود و با قسم سیم بکوکبی که فلک او تحت فلک قسم دوم بود و علی هذا تا قسم هفتم آنرا هفت بهر خوانند و چون هر برجی را بنه قسم متساوی کنند چنانکه مجموع صد و هشت

اقسام	درج	دقایق	ثوانی	ثوالث	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
۱	د	یز	ح	لد	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
۲	ح	لد	یز	ح	شمس	عطارد	قمر	زحل	زهره	قمر	عطارد	شمس	مریخ	مشتری	مشتری	مریخ
۳	یب	نا	که	مب	زهره	قمر	زحل	مشتری	عطارد	زحل	قمر	زهره	شمس	مریخ	مریخ	شمس
۴	یز	ح	لد	یز	عطارد	زحل	مشتری	مریخ	قمر	مشتری	زحل	عطارد	زهره	شمس	شمس	زهره
۵	کا	که	مب	نا	قمر	مشتری	مریخ	شمس	زحل	مریخ	مشتری	قمر	عطارد	زهره	زهره	عطارد
۶	که	مب	نا	که	زحل	مریخ	شمس	زهره	مشتری	شمس	مریخ	زحل	قمر	عطارد	عطارد	قمر
۷	کط	نط	نط	نط	مشتری	شمس	زهره	عطارد	مریخ	زهره	شمس	مشتری	زحل	قمر	قمر	زحل

قسم

دبر
قوت طهر
معرفة

ا	خ	٥	ع	ى	س	ع	٥	خ
ا	ط	ل	ح	خ	٥	ع	ى	س
.	٥	خ	ح	ل	ل	ح	خ	٥
٢	ر	س	ع	٥	خ	ح	ل	ل
ع	خ	٥	ع	ى	س	ع	٥	خ
٥	ط	ل	ح	خ	٥	ع	ى	س
و	٥	خ	ح	ل	ل	ح	خ	٥
ر	ر	س	ع	٥	خ	ح	ل	ل
ح	خ	٥	ع	ى	س	ع	٥	خ
ط	ل	ل	ح	خ	٥	ع	ى	س
ى	٥	خ	ح	ل	ل	ح	خ	٥
يا	ط	س	ع	٥	خ	ح	ل	ل

٣ درجه ٢٠ دقیقه دلو

قسم بوده باشد هر قسمی شش درجه و بیست دقیقه و قسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب
حمل است و قسم دوم بصاحب ثور که زهره است و قسم سیم بصاحب جوزا که عطارد است
وعلی هذا بر ترتیب اقسام صد و هشتگانه بشمارند و بصاحبان بروج بر ترتیب نسبت
کنند و چون نوبت بحوت رسد باز از حمل گیرند تا آخر اقسام دوازده برج که هر اسم
متعلق باشد بصاحب حوت که مشتریست و این را یعنی این اقسام را نه‌بهر خوانند
و از این ترتیب که مذکور شد لازم آید که بهرهای موافق در عدد از سر بروج
که یک مثلثه باشد یک کوکب را بود و این قوت نز دهند و آن بسیار عظیم
و معتبر است چنانکه هرگاه این قوت با قوت بیت جمع شود از ابر کوتم گویند
بفتح باء موحده و ضم کاف تازی و فتح تاء فوقانی و سکون میم یعنی خط اعظم

[illegible]	١٢٣	ل	ى	د	٥	م	ع	ـ	ـ	ع
	٤٥٦	٥	م	ع	ـ	ـ	ع	م	٥	د
	١٥٩	ـ	ـ	ع	م	٥	د	ل	ى	د
	[illegible]	م	٥	د	ل	ى	د	٥	م	ع
	سیمیه ١٤	ط	ـ	~	ط	ـ	~	ط	ـ	~
	سیدیه ١٤	ط	ه	ع	ط	ط	ط	ط	ـ	ـ

و هم چنین برجی را بدوازده قسم متساوی کنند و لا محاله هر قسمی دو درجه
و نیم بوده باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب
برجی که بعد از آن برج باشد و علی هذا تا آخر که قسم دوازدهم است از هر
برج و این اقسام را اثنا عشریه و دوازده بهر خوانند پس چون کوکبی یا دلیلی
دیگر در برجی باشد و از آن برج درجه و دقیقه چند قطع کرده باشد دو درجه
و نیم از آن مقدار حصه همان برج اعتبار کنند و دو درجه و نیم دیگر حصه
برجی دیگر که بعد از اوست و بهمین دستور بترتیب تا آنجا که کمتر از حصه برجی
بماند از آن باقی هر درجه را دوازده درجه و هر پنج دقیقه را درجه و هر



دقیقه را دوازده دقیقه گیرند در برجی که نوبت باو رسیده باشد آنجا که

منتهی شود موضع اثنی
عشریه آن کوکب
یا آن دلیل باشد
وصاحب آن برج
هر آینه صاحب اثنی
عشریه باشد واین
عمل را احکامیان
بسیار معتبر دانند
جدول اثناعشریه
اینست وازجمله
مصطلحات اهل فن آنست
که بعضی درجات از این
بروج را درجات نیره
خوانند وبعضی را مظلمه
وبعضی را مدخنه یعنی
غبارناک وبعضی را
خالیه یعنی خالی از نور
مذکوره وهم چنین بعضی
از درجات درجات

اینست

جدول اثنی عشره کواکب اینست

[illegible]	[illegible]	الدرجه	[illegible]	[illegible]	الدقیقه	[illegible]	[illegible]	الدقیقه
ا .	ح ح	سـ کح	ا .	ح	سـ کح	لا لد	و	سـ کح
ح ط	ا ا	و ح	ح ط	ح	لو ح	ط له	و	لو مح
ه و	. .	ح س	ه و	ا	ح س	له لو	ر	ح س
ر حـ	. ح	کح و	ر حـ		کح لو	لد ا		کح لو
ط ب	ح ط	ح ح	ط ب	ا	ح ح	لط م	ح	مح ح
یا س	ط ط	سـ کح	یا س		سـ کح	ط سـ		سـ کح
یح ب	ه ه	و ح	یح ب	ـ	لو ح	یح ط	ح	لو ح
یه مو	و ی	ح سـ	یه سـ	ح	ح سـ	هه مو	ط	ح سـ
کی ک	و ی	کح و	کی ع		کح لو	مو ی		کح لو
کط ک	ل ح	ح ح	کط ک	ح ط	ح ح	ط و	ط ب	ح ح
کا کب	ح ح	سـ کح	کا کب		سـ کح	نا ن		سـ کح
کح کح	ط ط	و ح	کح کح	ط	لو ح	نح نا	ب	لو ح
که لد	ب ب	ح سـ	که لد	ه	ح سـ	نه نو	یا	ح سـ
لد لـ	ب یا	کح و	لد لـ		کح لو	نر ی		کح لو
لط ل	ما ح	ح ح	لط ل	ه و	ح ح	نط سعه	یا سه	ح ح

سعادت افزا گویند وبعضی را آبار جمع بئر یعنی چاه از غایت نحوست وبعضی را
مذکر وبعضی را مؤنث ومانجهة تعیین هر یک از این معتبرات وآنچه قبل از این
مذکور شد جدولی ایراد نمودیم تا بر متعلم آسان گردد و جدول اینست

جلد اول کرد اعظم

جدول درجات مظلمه و نیره و قتمه و خالیه

البرج							
الحمل	ا	ح	یه	کب	یو	ب	ح
	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	قتمه	مظلمه	قتمه
الثور	ا	ط	که	یح	و	ب	ح
	قتمه	نیره	خالیه	نیره	خالیه	نیره	قتمه
الجوزا	ا	ح	کب	یح	یو	ب	ه
	قتمه	نیره	مظلمه	نیره	قتمه	نیره	خالیه
السرطان	ا	ح	کب	یح	یو	ب	ب
	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	قتمه	نیره	قتمه
الاسد		ا	کا	یو	ب	ب	
		نیره	خالیه	مظلمه	قتمه	نیره	
السنبله	ا	ح	کب	یح	ب	ب	و
	خالیه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه	نیره	قتمه
المیزان		ا	یو	کا	یح	ب	ه
		خالیه	نیره	قتمه	نیره	قتمه	نیره
العقرب	ا	ح	کب	یح	یو	ب	ح
	قتمه	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	قتمه
القوس			ا	یح	یط	ب	ط
			قتمه	مظلمه	نیره	قتمه	نیره
الجدی	ا	که	کا	یط	یه	ب	ب
	نیره	خالیه	قتمه	نیره	مظلمه	نیره	قتمه
الدلو		ا	که	کا	یح	ط	ح
		نیره	خالیه	نیره	قتمه	نیره	مظلمه
الحوت	ا	ح	که	کب	یح	ب	و
	مظلمه	نیره	خالیه	نیره	مظلمه	نیره	قتمه

	جدول درجات سعادت		جدول درجات آبار
[illegible]	یط	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ا	[illegible]
[illegible]	یا کا	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ه	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ط	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	یا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	و	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول درجات الدالة على العمى					
حمل	لا	شیء فیه			
ثور	ه	د	ح	ب	
جوزا	لا	شیء فیه			
سرطان	مه	ط	الى	یه	
اسد	ی	٤	ك	یح	
سنبله	لا	شیء فیه			
میزان	لا	شیء فیه			
عقرب	مه	ط	الى	ای	
قوس	ا	د	ح	٤	مط
جدی	مه	ار	الى	كط	
دلو	ی	٤	مط		
حوت	لا	شیء فیه			

جدول درجات مذکر و مؤنث ...					
حمل	ا	ت	و	ز	ج
ثور	د	ح	ه		
جوزا	و	ا	یو	یو	كا
سرطان	ب	ه	ح	یه	یو
اسد	ب	٧	و	ی	یو
سنبله	٧	٥	ح	ی	
میزان	٥	ح	یا	یو	كس
عقرب	ب	ح	ج	و	ح
قوس	ب	٧	و	د	س
جدی	٥	ح	یا		
دلو	ب	٧	و	د	ح
حوت	ح	ی	ط	یه	كس

وچون کوکب نهاری یعنی زحل و مشتری و شمس و عطارد در وقتیکه دلالت کند بر نهاریت در روز فوق الارض
باشد و در شب تحت الارض و کوکب لیلی یعنی مریخ و زهره و قمر و عطارد در وقتیکه دلالت کند بر لیلیت بعکس یعنی در
روز تحت الارض باشد و در شب فوق الارض از احیز خوانند و اگر با این احوال برج مذکر در تصرف کوکب نهاری
و برج مؤنث در تصرف کوکب لیلی بود از اجلیت گویند و بعضی فضلا بجای برج مذکر و مؤنث بیت مذکر و مؤنث
گفته اند پس در ضمن هر جلیت حیز بود و بعکس نه و حیز در لغت یعنی مکانست و جلب یعنی ربودن و بدست آوردن
و اهل انصاف گفته اند که بودن کوکب در حیز خود مانند شخصی بود در میان آشنایان خود و چون کوکب نهاری در روز تحت
الارض و در شب فوق الارض و کوکب لیلی بعکس از خلاف محل گویند و از جمله معتبرات احکامیان در خطوط کواکب
یکی اعتبار فرح و ترح ایشانست که بتفصیل آن اشاره کرده میفرماید که فرح عطارد در بیت طالع است و فرح شمس — فرح کواکب
در بیت تاسع و فرح مشتری در بیت حادی عشر و فرح زحل در بیت ثانی عشر و فرح قمر در بیت ثالث و فرح زهره
در بیت خامس و فرح مریخ در بیت سادس و اکثر استنباط کیفیت این تقسیم از هشت خانه طالع کرده سوای اوتاد را بعد
کنند و گویند از این هشت خانه دو خانه قوی بود که از مایل ناظر خوانند و آن نهم و یازدهم و پنجم بود و دو خانه ضعیف
که از زایل ساقط خوانند آن ... دوازدهم و ششم بود و دو خانه از وجهی قوی بود و از وجهی ضعیف که از زایل ناظر

خوانند

بدانکه زحل و مشتری و شمس و عطارد [illegible]
[illegible]
عطارد و [illegible] فوق الارض [illegible]
صاحب [illegible]
[illegible]
مراد از خطوط کواکب [illegible]
انصلیعه باصطلاح منجمان [illegible]

خواسند و از بیت نهم و سیم بود و اینها همه در باب اینه بتفصیل معلوم کردند و چون احوال این خانها معلوم گشت گوئیم چون از این کواکب سیاره الاعطارد دو کوکب نحسند یعنی زحل و مریخ و دو کوکب سعدند یعنی مشتری و زهره و دو کوکب در بعضی احوال سعدند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین پس دو خانه ضعیف را از روی مناسبت بنحسین دادند اضعف را بانحس یعنی دوازدهم را بزحل و ششم را بمریخ و دو خانه قوی را بسعدین دادند یعنی یازدهم را بمشتری و پنجم را بزهره و آن دو خانه را اگر از وجهی قوی و از وجهی ضعیف باز دو کوکب دادند که در بعضی احوال سعدند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین قوی را باعظم یعنی نهم را بآفتاب و سیم را بماه کسی نگوید که چرا فرح نیرین در بیت ثانی و ثامن که مایل ساقط خوانند نیست چه این دو خانه نیز از وجهی قوی بند و از وجهی ضعیف نیز اکر سقوط بیت از طالع اخس است از زوال و ناظر بودن او بطالع اخس است از مایل بودن و چون عطارد در اسعاد و نحوست ذاتی نیست بلکه ممتزج است چه میانه نور و ظلمت است پس طالع را که او از قسمت باو نسبت کردند و گویند بودن کوکب در بیت فرح مثل شخصی بود که در موضع مسرت و شادی بود و در خانه تحریر بجهة حفظ فرح کواکب از بیت بخاطر فاتر رسید و هو هذا زحو فها فرح کان اوسط امد بیانش ارج لبت هو وسط امد و خانه مقابل فرح هفتم از بیت فرح واقف باشد چه در خانه متقابل از سوالات عشر چنانچه دو برج متقابل ضد یکدیگر ند پس ترح عطارد در ثانی عشر و ترح شمس در ثالث و ترح مشتری در خامس و ترح زحل در سادس و ترح قمر در تاسع و ترح زهره در حادی عشر و ترح مریخ در ثانی عشر و نیز از جمله معتبرات بیت قوت و ضعف کواکب انچنانست که گویند قوت شمس در بیت عاشر است و قوت ماه در بیت رابع و قوت زحل در ثالث و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ در ثالث و قوت زهره در سابع و قوت عطارد در تاسع و خانه مقابل بیت قوت بیت ضعف باشد چون کوکبی در خانه شرف خود باشد و در وبال کوکبی دیگر یکی از انواع خمسه ناظر باشد که او را همین حال باشد یعنی و نیز در خانه شرف خود باشد و در وبال بود از دستوریه گویند این معتبرترین انواع دستوریه است و نزد جبر بصر واضح و لایح است که سفلین را با آفتاب از نوع دستوریه بجنب بحیثیت صورت نبندد و از جمله انواع دیگر یکی آنست که کوکبی در خانه خود بود و در وبال او از بلک نیر جو دو در خانه او باشد از خانهای نیر مانند آنکه مشتری در قوس و آفتاب در اسد یا حمل باشد و هم آنکه کوکب در کمال تشریق و تغریب محو بود و آنکوکب علوی مقد شصت درجه بعد باشد از آفتاب و سفلین را او الخوس عت سیر بود کاترا روابط اعظم گویند و هم آنکه صاحب طالع در عاشر بود و صاحب عاشر در طالع و دستوریه دلیل خیر و سعادت عظیم است و مستولی در جزوی از فلک البروج یعنی منطقة البروج ان در اکثر احوال موضع کوکبی یا سهمی یا مرکزی یکی از سوالات عشر باشد عبارات از کوکبی است که حظ او از جمله حظوظ خمسه که آن بیت و شرف و حد و مثلثه و وجه است در آن جزو بیشتر از حظوظ کواکب دیگر باشد در همان جزو بشرط آنکه آنکوکب ناظر باشد بآن جزو بیکی از نظرات خمسه یا بیکی از دو نوع نظر لیکن در اتصال نظر بر جیت کا نیست و تناظر جز بدیجه نتابد و اهل احکام هر حظی را مرتبه اعتبار کرده اند و انم از اثبات شهادات چهار شهادت گیرند و صاحب شرف را سه و صاحب مثلثه را دو و صاحب مثلثه دو هم را یکی و این بقول

کوشیار است اما ابو ایوب طبری که یکی از علما احکام است میگوید که صاحب بیت را هفت شهادت
و صاحب شرف را شش و صاحب حد را پنج و صاحب مثلثه اولی را چهار و صاحب مثلثه ثانیه را
سه و شریک را دو و صاحب وجه را یکی و هم چنانکه حظوظ مذکوره را مراتب تعیین کرده اند
هم چنین هر یک از حدود و وجوه و دریجان و غیر ذلک را مثل حیز و جلب و هفت بهرونه
بهر و اثنی عشریه و فرح و سایر قوای کواکب که در میان ایشان متعارفست مرتبه تعیین کرده
اند لیکن در مستولی زیاده از حظوظ خمسه مشهوره اعتبار نکنند و مراتب تاثیر قوه
کواکب مانند حظوظ چنانکه مصنف خود در شرح زیج ایراد نموده و تفاصیل آن نیز
تفاصیل مراتب قوای کواکب را از کتب احکام طلب باید کرد و ما اینرا بتفصیل و توضیح
تمام در باب نوزدهم ایراد نمائیم تا رجوع بکتب احکام نباید کرد و چون اتفاق افتد که صاحب
حظی بجرم خود در آن حظ باشد مرتبه او را در این حظ ضعف کنند چه در این حال قوت او
مضاعف گردد و اگر شهادات دو کوکب مساوی باشد هر دو کوکب را مستولی گیرند و اگر
کوکبی در شهادت قریب بکوکب مستولی باشد آن کوکب را شریک مستولی کرده اند مثلا
خواستیم که پنج درجه ثور را مستولی بدانیم کواکب ناظر بجزو زهره و زحل و قمر و مشتری را
یافتیم و شهادت زهره در این جزو بقول ابو ایوب طبری شانزده است زیرا که هم صاحب
بیت است و هم صاحب حد و مثلثه اولی و شهادت قمر چهارده که هم صاحب شرفست و هم صاحب
مثلثه ثانیه و این دو کوکب دیگر را در این جزو از حظوظ خمسه هیچ نصیبی نیست پس
مستولی زهره بود و شریک قمر اما اگر احیانا هیچ یک از ارباب حظوظ ناظر بجزو مفروض
نباشند کوکب قریب الشهاده را مستولی باید گرفت هر چند که در آن جزو ضعیف و نامقبول بود
لیکن بشرط نظر اما اگر کواکب همه از وی ساقط باشند آن جزو را مستولی نبود و اصحاب احکام
آنرا از روی تشبیه بدن بی روح گویند و این طایفه را در طوالع مدار بر کوکب مستولیست

باب هجدهم در شناخت بیوت دوازده گانه و مدلولات کواکب و منسوبات آنها — دوازده گانه بیوت

قبل از این مذکور شد که منطقه البروج را ابتدا از نقطه طالع بدوازده قسم کنند و هر
قسمی را بیتی خوانند و از این بیوت چهار خانه را اوتاد خوانند چنانکه خانه اول را که

هر اینه بر افق شرقی واقع است وتد طالع گویند وخانهٔ هفتم را که بر افق غربی واقعست وتد غارب وخانهٔ دهم را که بر نصف اعلی دایره نصف النهار است وتد السما وخانهٔ چهارم که بر نصف اسفل دایره نصف النهار است وتد الارض اینها را اوتد بجهة ان گویند که مدار احکام بر اینها است چه اقوی بیوت شند لهذا هر یک را بیت اقبال و مید گویند نوا وبیت ثانی وخامس وثامن وحادیعشر را مایل الاوتاد خوانند از جهة میلان هر یک بوتد مجاور خود واز این حیثیت این چهار خانه را در قوت اوسط بیوت خوانند وبیت ثالث وتاسع وسادس وثانیعشر را از ایل الاوتاد خوانند بسبب زوال هر یک از وتد مجاور خود واز این حیثیت این چهار خانه را اضعف بیوت خوانند ولهذا هر یک را بیت ادبار ومبدء زوال گویند ووجه تقدیم ذکر تاسع بر سادس که مصنف جایز داشته معلوم نیست وشاید که بحیثیت نظر او بطالع بوده باشد وبیت سادس وثانی وثامن وثانی عشر ساقطند از طالع زیرا که هیچیک از نظرات خمسه میانه این بیوت وطالع متحقق نشود ووجه تقدیم ذکر سادس بر ثانی اینجا نیز معلوم نیست وباقی بیوت غیر اوتاد اربع که ان ثالث وخامس وتاسع وحادیعشر است ناظرند بطالع چه میانه هر یک از بیت ثالث وحادیعشر ومیانه طالع نظر تسدیس است ومیانه هر یک از این دو خانه دیگر و میانه طالع نظر تثلیث و ظاهر است که بیوت ناظره اقوی اند از بیوت ساقطه بلکه اتفاق اهل احکام بر انست که قوت بیت زایل ناظر زیاده است از زایل ساقط چنانکه قبل از این در شرح فرح کواکب باینمعنی اشاره شده واز افراد هر یک از این انواع هر کدام بتوالی اقربند بطالع در قوت مقدم باشند بر انکه ابعدند الا افراد بیوت ساقطه که بعکس اینمعنی است هر کدام بتوالی ابعدند از طالع در قوت مقدم باشند بر انکه اقربند واز اینکه گفتیم لازم اید که اقوای بیوت طالع باشد پس عاشر پس سابع پس رابع پس حادیعشر پس خامس پس تاسع پس ثالث پس ثانی پس ثامن پس سادس و اضعف جمیع بیوت بیت ثانیعشر است که هم زایل وهم ساقطست از طالع وهم اقرب باو و بعضی بیت سادس و ثانیعشر را فقط بیت ادبار گویند و هر خانه که عدد او فرد باشد انخانه را

مذکر دانند و هرچه عدد او زوج باشد مؤنث و باز از این دوازده خانه را بچهار ربع
منقسم کنند و از اینجمله آن ربع را که میان مرکز عاشر و طالع است و همچنین او را که
میان مرکز رابع و سابع است ربع مقبل و ربع مذکر گویند و آن ربع را که میان طالع
و رابع است و همچنین آنرا که میانهٔ سابع و عاشر است ربع مدبر و ربع مؤنث گویند
و آن نصف که میانهٔ مرکز عاشر و رابع است از طرف شرق نصف صاعد خوانند و آن
نصف دیگر را که میانهٔ مرکز رابع و عاشر است از طرف غرب نصف هابط و چون اتفاق
افتد که برج عاشر بحسب عدد برج یازدهم طالع بود اوتاد آن طالع را اوتاد مایله گویند
چه هر یک در اینحال بسبب مایل خود انتقال نماید و اگر برج عاشر بحسب عدد برج نهم
طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد زایله گویند زیرا که هر یک بیکی از بیوت زایله انتقال
کنند و اگر برج عاشر بعینه برج دهم طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد قائمه خوانند
و قسم ثالث افضل است از قسم اول و قسم اول از ثانی و حد هر خانه پیش از مبدء الخانه باشد
به پنج درجه تا به پنج درجه قبل از مبدء بیت ثانی الخانه پس اگر در حد تقویم کوکبی مثلا پیش از
مبدء الخانه باشد به دو درجه خانه مقدم او را محل آن کوکب ندانند بلکه همان خانه را
محل آن اعتبار کنند هر چند فی الحقیقه در آن خانه نباشد و این اعتبار بسبب آنستکه تا مکث
باشد شمس در شب بسابع و در روز بطالع در آید اینست بیان انواع بیوت اثنی عشریه
اکنون در مدلولات هر یک شروع نموده میفرماید که اما مدلولات بیوت اولا چون طالع
مبدء ظهور وجود اشیاء است و دلیل بقای آن امور که بظهور او ظاهر شده و ایضا طلوع
او دال است بر تکوین هر متکون و مؤثر در آن خصوصا در نوع انسانی که اشرف و اکرم انواع
مکونات است از این سبب گفتند که بیت طالع خانهٔ حیات است و نفس و جسد و ابتدای کارها
و ایضا دلالت کند بر تدبیر مصالح و عزیمت امور و طلب اشیا و کیفیت زندگانی و سعادت
و شقاوت و از اعضا منسوبست بسر و روی و بیت دوم که مایل طالع است دلالت کند بر حالت
ثانی موجود که آن هر آینه کیفیت اسباب بقا است و از آن معیشت خوانند و اقرب آن اسباب
غذا است و اوسط آن ذخایر و اموال و ابعد آن اعوان و انصار از این جهة گفتند که بیت

ثانی

ثانی خانهٔ مال کند و معاون و اعوان و انصار و حوادث مستقبله و ایضاً دلالت کند بر دخل و خرج
و برقوّت بعضی بر اکل و شرب و از اعضا منسوبست بگردن و بیت سیم که زایل طالع است دال
بر حالت ثالثه موجود و آن همانا کیفیت توابع اسباب معیشت است چون نحو تنمیه که
بیت سیم
سبب استمراء غذا است و برادر و خواهر که شریک و معین مالند و دلیل بر این دوام
خصومت ایشانست بسبب جلب اموال از اینجهت گفت که بیت ثالث خانهٔ برادرانست و
سفرهای نزدیک و تحویل از جائی بجائی و ایضاً دلالت کند بر علم اندک و اسرار و از اعضا
بر دست و دوش و وتد چهارم چون در غایت خفا است علامت عواقب امور بود و امری
بیت چهارم
که مادّه موجود باو منتهی شود چون بدو رود و در وضع محل قرار و ثبات است چون مسکن و املاک
از این حیثیت گفت که بیت رابع خانهٔ پدر و املاک و ضیاع و عقار و عواقب امور است
و ایضاً دالست بر دفن اموال و از اعضا منسوبست بسینه و پهلو و معده و پنجم که مایل
بیت پنجم
رابعست همانا دلیل دویم پدر بود که انفس فرزند است و اکل و شرب و هدایا که نتیجهٔ املاک
و ارتفاعست و از اینرو اسطر گفت که بیت خامس خانهٔ فرزندان و رسولان و هدایا و اخبار
و اکل و شربست و ایضاً دالست بر عشقبازی و ملبوسات و شادی و شهرها و صنایع فقها
و از اعضا منسوبست بپشت و دل و ششم که زایل رابع است دلیل باشد بر حالت ثالث
بیت ششم
او از عبید و خدام و ستور که از جملهٔ اسباب مسکن است و بیماری که سبب حصول حیات است
بجهت سقوط از طالع از این علت گفت که بیت سادس خانهٔ خدمتکاران و بندگان و
مرضها و آفتها و دواب صغار است و ایضاً دالست بر کار ریخته و کم شده و تهمت و از اعضا
منسوبست بناف و شکم و هفتم که وتد غاربست همانا ضد طالع بود و نظیر او پس دال باشد
بیت هفتم
بر ازواج و شرکاء و سبب هلاک و فناء و چون اضداد و خصوم از این وجه گفت که بیت سابع
خانهٔ شرکاء و ازواج و عداوتست و ایضاً دالست بر اضداد و خصوم و مقصد مسافران
و گرانی و ارزانی و از اعضا منسوبست بر عورت و زیر ناف و هشتم که مایل سابع است که حاصل
بیت هشتم
دویم از ازواج بود و چون مقابل و ضد ثانیست دلیل بطلان اسباب بقاء و معیشت بود
از این جهت گفت که بیت ثامن خانهٔ خوف و مرگ و میراثها و اموال عوداتست و غم و اندوه است

دلیلست

وایضا دال است بر احوال حضور و اضداد نفقه و فاقه و از اعضا منسوب است بآلات شهوه
و مقعد و رحم و نهم که ثانی بیت الموت است دلالت کند بر حالت ثانی او از حیثیت نقل انتقال
امور اخروی و از حیثیت فرعیت مثل خواب چه نکته النوم اخ الموت مشهور و معروفست
و نیز چون نهم ثالث است و اقوی از اول بود بر علم بیشتر و سفر دور دراز دلالت کند که

بیت نهم

بیت تاسع خانه سفر و دین و علم و زهد و فکر و عقل و خوابست و ایضا دال است بر
وفاداری و تدبیر و کیفیت احوال غایبان و از اعضا منسوب است بفخذین و دهم چون ارفع

بیت دهم

و اعلی و اقوی بیوت است و نظیر بیت الاب نیز بدین سبب گفته اند که بیت عاشر خانه سلطان
و مادر و اشغال و اعمال سلطانیست و ایضا دال است بر صنعت و رفعت و مشهور
و معروف گشتن و از اعضا منسوب است بر کبتین و یازدهم چون ثانی دهم است و اقوی

بیت یازدهم

اسعد بیوت مایله از ین دلالت کند که بیت حادیعشر خانه دوستان و امیدها و سعادتها
است و ایضا دال است بر وزرا و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان ملوک و از اعضا
منسوب است بساقین و دوازدهم چون اضعف و اخس بیوت است و نظیر ششم ازین جا اتفاق

بیت دوازدهم

کرده اند که بیت ثانیعشر خانه اعدا و شقاوت و تهاون و زنان و چهارپایان بزرگست و ایضا دال است
بر گرفتاری و بند و زندان و دین و نکبت و غرامت و امراض مزمن و از اعضا منسوب است
بقدمین اینست تمامی سخن در مدلولات بیوت

منسوبات کواکب

اما منسوبات کواکب

اول چون زحل نحس اکبرست و بطی السیر هم اینها منسوب است باشیا خسیسه و اموریکه متعلق باشد

زحل

بسطوح از اینجهت گفته اند که زحل گویند پیران و دهقانان و ارباب قلاع و خاندانها قدیم
و غلامان سیاه و عجز الشیبان و مردم سفله و خسیس و زاهدان بی علم و از اخلاق مکر
و کینه و حمق و جهل و بخل و تار و ستیزه کاری و کاهلی و مشتری چون سعد اکبرست و بطی

مشتری

السیر دلالت کند بر تانی و ثبات و رفعت و منزلت و اشیا شریفه ازین سبب گفته اند که مشتری
کوکب اشراف است و علما و قضاة و امراء با عدل و نصفت و وزرای جلیل القدر رفیع المنزلة
و اهل مناصب فقها و اغنیا و از اخلاق علم و سخا و علو همت و حیا و خیر و تواضع

مریخ

و صدق و وفا و مریخ چون نحس اصغر است و سریع السیر دلیل بود بر اشیا مخربه و امور

سریعة الفساد باینواسطه گفته که مریخ کوکب لشکریان است و امراء ظالم و اتراک و دزدان و عوانان و سگها
و آتش کاران و بیاغان ست و از اخلاق قهر و مکابره و شجاعت و جسارت و سفاهت و لجاج و دروغ و تهمت
و ایذا مردم و اهانت و زنا و خیانت و شمس چون نیر اعظم و خسرو سیارات و ثوابت و مربی آسمان و قمر و بعض
دال باشد بر سلطنت و امور عظیمه از این حیثیت گفته که شمس کوکب سلاطین است و اصحاب امر و نهی
و اکابر و اهل رای و تدبیر و از اخلاق تکبر و عجب و الفت و کرم و ترفع و بها و بهجت و زهره چون سعد
اصغر است و سریع السیر و مؤنث دال باشد بر انوثت و خنوثت و حسن و جود و فرح و شادی از این رو گفته که
زهره کوکب اهل طربست و زنان و امردان و مخنثان و خادمان و ظرفا و اهل زینت و تجمل و از اخلاق
لهو و طرب و عشق و ظرافت و سخریت و سوگند دروغ و عطارد چون ممتزج است و سریع السیر و تابع کوکب
متصل به دال باشد بر تبع و تلون و زیرکی و از این مناسبت گفته که عطارد کوکب حکماست و منجمان و شعرا و
از کبا و دیوانیان و کاتبان و نقاشان و تجار و اهل بازار و از اخلاق دین و علم و پاکی و نطق و ادب و صنایع
دقیقه و قمر چون اسرع کواکب است دال باشد بر حرکت و انتقال و استحالت و انقلاب و از این جهت گفته
که قمر کوکب سولانست و پیاده روان و ایلچیان و عوام الناس و از اخلاق عفت و جمال و سلیم طبعی و غم
عیشی و بسیار گفتن و حرکت و سخن چینی **باب ششم در معرفت احوال انظار** و آنچه بدان ماند و نوع
کواکب قبل از این مذکور شد که اعتبار انظار کواکب بلا تکرار پنج است از آنجمله چهار که غیر مقارنه است بحسب
موافقت و مخالفت کیفیات و اوضاع اماکن ایشان از بروج حکمی خاص دارند چنانکه گویند که تثلیث و تسدیس
دو نظر مودتند و مسعود زیرا که تحقق هر یک از این دو نظر در دو برج متفق الطبیعه دست دهد خواه که اتفاق
در هر دو کیفیت باشد کما فی التثلیث یا در یک کیفیت کما فی التسدیس و از این جهت گفته که تثلیث اقوی است از
تسدیس لهذا اول را نظر تمام دوستی گویند و ثانی را نظر نیم دوستی و بعضی اقوائیت از این دانند که قوس بعد
ضعف قوس بعد ثانی است و مقابله و تربیع دو نظر عداوتند و منحوس اما مقابله بجهت آنکه در دو برج متقابل
متحقق شود که متضادند چنانکه سبق ذکر یافته اما تربیع بجهت تحقق او در دو برج مختلف الطبیعه بالکیفیتین
او بالکیفیة الواحدة و مقابله اقوی است از تربیع چه قوس بعد مقابله ضعف قوس بعد تربیع است اما اقوی
نظرات مطلقه در تاثیر مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث پس تسدیس چنانکه تجربه بر آن دالست
و هر یک از این نظرات و ابجهت سعادت و نحوست کواکب متناظره تاثیرات یافته اند چنانکه مقرر یا ... گر نظر ...

شمس

زهره

عطارد

قمر

فی نظرات الکواکب

بشعاع
یعنی هرگاه میان دو کوکب اتصال
باشد و هنوز یعنی اتصال نرسیده و کوکب
متصل جرم بکوکبی دیگر رساند برای
برای مجامعت این مجامعت اتصال اول را
باطل کند و اگر چه کوکب متصل کوکب
ثانی اقرب باشد از آنکه کوکب ثالث
و همچنین اگر کوکبی بکوکب دیگر متصل شد
بمجامعت و هنوز این اتصال تمام نشده
متصل شود بشعاع کوکب دیگر یعنی
اتصال نزدیکتر شود و این اتصال
بشعاع اگر چه مقدم است اما این
مجامعت را باطل شود ...

بکواکب سعد محمود التاثیر است و نظر دشمنی با اینها یعنی کواکب نحس در این مرتبه نیست سعد مذموم نیست یعنی
محمود است یا متوسط است میانه حمد و ذم علی الاختلاف و نظر دشمنی بکواکب نحس مذموم التاثیر است و نظر دوستی با اینها
یعنی کواکب نحس در این مرتبه نیست بلکه قلیل الذم است و شاید که در بعضی مواد محمود باشد بنا بر مناسبت و
مقارنه و مجانسه با کواکب سعود و عقده سعد در سعادت بیفزاید و با کواکب نحوس و عقده نحس در نحوست
و از آنچه قبل از این در احوال کواکب مذکور شد معلوم و مفهوم است که مقارنه و تربیع و مقابله با نیرین مذموم مستـ
و تثلیث و تسدیس محمود و همچنین مذکور شده است که عطارد در سعادت و نحوست تابع کوکب متصل به است و نیز
بباید دانست که هر یک از این نظرات که حکم آن مذکور شد اعم است از آنکه میانه دو کوکب باشد یا میانه جزوی
از فلک و کوکبی بعد هذا بر فطرت سلیمه مخفی نماند که چنانکه نظر متنوع بانواع است تناظر نیز بروجی یا مطلعی
بچند نوع منقسم است و هر یک از این انواع که بعد از این بتفصیل موضح گردد تقریبی باشد و تحقیقی تقریبی آن بود که میانه چون
دو کوکب متحقق شود و قریب باین نظری از نظرات مشهوره غیر مقارنه بینهما دست دهد و تحقیقی آنکه وقوع نظر و
تناظر در یک آن باشد پس مقصود بیان این مدعا بر آمده میفرماید که و تناظر بر انواع است از انجمله یک تسدیسی
و آن در بروجی مثل آنکه یک کوکب در اول جوزا باشد و دیگری در آخر سرطان یا یکی در اول قوس باشد و دیگری در
آخر جدی و در مطلعی مثل آنکه یک کوکب در اول حوت باشد و دیگری در آخر حمل یا یکی در اول سنبله باشد و دیگری در آخر میزان
و تناظر تقریبی در این نوع نیز همین نهج باشد لیکن تحقق آن مشروط است بآنکه در غیر اوائل و اواخر این بروج اتفاق افتد و
نوع دیگر از انواع تناظر تربیعی و دیگری استقبالی و آن بقیاس بر تسدیسی معلوم شود یعنی تناظر تربیعی در بروجی مثل
آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی ثور باشد و دیگری در منتصف حقیقی اسد یا یکی در منتصف حقیقی عقرب باشد و دیگری
در منتصف حقیقی دلو بود و در مطلعی مثل آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی دلو و دیگری در منتصف حقیقی ثور یا یکی
در منتصف حقیقی اسد باشد و دیگری در منتصف حقیقی عقرب و تناظر تقریبی در این نوع نیز بهمین نهج است
ولیکن تحقق آن مشروط است بآنکه در نیمه از این برج دست دهد که آن نیمه اقرب باشد بنقطه انقلاب یا اعتدال اقرب
از آن نیمه دیگر نه در منتصف حقیقی و آنچه در نیمه دیگر واقع شود تناظر تثلیثی تقریبی خواهد بود بشرط آنکه در اوائل و اواخر بروج
نباشد و تناظر استقبالی در بروجی مثل آنکه یک کوکب در اول حمل باشد و دیگری در آخر سنبله یا یکی در اول
میزان باشد و دیگری در آخر حوت و در مطلعی مثل آنکه یکی در اول جدی باشد و دیگری در آخر جوزا یا یکی در اول
سرطان بود و دیگری در آخر قوس و تناظر تقریبی در این نوع نیز بهمین نهج باشد الا آنکه حصول آن مشروط است
بآنکه در غیر اوائل و اواخر این بروج دست دهد و حکم انواع تناظر مطلقا در تاثیر حکم انواع نظر است کل النظر

واما

و اما تناظر تثلیثی بعضی گفته اند واقع نیست و منهم شارح سی فصل خواجه نصیر و صاحب اشجار الاثمار و بقیاس تناظر
و بقیاس تناظر تسدیس باید که واقع باشد چه هرگاه قوس تناظر تسدیس از طرفین متزاید شود بر سبیل
تساوی تا بجائی که مضاعف گردد تناظر تثلیثی بحصول رسد اما آن در نوعی مثل آنکه یک کوکب در اول ثور باشد
و دیگری در آخر اسد یا یکی در اول عقرب باشد دیگری در آخر دلو و در مطلع مثل آنکه یک کوکب در اول دلو
باشد دیگری در آخر ثور یا یکی در اول اسد باشد دیگری در آخر عقرب پس ادعاء عدم وقوع تناظر تثلیثی صحیح
نباشد غایتش آنکه موضع کوکبین متناظرین از بروج در این نوع و نوع تربیعی مشترک میشود بخلاف
انواع دیگر که در آنها این اشتراک نیست لیکن این باعث عدم وقوع تناظر تثلیثی نتواند شد مگر آنکه عدم
اشتراک محل کوکبی از بروج در دو نوع از تناظر شرط کرده باشد مخفی نماند که بعضی از اهل این فن چون تناظر
حقیقی اطلاق کنند مراد ایشان تناظر تربیعی باشد لا غیر و علت آنست که موضع کوکب در انواع غیر تربیعی منفصل
مشترک میان دو برج دست میدهد بخلاف نوع تربیعی که نه چنین است پس موضع کوکب متناظر از بروج در غیر
این نوع مشخص و معین نباشد و در احکام نظرات و تناظرات موضع کوکب را دخل تمام است و در بعضی تقاویم
گاه باشد که چون در آن واحد میان دو کوکب نظر و تناظر هر دو واقع شود یعنی تناظر حقیقی اتفاق افتد از برای
اختصار و ترک تکرار در رقم این دو رقم هر دو مرکب کنند چنانکه اتصال جامع نظر تسدیس و تناظر وی چنین
نویسند سطم و مطلع چنین سطع و اتصال جامع نظر تربیع و تناظر وی چنین نویسند عظم و مطلع چنین
عظع و اتصال جامع نظر تثلیث و تناظر وی چنین نویسند ثطع و اتصال جامع نظر مقابله و تناظر وی چنین نویسند لطم
و مطلع چنین لطع و گاه باشد که بجای حرف میم زای منقوط مرقوم سازند که علامت زمانیست و بعد از فراغ بیان نظرات
و تناظرات و تاثیرات سعدی و نحسی هر یک شروع در مدت بدایت و نهایت آن تاثیرات نموده میفرماید که کوکب متوجه نظر
یا تناظر کوکبی دیگر یا متوجه مجاسد یکی از عقدتین قمر باشد هرگاه پیش از رسیدن بحقیقت آن نظر یا تناظر یا مجاسد
بچند درجه سعادت و نحوست آن نظر یا تناظر یا مجاسد اکتساب میکند و بعد از تمامی اتصال چون منصرف شود تا چند درجه بعد
از انصراف آن سعادت یا نحوست ملاقی باشد و این مقولات بتجربه و امتحان است و آن درجات را انوار و اجرام گویند
جمع جرم که اینجا بمعنی اکتساب است و جرم هر یک از علویین در هر طرف یعنی طرف خلف و قدام نه درجه است و از آن مریخ
بعضی گفته اند هشت درجه و بعضی گفته اند نه درجه و معتمد بقول اولست و از آن شمس پانزده درجه و از آن هر یک از سفلیین
هفت درجه و از آن قمر و هر یک از عقدتین دوازده درجه و یکی از فضلا این مقادیر را بجهت حفظ با شوخیه در سلک نظم کشید
و هو هذا
بدان اجرام سیارات بترتیب   لطیطخ سیه هزدد یب   تامل فیه یظهر لک   و چون کوکب

قریب بحد نظر با تناظر کوکبی بیکدیگر با نجا شد عقده قمر رسد و بعد میان او و منظور الیه یعنی موضع
که عین نظر و شعاع او بود در آن موضع محقق شود بقدر نصف مجموع جرمین هر دو باشد آنرا
متصل گویند باین معنی که اینجا آغاز اتصال ایشان بود و چون بعد بینهما بقدر نصف جرم
اقل الجرمین من المتصلین شود آنرا اقوی الاتصال گویند باین معنی که اینجا آغاز قوت اتصال
بود و چون بعد بینهما تمام مرتفع شود آنرا تام الاتصال گویند باین معنی که اینجا غایت
قوت اتصال بود مثلاً هر گاه قمر بعد از مقارنه متوجه تسدیس شمس شود و چون بعد
بینهما بچهل و شش درجه و نیم رسد یعنی قمر که ناظر است سیزده درجه و نیم که نصف مجموع
جرمین است بموضع تسدیس ماند آغاز اتصال ایشان بود و چون به پنجاه و چهار درجه رسد
یعنی شش درجه که نصف جرم اقل الجرمین است بموضع تسدیس ماند آغاز قوت اتصال ایشان
بود و چون بشصت درجه رسد که حد تسدیس است غایت قوت اتصال بود و آنچه گفتیم
در باقی نظرات و سایر کواکب قیاس بر آن توان کرد پس حاجت بتکثیر امثله نباشد و بعضی
گویند چون بعد میان ناظر و منظور الیه بقدر مجموع جرم هر دو شود آغاز اتصال بود چه
در این وقت نور ایشان بیکدیگر رسیده باشد و چون بقدر نصف جرمین شود آغاز قوت
اتصال بود چه در این هنگام نور هر یک بمرکز اندیگر واصل شده باشد لیکن معتبر و معتمد به
قول اول است و لهذا مصنف آنرا اختیار نموده و چون از آن درگذرد یعنی چون کوکب ناظر
بعد از تمامی اتصال از منظور الیه درگذرد و منصرف شود و چون بعد بقدر نصف جرم اقل
الجرمین شود آغاز قوت انصراف بود و آنرا اهرا ینه قوی الانصراف خوانند و چون بعد بقدر نصف
مجموع جرمین شود غایت قوت انصراف بود و آنرا اهرا ینه قوی الانصراف خوانند و چون بعد
بقدر نصف مجموع جرمین شود غایت قوت انصراف بود و آنرا تام الانصراف گویند
و چون کوکبی از برجی انتقال کند و در حال انتقال متصل بکوکبی دیگر نباشد پس اگر بعد از انتقال
متصل بکوکبی دیگر شود تا در آن برج باشد آنرا وحشی السیر گویند چه در اینحال کوکب
مثل شخصی باشد که بشهری درآید و هیچکس او را نشناسد لاجرم وحشت بر طبیعتش غالب گردد
و این موضع دلیل بود بر فرو ماندن از کارها و نقصان اموال و پیش آمدن مهمات بی نفع و کم

چنانچه

چنانچه کوکب متصل شود بعد از آن انفصال بلا اتصال هم در آن برج بکوکبی از ابعد الاتصال
گویند و اگر بعد از آن اتصال بکوکبی دیگر متصل نشود تا در آن برج بود آنرا خالی السیر
گویند بعید الاتصال و این احوال بیشتر اوقات ماه را اتفاق افتد و بدترین حالی که او را
در این احوال است ماه را وحشت سیر دست دهد آنستکه در برج قوس باشد زیرا که اضعف
بروج غریبه است مر او را بسبب آنکه برج قوس واسطه است میان هبوط و وبال او و چون کوکبی
محظوظ بیکی از حظوظ خمسه متصل گردد بکوکبی دیگر قوت خود او را دهد و این را دفع قوت
گویند و اگر هر یک در اینحال محظوظ باشند دفع قوتین گویند اگر کوکبی از موضع حظ کوکبی
دیگر با او متصل گردد طبیعت خود او را دهد و این را دفع طبیعت خوانند و اگر در اینجا هر یک
در حظ آن دیگری باشد دفع طبیعتین خوانند و این دو وضع دلیل بود بر محبت و مودت
و اتمام کارها بلا جد و جهد و اگر کوکبی از وبال و هبوط کوکبی دیگر با او متصل شود آنرا
انکار گویند و اگر هر یک در وبال و هبوط دیگری باشد انکار از طرفین باشد و این دال
باشد بر ضد آنچه در دفع طبیعت مذکور شد و چون کوکبی منصرف شود از کوکبی دیگر و هنوز
آن انصراف تمام نشده متصل بکوکب ثالث شود این اتصال بمنزله اتصال کوکب ثالث

نقل نور

هر چند بحسب ظاهر متصل نشود و این وضع را نقل نور گویند و این دلیل بود بر توسط کارها
و رسالت میان مردم و هم چنین اگر دو کوکب بکوکب ثالث متصل شوند این اتصال بمنزله
اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثانی و او را جمع نور گویند و شاید که زیاده از دو کوکب

جمع نور

باشد و اکثر اوقات این جمعیت بر سر زحل شود و اگر کوکبی در حال رجعت یا احتراق یا
در حین وبال و هبوط بود و کوکبی دیگر با او متصل شود متصل به او را از غایت عجز
و ضعف رد کند و آنرا رد نور گویند و شاید که از ضعفها بیکبار کوکبی را دست دهد
مثل رجوع عطارد در منتصف حوت و این وضع دلالت کند بر فساد کارها و تعویق در
امور و چون سیر کوکب در برجی باشد چنانکه سبک رو ایشان در برج اول بود و میان
رود در میان آن برج و گران رود در آخر برج چون سبک رو خواهد که بگران رو
متصل شود میان رو او را منع کرده اول خود متصل شود این را منع نور خوانند و گویند

در این حال قوت مانع باشد و ضعف ممنوع و اگر سبک رو در آخر برج باشد و گران رو
در میان برج و میان رود در اول برج میان رو خواهد که بگران رو متصل شود پیش از آن
سبکرو راجع گردد و بگران رو متصل گردد و از آن در گذشته رو بمیان پیوندد و اتصال
کوکب میانه رو را از گران رو باطل کند آنرا اعراض گویند و این دلیل باطل شدن کارها و تدبیرها
باشد و اگر سبکرو در اول برجی باشد و میان رو در میان آن برج و گران رو در آخر آن
برج سبکرو خواهد که بمیانه رو رسد در اینحال میان رو بگران رو متصل شود و از او در گذرد
هر آینه گران رو قطع نور سبکرو از میان رو کرده باشد یا آنکه سبکرو در میان برجی باشد
و گران رو در آخر برج و میان روی در اول برج دویم راجع چون سبکرو خواهد که بگران رو
پیوندد و میان رو راجع با نگذشته متصل بگران رو شود و قطع نور سبکرو از گران رو کند
این دو حال را قطع نور گویند و این دلیل قطع امید است و چون کوکبی در وبال و یا هبوط یا در حد
نحس باشد و متصل گردد بکوکبی محظوظ قوی حال که از دوستان او بود چنان باشد که کوکب
محظوظ باو انعامی کرده باشد اینحال را نعمت گویند و اگر آن کوکب قوی ضعیف شود و کوکب
ضعیف قوی و باز بایکدیگر متصل گردند این امکافات نعمت گویند و این هر دو دلیل نجات است
از بلا چون کوکبی و اتصال کوکبی بکر منحصر بود بجرم با بشعاع یا کوکبی در برج دویم او بود
و دیگری در دوازدهم از احصا گویند اما قوای کواکب بر سه نوع است اول ذاتیست و آن است
که کوکبی را حظی باشد از حظوظ خود که بتغییر طوالع و ازمان متغیر نشود مثل بیت و شرف و
حد و مثلثه و امثال آن که عنقریب مفصل و مبین گردد و هم چنین از قوای ذاتیست بودن
کوکب در نطاق چهارم که از اصعود در افلاک را استعلاء گویند و سریع السیر و مستقیم
الحرکة و شمالی العرض بتخصیص که صاعد بود و دیگر چیزها که در این زودی بتحریر در آید
و بودن کوکب در قوای ذاتی دلیل سعادتهای ذاتی بود چون عقل و فهم و ادراک و
کیاست و فراست و مانند آن و نوع دویم عرضی است و آن آنستکه تغییر آن مبنی بر
تغییر طوالع اوقات باشد مثل آنکه کوکبی در اوتاد باشد یا در مایل الاوتاد و یا
آنکه ناظر باشد بطالع یا در حیز باشد یا در فرح خود یا غیر اینها که عنقریب موضح

وشروع کردن و بودن کوکب در اتصال بدین وضع دلیل سعادتهای عرضی بود مثل جاه و
مال و عزت و حشمت و مانند آن و نوع سیم سعادت است و آن آنستکه کوکب بنظر دوستی
بکوکب سعد ناظر باشد یا آنکه در برجی باشد که دو کوکب مسعود دارا است بقوت ذاتی
و عرضی محیط باشد بآن کوکب هم در آن برج یا آنکه یکی در دوم آن برج باشد و دیگری
در دوازدهم و این دو وضع هر اینه از اقسام حصار باشد پس آن کوکب را در این حال
محصور یا مضغوط بین السعدین گویند و مخفی نماند که هم چنانکه قوتهای کواکب
سه نوع است ضعفها نیز سه نوع است ذاتی و عرضی و نحوستی و تمثیل هر یک عکس آن
که در انواع قوای مذکور شد کل لنظیره بعد هذا بباید دانستکه قوت و ضعف کواکب
از آنچه اکابر این فن وضع حصر فرموده اند صد و هفتاد و چهار وجه است نود عدد قوتها
و هشتاد و چهار عدد ضعفها و تفصیل هر یک در کتاب لطایف الکلام و دلیل المنجمین با
احسن وجوه نموده اند پس ما آنها را بعبارتی مختصر و اشارتی موضح باین کتاب نقل نمائیم تا
طالبان این فن را تذکره و دستوری باشد والله الموفق والمعین پوشیده نماند که قوت و ضعف
کواکب را بحسب تأثیر سه قسم کرده اند عظیم اثر و میانه اثر و حقیر اثر و باز هر یک از این اقسام را در سه
مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی و ترکیب ثنائیه عقلیه میان این اقسام هر اینه نه باشد پس
شهادت و مراتب این اصناف از قوت و ضعف از یکی بود تا نه یعنی آنچه حقیر اثر ادنی مراتب باشد او را
یک مرتبه بهره بود یعنی یک شهادت و هم چنین در تزاید یک یک بالا میرود تا منتهی شود بآنچه عظیم اثر اعلی
مراتب باشد و او را هر اینه نه شهادت باشد اما اقسام قوتها قسم اول سی و یک است از آنجمله پنج عظیم
الاثر اعلی مراتب آنانه درجه شرفست مع ابتزاز یعنی بودن کوکب در اقوی بیوت از بیوتات
اثنی عشریه چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس خاصه که بیشتری از
کواکب و ناظر باشند و کمال ابتزاز آنگاه باشد که با وجود اتصال در حظی از حظوظ ذاتیه خود
باشد دوم از رجعت و احتراق و بعضی با وجود ضعف و بال و هبوط چون کوکب در یکی از بیوت
بود مستنیر گیرند اما این ضعیف است چه هیچ عرضی با ذاتی معارضه نتواند سیم تصمیم یعنی
دوری کواکب از آفتاب بمقدار شانزده دقیقه و بعضی هفده گرفته اند و تصمیم عطارد از هم



جرم ثابته بعضی گویند که درجه
هر کوکبی مثل درجه بحران ثابته شود و
درجه بحران جزوی بود از مدار عرض
که جزو کوکب دروی باشد منه ۱۲

سرعت سیر
یعنی حرکه شبانه روزی
او زائد بر حرکه شبانه
روزی وسط او منه

و بعض قبیل دو ربع مذکر
دو ربع باشد که یکی از عاشر تا طالع
دیگر از سابع تا رابع و ربع مذکر
بعکس این باشد منه ره ۱۲

قویتر بود زیرا که کسب جوهر آفتاب کند ولهذا او را در اینحال آفتاب ثانی خوانند و تصمیم
دلیل عزت و جاه و عظمت باشد ۵ جرم ثابته سعد یعنی درجه هر کوکبی از سیارات مثل درجه
هر کوکبی از سعود ثابت شود و بهر یکی از این اصناف در این مرتبه نه باشد و شش عظیم
اثر او وسط مراتب ۱ برج شرف ۲ استقامت سیر ۳ اعتلا یعنی فلك ان کوکب از فلك
افتاب اعلا باشد ۴ دستوریه ۵ جلب ۶ طریقه نیره یعنی بودن کوکب در مابین درجه شرف
شرف
افتاب و قمر و بهره هر یکی از این اصناف در اینمرتبه هشت باشد و بیست عظیم اثر ادنی
مراتب ۱ تشریق علویه او تغریب سفلیه ۲ بیت اقبال ۳ درجه طالع ۴ درجه عاشر ۵ عدد
عرض ۶ ذروه اوج ۷ ذروه تدویر و سطی ۸ خیر ۹ دفع قوت ۱۰ دفع طبیعت ۱۱ قبول
در مکان یعنی بودن کوکب در خطوط خویش قوی الحال ۱۲ ذو الهیمنان یعنی بودن
کوکب در عاشر و مطرح شعاع هر دو تربیع او فوق الارض ۱۳ احمر در قران یعنی ان کوکب
که در قران کوکب دیگر مستعلی باشد یعنی بعد او از مرکز عالم اکثر باشد از ان دیگری هم او را
و این اکثریت بحسب اجزای نصف قطر حامل و تدویر هر کدام است نه فی نفس الامر ۱۴ امتزاج سعود
۱۵ حد ۱۶ امکان سهم السعاده ۱۷ ظهور یعنی تحت الشعاع نباشد ۱۸ اجمع نور ۱۹ انقل نور
۲۰ استیلای بر جزو مقدم و بهره هر یکی از این اصناف در اینمرتبه هفت باشد اما اصناف قوتهای
قسم دوم چهل و چهار است ۹ بانها اعلی مراتب ۱ اقامت بجهه استقامت ۲ سرعت سیر ۳ جد
سعد ۴ مثلثه اولی ۵ صعود در فلك اوج ۶ صعود در فلك تدویر ۷ صعود در شمالی یعنی
در شمال معدل النهار بود و مع هذا غایت ارتفاع او در و در بروج متزاید باید ۸ بودن کوکب
فوق الارض ۹ بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مونث در برج مونث ۱۰ بری از نحوس و بهره
هر یکی از این اصناف در این مرتبه شش باشد و پانزده میانه اثر او وسط مراتب ۱ استعلا
یعنی بودن کوکب در یازدهم و یازدهم دیگری ۲ ربع مقبل ۳ عرض شمالی ۴ زیادة نور ۵ زیادت
قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق دوم و سیم باشد اما زیادت نور در قمر وقتی بود
که از تربیع اول که او را با آفتاب افتد در گذشته و بدوم نرسیده ۶ زیادت سیر ۷ زیادت
عدد ۸ زیادت حساب و این هر دو در متحیره وقتی بود که کوکب هابط بود از تدویر اما

[illegible] بعض ... عرض ... [illegible]
منه ره ۱۲

زیادت حساب دیگر وقتی که صاعد باشد ۹ درجه سعادت افزای آمثلثه اولی سعد اگر
ربع مذکر مذکر را و ربع مونث مونث را ۱۲ درجه ۱۳ آنکه ضرع امثلثه ثانیه ۵ کردار آن بر
ذهره هر یکی در این اصناف درانیمه سیزده پنج است و هفت منها ثانی در مراتب کبیت ۲ بلند
فرخ ۳ بلبت قوت ۴ بکیت مذکر مذکر را و بیت مونث مونث را ثلث سعد ۶ مثلث ثاری
سعد ۷ نصرت یعنی قوت صاحب بیت چه خداوند هر خانه ناصر کوکب حال در آنخانه
باشد و دلیل اعانت آن ۸ اغاثت یعنی هر کوکب که در خانه خود صاحب شرف آنخانه را
یابد او را اغاثت کند چنانکه مریخ آفتاب را در حمل و در این باب نظر شرط نیست ۹
استقامت یعنی هر کوکب که در برج شرف خود بود هر اینه از کوکبی که صاحب بیت آن
برجست استغاثت خواهد اما در این باب نظر شرطست ۱۰ نعمت ۱۱ مکافات نعمت
۱۲ حصه میثاد و سعد ۱۳ بودن کوکب نهاری روز تحت الشعاع و لیلی بشب و این قوت
خاص آفتابست ۱۴ تیامن از آفتاب یعنی در نصف لیلی باشد از فلک ۱۵ در بیجان
و هفت بهر و بهره هر یکی از این اصناف در این نسبت چهار است اما اصناف قوت که اقسام
پانزده است پنج حصه از اعلی مراتب اوج سعد ۲ نیر بهر سعد ۳ اثنی عشریه سعد ۴
درجه نیره ۵ درجه مظلمه زحل را افضل بجهت مناسبت و بهره هر یکی از این اصناف
در این نسبت باشد و هفت حصه از اوسط مراتب ۱ در بیجان سعد ۲ ادرجا سعد
۳ هفت بهر سعد ۴ درجه مذکر مذکر را و درجه مونث مونث را ۵ نصف صاعد از طالع
۶ برج موافق مزاج ۷ برج موافق خوی و این هر دو از منسوبات بروج و کواکب
که در باب سابق مبین شده استنباط توان نمود و بهره هر یکی از این اصناف
در این نسبت دو باشد و پنج حصه از ادنی مراتب ۱ نیم بهر و این خاص است بستر ین
و در دیگر کواکب چنان باشد که برونند در نیم بهر آفتاب باشد و نشیند در نیم بهر ۲
۲ برج شمالی ۳ برج دوست و ما بجهت معرفت دوستی و دشمنی کواکب جدولی
وضع کردیم تا استیجا این فن را مفید باشد و جدول اینست که در پشت
صفحه نموده میشود ۴ برج مستقیم الطلوع ۵ ولایت و این خاص است بستر ین

الکواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
دوستها	مشح ل	سعه	٥ ه	یاسعل	مه سعه	له	سعه ٥
دشمنها	ل ٥	ل	سعل	٥ ه	ه	ح سعه	ل
میانه‌حال	ه	مه ٥ح	مه ح	ل	ل ٥	مه	لمه ح

چنانکه در روز ولایت آفتابرا بود و در شب ماه را و بهره هر یك از این اصناف
در اینمرتبه یکی باشد اما اصناف ضعفها قسم اوّل سی و پنج است الجمله هفت عظیم اثر اعلی
مراتب ۱ وبال ۲ درجه هبوط ۳ احتراق و حدّ آن از هر طرف شش درجه بود ۴ کسوف
آفتابرا ۵ خسوف ماه را ۶ کسوف کواکب یعنی مستور شدن ۷ جرم ثابته بخسه (؟)
شرح کرد در ثابته سعد گفتیم و بهره هر یکی از این اصناف در اینمرتبه نه باشد و شش عظیم
اثر اوسط مراتب ۱ برج هبوط دوّیم رجعت ۳ تحت الشعاع ۴ طریقه محترقه یعنی بودن
کوکب در میان درجه هبوط آفتاب ۵ هبوط قمر ۶ انحطاط فلك یعنی فلك کوکب از فلك
آفتاب منحط باشد ۷ جز و مقدم و دو تربیع او و بهره هر یك از این اصناف در اینمرتبه
هشت باشد و بیست و دو عظیم اثر ادنی مراتب ۱ تغریب علوی را ۲ و تشریق سفلی را ۲
دوری از منطقه ۳ استقبال فلك یعنی درجه هفتم از طالع ۴ در جه رابع ۵ بیت ثامن
۶ نقطه حضیض اوج ۷ نقطه حضیض تدویر ۸ ذوالیسارین یعنی بودن کوکب در رابع و
مطرح شعاع تربیعی او تحت الارض ۹ انکار ۱۰ بیتا دیار ۱۱ ممر نحسین مردود قران ۱۲
ممازجت نحوس بنظر عداوت ۱۳ قطع نور ۱۴ منع نور ۱۵ انتکاث ۱۶ اعراض ۱۷
عقده جوزهر رد اخاص ۱۸ نحوست آفتاب بطلوع نحسین قبل از او و نحوست ماه
بطلوع نحسین بعد از او ۱۹ احد النحسین ۲۰ ضرر یعنی ضرر زحل بمشتری و ضرر مشتری بعطارد
و ضرر آفتاب و عطارد بزهره و زهره را ضرر نیست و ضرر قمر و مریخ بیکدیگر و این
مشروطست بانکه ضار در بیت کوکب مضرور باشد و بر عکس مثل زحل در حوت یا

مشتری در زدلو ۲ در رجه ثابته بخش ۲۲ درجه سهم قاطع وآن سهمی بود که از درجه مریخ
وزحل ودرجه طالع گیرند وبهره هریک از این اصناف در اینمرتبه هفت باشد اما اصناف
ضعفها قسم دویم سی ویکست میانه از اعلی مراتب ۱ اقامت بجهت رجعت ۲ بطوء السیر
۳ هبوط در فلک اوج ۴ هبوط در فلک تدویر ۵ هبوط در جنوب یعنی در جنوب معدل
النهار بود ومع هذا روز بروز غایت ارتفاع او متناقص بوده بودن کوکب تحت الارض
۷ برج مذکر مؤنث او برج مؤنث مذکر را ۸ مثلثه اولی نحس ۹ غریب در مکان یعنی در آن
برج او را هیچ حظی نباشد از قوت وضعف مثل آفتاب در سنبله وبهره هریک از این
اصناف در اینمرتبه شش باشد وسیزده میانه از اوسط مراتب آ ربع مدبر ۲ عرض
جنوبی ۳ نقصان نور ۴ نقصان قدر واین هر دو در وقتی باشد که کوکب در نطاق اول
وچهارم باشد اما نقصان نور در قمر وقتی بود که میان ربع دویم واول شمس باشد ۵
نقصان عدد ۶ نقصان حساب واین هر دو وقتی بود که کوکب صاعد باشد از تدویر اما نقصان
حساب در قمر وقتی بود که هابط بود ۷ نقصان سیر ۸ درجه بئر ۹ مثلثه ثانیه نحس ۱۰ ربع
مذکر مؤنث او ربع مؤنث مذکر را ۱۱ اختلاف محل ۱۲ وحشت سیر ۱۳ اختلاف سیر وبهره هریک
از این اصناف در اینمرتبه پنج است وده میانه از ادنی مراتب آ بیت زایل غیر ساقط ۲ بیت
ترح ۳ بیت ضعف ۴ بیت مذکر مؤنث او بیت مؤنث مذکر را ۵ بیت حزن ۶ ضعف
خداوند خانه ۷ منا کرت یعنی بودن کوکب نهاری در خانه کوکب لیلی وعکس ۸ حصنا
میانه دو نحس ۹ عقده جوزهر محترق ۱۰ میناسر بودن از آفتاب یعنی در نیمه دوری
از فلک وبهره هریکی از این اصناف در اینمرتبه چهار است اما ضعفها قسم سیم
هفده است پنج حقیر از اعلی مراتب آ وجه ۲ نحس نهر ۳ نحس ۴ اثنی عشریه نحس ۵ درجه
مظلمه ۵ درجه بئر ۶ زحل را هفت وبهره هریکی از این اصناف در اینمرتبه سه است ونه حقیر
از اوسط مراتب آ در یجان نحس ۲ ادرجان نحس ۳ هفته نحس ۴ درجه تتمه ۵
درجه مؤنث مذکر او درجه مذکر مؤنث را بودن نیز در درجات دال علی العمی ۷
بودن کوکب در نصف هابط از طالع ۸ برج مخالف مزاج ۹ برج مخالف جوهر

هر یک از این اصناف در این مرتبه دو باشد و سه حیّز الاثر ادنی مراتب ۱ برج جنوبی ۲ برج
دشمنی ۳ برج معوج الطلوع و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه یکی باشد این است
تمامی سخن در قوة و ضعف کواکب و مراتب آن و اهل احکام گویند که همچنانکه هیچ سخنی
نبود در هیچ وقتی که قوت و ضعف او با هم آمیخته نبود هم چنین هیچ کوکبی نباشد
در هیچ موضعی که قوت او ممزوج نباشد بضعفی و ضعفش بقوتی پس چون خواهند
که متوجه احکام نجومی شوند شرط آنستکه اول ضعف و قوت کواکب بتمام ضبط کنند و بعد
از آن بهرهای قوت و ضعف را با یکدیگر مقابله کرده از آن میان مزاجی خاص استنباط
و استخراج نمایند تا بحسب آن مقدار قوت و ضعف کواکب معلوم شود و حکمی که از آن
کنند مستحکم و معتمد علیه باشد و الله خیر الموفقین و احکم الحاکمین [illegible]

در معرفت اصولی که در اختیارات بکار آید بر فطرت سلیم مخفی نماند که آنچه
دانستن آن در اصول اختیارات از واجباتست پنج است اول معرفت حد اختیار
دویم معرفت فائدهٔ اختیارات سیم معرفت اشغالی که مستحق اختیارات باشد
باشد یا نباشد چهارم ضروریات اختیار از اوضاع فلکی و آن دو قسم بود یکی آنکه
در وسعت وقت ضروری باشد و دیگری آنکه در ضیق وقت ضروری باشد پنجم
محذورات اختیار از اوضاع علوی اما حد اختیار هر یک از اکابر اختیار را بنوعی
تعریف کرده اند کوشیار در مجمل الاصول چنین آورده که الاختیار سعادة الوقت المختار
و ملائمة للغرض المطلوب و ممازجة لصاحب الطالع امتزاجاً محموداً و حضرت امام المدققین
فخر الملة و الدین رازی در اختیارات علائیه بر این اعتراضات کرده و بچند وجه آن را
مردود ساخته و خود چنین تعریف کرده که اختیار عبارتست از گزیدن وقتی که بهتر
وقتها باشد که یافته شود از آن وقتها که موافق مقصود بود در آن مدت که آن وقت در
وی طلب کنند و مصنف در حواشی شرح بیست باب اسطرلاب آورده که تعریف امام منقوض
است بآنکه در مدت مفروضه ممکنست که دو وقت یافته شود که مناسب ایشان بمقصود
علی السویه باشد و خود چنین تعریف کرده که اختیار تعیین وقتی است که بهترین آن وقتها

بناشد

بنا باشد بزعم منجم از اوقاتی که مناسب امر مقصود بود در ان مدت که شروع در ان امر مطلوب
بود اما فائده اختیار مبنی بر مقدمه ایست که بطلمیوس که پیشوای اهل این صناعاتست
در ثمرة الفلک در کلمه هشتم ایراد فرموده و افضل الحکماء والمهندسین المحقق الطوسی
علیه الرحمة در شرح اینکلمه فرموده که هر طالع که همه دلائل او مسعود و قوی بود انکس
را که صاحب اینطالع بود نظیری نبود در همه سعادات و خیرات حظی بزرگ بود و در شقاوت
و شر بی نظیر بود و این هر دو یا غیر موجود باشد یا نادر الوجود پس اکثر طوالع را دلائل
از هر دو صنف باشد بعد از تکافی دلائل خیر و شر هر کدام که بر ان قرار گیرد ان اقوام
ان دلائل خوانند و چون اختیاری کنند جهت شخصی که انکس را طالع اصلی باشد و
طالع تحویل یا دلائل خاصه در ایامی که اختیار در ان ایام کنند و هر یک را قوامی
باشد پس اگر هر دو قوام در طرف سعادت متساوی باشد و سعادت اختیار با ان
ضم شود انتفاع ان شخص بان اختیار در غایت کمال بود و اگر در طرف سعادت
متفاوت باشد و سعادت اختیار از قدر تفاوت میان هر دو زیاده هم چنان باشد
که اول اما اگر در طرف سعادت متفاوت باشد و سعادت اختیار مساوی قدر تفاوت
بود ان اختیار اثری زیاده و سعادتی محسوس نشود و هم چنین اگر کمتر از ان بود
اگرچه استعمال اختیار در ان هر دو صورت موجب بطوء باشد چه وجود ان اختیار
از فائده فی نفس الامر خالی نباشد و بر اینقیاس باید کرد انجا که یک قوام در دیگر طرف
یا در دو طرف نحوست باشد انتهی کلامه پس بنابر انچه محقق فرموده مشکل میشود با انکه
شخصی در نحوست وقت مشغول کاری شود و اثر سعادت یابد یا در سعادت وقت بهمچو
اشتغال نماید و اثر نحوست یابد یا اثر اختیار رو اصلا ندهد و شخص مشتغل در امر واحد
متساوی نبود و هم چنین وارد نیاید سخن کسی که گوید که اگر دلائل اصلی و تحویلی شخصی
منحوس است سعادت اختیار دافع بیحاصل باشد و اگر دلائل اصلی و تحویلی شخصی
مسعود است اختیار تحصیل حاصل اما معرفت اشغالی که مستحق اختیار باشد
اینست که بیفرماید که هر شغلی که هر روز یا هر هفته چند بار محتاج الیه باشد

بصلاح



این نسخه چندان غلط ندارد صحیح

[illegible]	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
[illegible]	حضیض	خانه	شرف	وبال	غریب	هبوط
غریب	غریب	وبال	محطوط	خانه	حضیض	شرف
[illegible]	وبال	غریب	غریب	اوج	خانه	مثلثه
[illegible]	شرف	هبوط	اوج	مثلثه	حضیض	خانه
[illegible]	مثلثه	اوج	خانه	غریب	غریب	غریب
[illegible]	وبال	غریب	غریب	هبوط	خانه	غریب
[illegible]	غریب	وبال	هبوط	خانه	محطوط	محطوط
[illegible]	مثلثه	خانه	غریب	وبال	اوج	هبوط
[illegible]	خانه	محطوط	غریب	حضیض	وبال	غریب
[illegible]	هبوط	شرف	حضیض	غریب	غریب	وبال
[illegible]	غریب	حضیض	وبال	غریب	مثلثه	غریب
غریب	خانه	مثلثه	محطوط	شرف	وبال	مثلثه

دران شغل حاجت باختیار نباشد زیرا که هرچه محتاج الیه هر روز یا هر شب باشد
عادت بران جاری شود و امور عادتی قایم مقام امور طبیعی باشد کما یقال العادة
طبیعة ثانیة للانسان و ظاهر است که در امور طبیعی اختیار را مدخل نیست اما در
اشتغال دیگر که هر اینه مستحق و محتاج اختیار است وقت اختیار باید کرد که تنفی
و بیت قمر و صاحب بیت قمر و کوکبی که شغل مفروض منسوب باو باشد مثل انکه زراعت
منسوب بزحل است و دعوی شرعیه منسوب بمشتری و علی هذا و طالع وقت اختیار
و صاحب طالع و خانهٔ منسوب الیه شغل مثل انکه خانه نهم منسوب الیه سفر است و خانه
چهارم منسوب الیه زراعت و علی هذا و صاحب این خانه اینها همه یا بیشتری صالح الحال
باشند ضروریات اختیار در وسعت کرد در مقدمه موعود بود همین هشت چیز است
و بعضی هفت گفته اند موافق آنچه امام در اختیارات علائیه آورده و محقق طوسی
در رساله نظم کشیده و هو هذا اختیار هرچه داری هشت چیز او بجا تا بود کار
تو نیکو و بر همی دان مفروض حال مسعود باشد حال برج و صاحبش حال طالع
صاحبش بیت الغرض صاحب غرض و رعایت حال قمر و متعلقات او در این امر دون
دیگر کواکب بنابر انست که قمر اقرب است با رض از باقی اجرام پس تاثیر او در عالم سفلی
اظهر باشد و ایضا اسرع سایر سیارات است پس نسبت او بتغیرات عالم عناصر اکثر باشد
و نیز قمر از غایت سرعت انوار کواکب یکدیگر را ممزوج کرده اند و ان امتزاج سبب حدوث
حوادث کرده کما قال بقراط ان القمر هو المتوسط بین الاجرام السماویة و الارضیة و
هو المؤدی من الاجرام العلویة الی الاجرام السفلیة اما رعایت طالع وقت و صاحب او بنا
بر انست که طالع را دلیل تن گفته اند و صاحب طالع را دلیل نفس و رعایت نفس و حفظ
بدن عقلا و سمعا از واجبات است اما رعایت کوکب و برج منسوب الیه شغل لایح و
ظاهر است و محتاج ببیان برهان نیست و چون این هشت چیز که صلاح حال ایشان در
اختیارات واجبی لازم است بعضی کواکبند و بعضی بروج صلاح حال هر یک از این دو

نوع غیر صلاح آن دیگر است پس بنا بر هر یک جدا جدا در آمده میفرماید که صلاح حال
بیوت آنست که از جرم یا شعاع نحسین خالی باشد و سعدین بجرم یا بشعاع ناظر باشند
با ایشان و صلاح حال کواکب آنست که مسعود باشد بنظر سعود و مع هذا بقوای دیگر
که هر اینه قوای ذاتی و عرضی است همه یا بعضی آراسته باشد و فساد حال بیوت و کواکب
بقیاس بر آنچه مذکور شد معلوم شود پس فساد حال بیوت آنست که از جرم یا شعاع سعدین
خالی باشند و نحسین بجرم یا بنظر عداوت ناظر باشند با ایشان و فساد حال کواکب آنست که
منحوس باشد بجرم یا بنظر عداوت نحوس و مع هذا بضعفهای دیگر همه یا بعضی مبتلا باشد
و اگر صاحب بیت قمر در وقت اختیار منحوس باشد یا بتغییری که منحوس باشد از اوتاد
زایل بود صلاح قمر فایده نرساند زیرا که قمر دلیل ابتدا بود و خداوند بیت قمر دلیل عاقبت
و ظاهر است که حسن عمل بحسن خاتمه است و جمعی گویند که چون خانه غرض و خداوند
منحوس بود صلاحیت سایره بلا فایده نرسانند و بعضی از اصحاب تجربه در این باب مبالغه
ایراد نموده اند و اگر صلاح حال قمر که در اختیارات دلیل ابتدای امور است میسر نشود
دلالت کند که انهم در ابتدا موجب نحوست بنا باشد پس بجهت تدارک آن یکی از سعدین چهار
باید کرد که در طالع یا عاشر باشد که طالع دلیل مبدء امور است و عاشر دلیل اعمال
و اشغال و اگر مصلح نیز میسر شود لیکن صاحب بیت قمر مسعود بود عند الضروره
جایز باشد غایتش آنکه انهم در ابتدا فاسد و ضایع گردد و در انتها بصلاح باز آید
و ضروریات موعوده اختیار عند ضیق الوقت همینها است که مذکور شد اما امور یکه
بغایت آن سبب کمال اختیار بود بسیار است و مصنف از آن جمله سه چیز که الیق و افید است
اختیار نموده میفرماید که در اختیارات نهاری اولی و انسب آن بود که طالع و برج
قمر برج نهاری بود و در اختیارات لیلی برج لیلی و بروج نهاری و لیلی قبل از این در
باب شانزدهم ذکر یافته اما محذورات اختیار بسیار است آنچه جمهور بر آن متفق اند



آنست که میباید که قمر تحت الشعاع و محاسد کید و ذنب و در طریقه محترقه و ممسوح
بین النحسین و خالی السیر و وحشی السیر نباشد و خلاء سیر او اعم است از آنکه منصرف
از نحسی باشد یا از سعدی الا آنکه انصراف او از نحس اشکل است و بعضی نظر عداوت قمر
با عقرب و سقوط او از طالع و وقوع او در وبال و در اواخر بروج که حدود نحسین است
و بطؤ سیر و هبوط در جنوب از جمله محذورات شمرند و ایضا می باید که نیرین هیلاج ام
در طالع نباشند زیرا که طالع مشترک میان نور و ظلمت و هرگاه حلول نیرین در طالع
اتفاق افتد چون استیلای کواکب بر طالع بر حالت طبیعی نماند و در اختیارات
باعث عوارض مکروهه گردد و مخفی نماند که قدمای اهل معتبر این فن منع همین در باب
قمر بنظر نرسید و امام ره سبب آن از ابو المظفر حکیم چنین نقل نموده که ماه کثیر
رطوبت است پس تاثیرات غریبه در وی بسهولت ظاهر شود و چون در طالع بود تغییرات
عظیم در وی پدید آید بسبب آن اشتراک که مذکور شد لکن مولینا کمال الدین حسین
واعظ در لوایح القمر آورده که حق آنست که شمس نیز در طالع نباید و از بعضی
فضلا این دو بیت نقل نموده   از قول حکیمان جهان در شمار است   نیر که بود بطالع
اندر ضرر آشکار است   کاین کار و جهان از ان سبب با خطر است   کاندر درج طالع هر روزه
خور راست   هر تقدیر بر منع وقوع نیرین در طالع در جمیع اختیارات جایز نداشته
مگر در اختیار کاری که ثبات و دوام آن مطلوب بود ظاهر این قید در باب ابنا باشد
چه دوام را بقمر که اسرع کواکب است نسبتی نباشد و در اکثر کتب و رسائل که منع وقوع
قمر از طالع کرده اند قید کرده اند که الا در بیع و شری زیرا که در بیع و شری سرعت تعجیل
مطلوبست کما قال کوشیار القمر فی حد الطالع مذموم فی جمیع الاختیارات الا فی الشری و
البیع از ارکان مسعوده او در امور مقتضی بشراوت مثل تخریب حصون و قلاع و قتل بلاد و
قری و استعمال سموم و مهلکات باید که قمر منحوس باشد لیکن بشرط آنکه بالاوتاد معتبر

وبیوت

و بیوت مقصود زایل باشد تا حصول مطلوب خلل نشود و احسن آنست که در روز و از دهم
تا هفتم باشد که بیت اعدا و خصومت است و در اموری که مطلوب شهرتش باشد باید که شمس
شهر کواکبست فوق الارض باشد تا شهرت آن امر کالشمس فی وسط النهار باشد و هم چنین
باید که قمر بنظر دوستی متصل بکوکبی باشد که شغل مفروض را بآن کوکب انتسابی باشد
و چون این حکم خاص نیست بامور مطلوبة الشهرة بلکه عام است در جمیع امور از این جهت
آن را با دیگر احکام ضم ساخته میشود باید که بالجمله در هر شغل برج طالع و موضع قمر
و موضعی که قمر متصل باو باشد باید که مناسب آن شغل باشد و بعد از تقریر این
اصول مشغول بامثله شده میشود باید که مثلا از برای دیدن ملوک و اشراف قمر در مثلثه

دیدن ملوک

آبی باید که سرطان و عقرب و حوت است چه اول اعلی بروج قمر است و خانه قمر که کوکب ابناء
ملوکست و ثانی خانه مریخ که کوکب امرا و سلاطین است و ثالث خانه مشتری که کوکب
علماء و اشراف است و اسد هرچند که خانه آفتابست اما بحسب صورت دال باشد بر توحش
و تسلط پس مختار عدم اختیار او باشد و ایضا باید که قمر ناظر بآفتاب باشد یا بمشتری
بنظر مودت تا صاحب اختیار بنظر عنایت و شفقت آن پادشاه یا آن بزرگ مفتخر و
مستسعد گردد و اگر مراد از دیدن طلب عمل باشد باید که صاحب عاشر و ثانی از نحوست
بری باشند و بیکدیگر متصل بنظر مودت و اگر مراد طلب حاجت باشد باید که طالع
برج اسد و قمر در بیت عاشر مشرف و متصل بسعود و اگر صاعد و زاید النور باشد

جلوس تخت

نور علی نور باشد و از برای جلوس پادشاه بر مملکت قمر در اسد یا عقرب باید که
دو برج ثابتند چه ثبات در این امر محمود است و مع هذا اول خانه آفتابست که کوکب
ملوکست و ثانی مریخ که کوکب امرا و سلاطین است یا در یکی از دو خانه مشتری چه مشتری
سعد اکبر است و بطیء السیر و بیوت او منقلب و محمد ایوب که یکی از علما احکامست عقرب را
در این امر جایز نداشته بسبب هبوط قمر و نحوست و شرارت مریخ که صاحب عقربست
و ایضا باید که طالع در این اختیار از بروج ثابته باشد و مستقیم الطلوع و اوتاد



ان بری النحوس و ایضا باید که قمر زاید النور باشد و ناظر بافتاب بنظر مودت چه آفتاب
کوکب ملوک است و اگر در اتصال آفتاب در وتد السما که ارفع بیوتست باشد احسن و اعلی
بود خاصه که وتد السماء در این هنگام بیت الشرف او باشد و از برای ابتداء تعلیم و هم ابتدای تعلیم
ابتدای کتابت قمر در برج انسی باید زیرا که تعلیم علم و صنعت کتابت مخصوص است بنوع
انسان که مدد کلیات است ناظر بعطارد که کوکب ادیبان و کاتبان است یا مشتری
که کوکب علما و فقها است بنظر مودت تا معلم بر متعلم مشفق و مهربان باشد و اولی آنست
بود که این دو کوکب در حال استقامت سیر بیکدیگر متصل باشند و حذر باید
کرد از آنکه مریخ و زحل در طالع باشد چه اول دلیل نفرت و ثانی دلیل نسیان متعلم
بود و در تعلیم علم موسیقی باید که قمر در خانه احد السفلیین متصل بان دیگری بود بنظر
مودت و طالع برج هوائی بود چه حصول صوت و صدا باستعانت هوا بود و
از برای سفر بر باید که قمر در برج ارضی بود بنا بر مناسبت و منقلب باشد یا ذو جسدین سفر بر
تا آن سفر زودی بمنتهی برسد و نشاید که برج ثابت باشد خصوصا عقرب که دلیل گرانی
سفر و مشقت و خوف راه بود و حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله لا تسافر و القمر فی العقرب
در این باب شاهد مصدق است و ایضا باید که قمر متصل باشد بمریخ بنظر مودت تا خوف
قاطعان طریق نبود و رفقا و سپاهیان قافله متفق و مشفق باشند و از ایشان امداد
و اعانت رسد و اگر بافتاب یا مشتری متصل بود هم شاید و اولی آن بود که خداوند
خانه قمر متصل بقمر باشد و مسعود و طالع وقت در این اختیار برج منقلب باید مسعود
بنظر مودت نیرین و احتراز باید کرد از آنکه ماه در رابع بود و حذر از نظر طالع
ساقط که اینها همه دلیل مشقت و عسرت مسافر بود و از برای سفر بحر قمر در برج آبی
باید بجهت مناسبت و محمد ایوب برج خاکی جایز داشته بنا بر مناسبت مقصد و خوف سفر بحر
غرق چنانکه در سفر بر گفتیم باید که موضع قمر برج منقلب بود یا ذو جسدین بری از نحوس
و باید که متصل بیکی از سعود بود تا کشتی بسلامت بگذرد و مسعود بودن بیت تاسع
در هر نوع سفر از اتفاقات حسنه باشد و حذر باید نمود از اتصال قمر بزحل و بکوکبی
که مقیم باشد و همچنین حذر باید کرد از حلول کوکب مقیم بطالع که اینها همه دلیل سکون

کند

کشتی و فروماندن نشکان او باشد و از برای دخول بلد قمر در برج ثابته باید اگر مطلوب
کثرت اقامت باشد در آن بلد و الا برج ذوجسدین و باید که متصل بسعود بود و تحت
الارض نباشد مگر آنکه مقصود از دخول آن بلد اختفا باشد و ایضا نباید که قمر و خداوند خانه
ماه تحت الارض بود و نظر ماه بطالع یا خداوند طالع در این امر از جمله اتفاقات حسنه
باشد و از برای نو بریدن و پوشیدن باید که قمر در برج منقلب یا ذوجسدین باشد
زیرا که انقلاب باعث استبدال بود که در اینها همه کس را بان رغبت است لیکن فقرا و مردم
بی بضاعت را برج ذوجسدین اولی است تا لباس ایشان از اندراس محفوظ و مصون
ماند و باید که قمر در این اختیار متصل بزهره بود که کوکب زیب و زینت است و حذر باید
نمود از بودن قمر در بروج ثابته که مستلزم ثبات ثیاب است خصوصا اسد که در این امر
بسیار مذموم است چه ثابت ترین بروج است بجهة کثرت مطالع و قرب سمت الراس و ایضا
ذالسنبر نوحش و تسلط و گویند هر که در حال وقوع قمر در اسد متلبس بلباس نو شود
آن لباس در بر وی نپوسد بلکه مبتلا بآفتی شود که هم تلف بود و بودن قمر در این حال
بمقابله یا مقارنه آفتاب مشعر باشد برآنکه لابس یا همان لباس سر در گریبان خاک کشد
کما اشار الیه الامام فی اختیارات و از برای نکاح قمر در برج ثابت باید بخلاف کوشیار
و صاحب و جمعی المنجمین زیرا که درین امر دوام و ثبات مطلوب و معیوب است غیر نفس
اول عقرب که هبوط قمر در غایت قوه ضعف است و بعضی تمام برج عقرب را مکروه دانند
یا در میزان باید که خانه زهره است یا در قوس که خانه سعد اکبر است متصل بزهره
که کوکب عیش و عشرت است و اگر مشتری ناظر باشد سعادت آن اختیار مضاعف
گردد خصوصا که قمر زاید النور باشد و نشاید که در حمل و سرطان و جدی و دلو و
موضع ذنب و زحل باشد که اینها سبب نفرت و تفریق گردد و در زفاف باید که
قمر در برج ثابت نباشد که در ثبات و دوام خوف طلاق و فراق نبود بغیر از
عقرب چه خانه مریخ و هبوط قمر است و از این سبب ناسازگاری و خصومت شود
یا در یکی از خانه های عطارد بنا مناسبت چه سنبله را بر صورت جاریه بکر

دخول بلد

در شهر اندرون شو ار راه
باید اندر بروج ثابت ماه

نو بریدن و پوشیدن

طالع وقت باید مسعود
تا بود جمله کار تو محمود

در همه کس اگر کنی عهدی
اندر آنگه رساند جهدی

تا بود در بروج ثابته ماه
خالی از نحس و فارغ از اکراه

نکاح کردن

زفاف کردن

موضع جراحت ناسور شود و دیم گیرد و ایضاً حذر باید کرد از وقوع نحس در دهم
طالع و هشتم موضع قمر که بیم خطر باشد و در حجامت باید که موضع قمر و طالع
هوائی باشد و متصل بعضی احد السعدین و حذر باید نمود از حلول قمر در ثور و از
نوز نحسین در ثانی تا ثامن نیز و محمد ایوب وقوع قمر در تحت الشعاع آفتاب
نیز جایز نداشته و در مسهل خوردن باید که قمر ناقص النور و در برج آبی و فوق
الارض و محصور بین السعدین بشرط آنکه متصل بتحت الارض باشد و حذر باید کرد
از آنکه قمر در اسد بود یا متصل بعلوی بن کرا از اتصال زحل دیگر علتها عارض شود
و از اتصال مشتری فعل و عمل دوا ضعیف گردد و در دوا و غرغره کردن محمد ایوب
وقوع قمر در حمل جایز داشته و کوشیار و بصرانی در حمل و ثور و بطلمیوس در برج
آتشی بشرط نظر زهره سیما که فوق الارض باشد و در حقنه کردن باید که قمر ناقص النور
باشد و در برج آتشی بسبب آنچه در فصد گفتیم متصل بزهره که کوکب سرور و تماشا است
یا مشتری که کوکب شریعت و ملت اسلام است و اگر مشتری در این وقت شرقی و فوق الارض
باشد از شمس و اعلا بود و لیکن اگر قمر در عقرب باشد که متعلق بالت تناسل است
کردو این فال ملاقات ایشان با همسر مصلحت نباشد چنانکه در فصد گفتیم یا متصل
بزحل باشد که آنجا نیز مصلحت نیست زیرا که حکایت کنند بعضی و ناسور شدن زخم
و در برده خریدن قمر در برج آتشی باید بنظر مناسبت صحیح و اگر طالع نیز از این برج
باشد بهتر باشد و ایضاً خداوند بیت سادس را با خداوند طالع اتصال محمود بود و
اگر خواهند که برده را آزاد کنند باید که قمر زاید النور بود و متصل بکوکبی که شرقی باشد
و ایضاً باید که طالع و صاحبش بری از نحوس بود و در چهارپای خریدن کوشیار گوید
که قمر در بروج ثابته باید و محمد ایوب در بروج ذوجسدین جایز داشته و حق آنکه برج
باید بر صورت ذوات الاظلاف باشد و بجهت چهارپای سواری و بارکش نیز اخوین قوی تر
بهتر است و ایضاً باید که قمر متصل بکوکب مستقیم باشد و اوتاد و بیت سادس و صاحبش
صالح الحال بود و در مطلق بیع باید که ناقص النور و الحساب بود و در برج ممتزج
بالطلوع منصرف از سعد و در مطلق شری بر عکس یعنی باید که قمر زاید النور و الحساب

مسهل خوردن

غرغره کردن

حقنه کردن

برده خریدن

چهارپای خریدن

زراعت کردن

بود و در بروج مستقیم الطلوع متصل بسعدی و در زراعت کردن قمر در سرطان و حوت
یا برج خاکی باید زیرا که حصول ارتفاعات باستعانت خاک و آب است و عدم جواز
عقرب با آنکه برج آبی است بنا بر آنست که هبوط قمر و خانهٔ مریخ است و ایضا باید که
طالع برج ذو جسدین باشد و حذر باید کرد از برج منقلب یا ناظر بطالع و مبرا

اجاره دادن

از نحوس و حذر باید کرد از آنکه قمر ناقص العدد بود که آن دلیل فساد تخم باشد
و نظر نحوس و ابصار صاحب طالع از جمله محذورات شمرده اند زیرا که آن علامت نزع
و کشت باشد و در اجارات او اضی قمر در برج ترابی باید و محفوف بین السعدین بجهت
نظر حاضرین و ایضا باید که قمر ناظر باشد بخداوند خانهٔ خود و در اجرای قنوات

اجرای قنوات

قمر تحت الارض باید و در بروج آبی و اولی آنکه در ثالث و خامس باشد و ناظر
بسعود سیما بمشتری و صلاح حال زحل و نظر مودت قمر با او در این امر از جمله شرایط

غرس کردن درخت

و در درخت نشاندن قمر در برج ثابت یا ذو جسدین باید نه منقلب تا درخت استوار
و نماینده بود و طالع نیز باید که از این بروج بود و ایضا باید که قمر متصل بسعدی باشد
که آن سعد در طالع یا در عاشر یا شرف خود بود و باید که زحل صالح الحال باشد و حذر

بنا نهادن

باید کرد از اتصال کوکبی که در هبوط باشد و در بنا نهادن باید که قمر زاید النور و
الحساب بود و در برج ارضی باشد ثابت یا ذو جسدین کما لا یخفی علی المتفطن و بنظر سعد
متصل بود بکوکبی که در شرف باشد تا آن بنا مبارک و میمون بود یا در بروج
فوق الارض و صاعد در ارض در افلاک تا آن بنا زود مرتفع شود و زحل که کوکب عمارات است
باید که در این اختیار قوی حال باشد و ایضا باید که طالع یا موضع صاحب طالع برج ارضی
باشد و وتد رابع صالح الحال بود و حذر باید از وقوع زحل در بیت رابع و سقوط خداوند

بنای زیر زمین

خانهٔ قمر از قمر و ایضا منحوس بودن صاحب طالع تحت الشعاع یا مراجعت نحوس از جمله
محذورات و در بناهای زیر زمین باید که قمر متصل بکوکبی باشد که تحت الارض
و هابط بود چنانچه دروتیوس و بطلیموس در بنای بلاد و قری وقوع ثابته را که بمزاج
سعود باشند در اوتاد طالع شرط کرده است و بودن مریخ یا ثابته که بمزاج او بود

درین

ازبرای دعا کردن

دربیت عاشر از جمله محذورات شمرده زیرا که این وضع علامت قتل متسلطان از ملک
بود بل علامت قتل عام باشد نعوذ بالله من هذا پس در این وقت این مقولات را بر دعا
ختم کرده گوئیم از برای دعا کردن قمر در یکی از خانهای مشتری باید متصل بکوکبی
باشد که او را مطلب و مقصد انتسابی بوده باشد و بعضی مجاسدیه مر با مشتری
بعقده راس و قران عطارد با کف الخضیب در این امر با جمله شرایط نمرده‌اند و وصول
کف الخضیب بدایره نصف النهار در این باب مشهور و معروف است اینقدر که مصنف ایراد
نموده و فا الحاق کردیم در معرفت اختیارات اینجا کافی است و زیاده از این بسط و تطویل
مفضی است والله خیر الموافقین واحکم الحاکمین قد فرغت من تالیفه فی جمادی الاول
سنة ثلث و ثمانین و ثمان مائة و انا العبد المذنب عبد العلی بن محمد البرجندی تجاوز الله
عن سیئاته تصویر خط الشارح قد تمت و کملت تشریح هذه الابواب بعون الملک الوهاب
لاستفادة الاخوان والاحباب فی السنة التی بر عزمات تحجها جملة
مناسبة و هی استکمل الکتاب والحمد لله رب الارباب
و مسبب الاسباب والصلوة والسلام علی رسوله
محمد صاحب الوحی والکتاب و آله الاخیار
واحبابه خیر اصحاب فی جمیع الابواب
و تحریره العبد المذنب احقر
الطلاب زین العابدین
در دار الایمان قم
فی سنة ١٢٩٦
من الهجرة



عدد السعد انجه جائتم طلا دارم

سعد | بالا | بطور

